

# وصايا

از تصنيفات:

عالم رباني و حكيم صمداني

مرحوم آقاي حاج محمدكريم کرمانی

اعلى الله مقامه

مترجم:

مرحوم عبدالمهدي نفیسی

رحمة الله عليه

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى.

علم اخلاق یا علم طریقت یکی از ارکان اساسی زندگی بشر متمدن است لذا علمای اخلاق از دیرباز مناسب زندگانی جوامع مختلف قوانین و مقرراتی وضع نموده اند که صحت و یا عدم صحت آن مورد بحث ما نیست. به اعتقاد ما دستوراتی که از طریق انبیاء عظام و اوصیاء ایشان علیهم السلام به عالم بشریت ارائه گردیده . که باید گفت قابل مقایسه با هیچ یک از گفته های متقدمین (از فلاسفه و حکما) نیست . در نفوس پیروانشان تأثیر بسزایی داشته است به طوری که بر اشخاص متبع مخفی نیست . و در ادامه این روند، دین اسلام و شریعت مقدسه که خاتم ادیان و شرایع است دستورات جامع و سازنده ای دارد که بشر را از حضيض ذلت ترقی داده و به اوج مدارج قرب جوار الهی می رساند. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **بعثت لاتمم مكارم الاخلاق و فرمود: الطريقة افعالی.**

و در این راستا به تناسب قرون و اعصار و احتیاج مسلمین به وسیله علمای اعلام رضوان الله علیهم کتابها، جزوه ها، وصایا و . . . از فرمایشات معصومین حقیقی علیهم السلام دستچین و شرح شده و در اختیار مسلمین گذارده شده است که از جمله آنها وصایایی است که ترجمه آن در او راق آتی از نظر تان می گذرد. این وصایا از عالم ربانی و حکیم

صمدانی مرحوم آقای حاج محمدکریم کرمانی اعلی الله مقامه الشریف (۱۲۸۸ - ۱۳۲۵ هـ.ق) به علماء و فضایی است که به جهت نشر امر محمد و آل محمد ﷺ و مکتب توحید از کرمان روانه شهرهای دیگر و یا مواطنشان می شده اند و یا خواستار دستورالعملی برای نوع سلوک خود با سایر مردم بوده اند؛ که به ترتیب چاپ عبارتند از:

۱. سید زین العابدین شیرازی

۲. میرزا محمد اصفهانی

۳. امان الله خان

۴. ملا علی تبریزی

۵. حاج میرزا یحیی

ترجمه این وصایا توسط عالم فاضل مرحوم عبدالمهدی بن ابوتراب شریف حسینی نفیسی رحمة الله علیهما انجام شده که نامبرده به جهت رعایت زیبایی نثر به ترجمه تحت اللفظی قناعت ننموده بلکه در بسیاری از موارد مفهوم از جمله را ذکر نموده است.

**گروه تصحیح و مقابله**

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطيبين الطاهرين واللعنة على اعدائهم ومنكري فضائلهم وناصبی  
شیعتهم اجمعین.

وبعد؛ چنین گوید بنده گناهکار جانی عبدالمهدی بن ابی تراب  
الشریف الحسینی الکرمانی عفی الله عن جرائمهما بحق ساداتهما که بنا  
بر خواهش یکی از دوستان زادهم الله عزاً و شرفاً که طالب علم و عمل  
بودند به طریقی که از شرع مطهر به واسطه بزرگان دستور رسیده اقدام به  
ترجمه وصیتنامه مولای بزرگوار که حاوی دستور معاشرت با خلق روزگار و  
دستور تحصیل علم و عمل در اوقات لیل و نهار است نموده، امید است  
که خداوند ما را توفیق عمل عنایت فرموده و از شرور و مفسد این جزء از  
زمان محفوظ فرماید.

فرموده‌اند:

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة  
الله على اعدائهم اجمعين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم سبحانه لا  
علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم.

و بعد؛ چنین گوید بنده رمیم فانی و گناهکار جانی کریم بن  
ابراهیم بگذرد خداوند از گناهان ایشان به درستی که از بزرگترین  
نعمتهای خداوند بر ماست و له الحمد که مقدر فرمود تشرف ما را به  
ملاقات سید سند و مولای معتمد صاحب اخلاق پاک و دارای اوصاف  
پسندیده المولی الولی و الاولی الوفی عالم عامل و فاضل باذل سلالة  
السادات و نقاوة القادات الثقة الامین مولانا سید زین العابدین ابن مرحوم  
سید حسین شیرازی پاینده کناد خداوند عزت و بلندی مرتبه او را و قرار  
دهد آخرت او را بهتر از دنیای او و این ملاقات در شهر کرمان در سنه  
یکهزار و دو بیست و هفتاد هجری قمری اتفاق افتاد و امتداد یافت اقامت  
ایشان تا اواسط سال هفتاد و یک و گرامی داشتند ما را در ملازمت در سفر  
و حضر برای شنیدن علوم اجداد طاهرین ایشان از آنچه نصیب من

گردیده بود و بدون سستی کوشش فراوان داشت و مبالغه در ضبط و اخذ علم می فرمود بطوری که فرو گرفته بود محبت ایشان قلب مرا و به جان خود سوگند که اوست شایسته برای خلوص مودت و ولایت زیرا که دوستی و ولایت او موصول و مقرون است به مودت و ولایت آل الله و در هنگامی که ما خورسند به ملاقات ایشان بودیم به ناگاه منادی فراق ندا در داد و آن بزرگوار عزیمت بر مهاجرت و مرا به درد مفارقت خود گرفتار فرمود پس در موقع تودیع خواهش فرمود از من بنویسم از برای او دستوری در علم و عمل و در آداب معاشرت با این خلق منکوس پس اجابت کردم خواهش ایشان را و امید دارم از ایشان که عفو فرماید از لغزشهای من در این مدت و قصوری که در اداء حقوق ایشان از من سرزده چرا که قصور من در خدمت نه از باب قصور ارادت بوده و پیوسته قصد داشته ام حفظ الغیب اجداد طاهرین ایشان را در اداء حقوق ایشان بنمایم و همچنین همیشه عازم بوده ام که حقوق همه برادران ادا شود الا اینکه تقدیر مساعد و قضا و قدر با این قصد و نیت موافق نمی شده به جهت حکمتهایی که خداوند اراده فرموده است. به هر حال من از قصور خویش عذر خواهم و امیدوارم که مرا به کرم خود عفو و از تقصیرات چشم پوشی فرمایند و العذر عند کرام الناس مقبول.

اینک شروع می کنم در نوشتن دستوری که مرا دستور فرموده و آن را در ضمن دو فصل ایراد می نمایم.

## فصل

در آنچه جاری می فرماید حجت عصر علیه السلام بر قلم من

### در امور علمیه

بدان ای آقای من پاینده سازد خداوند عزت تو را که خداوند متعال از غرائب حکمت و عجایب خلقت خود آفرید بندگان خود را بر حقایق پراکنده و اوصاف گوناگون و مقامات مختلف و حالات متفاوت تا دلالت کند اختلاف مختلفات و کثرت متشکلات و تعدد مصنوعات بر اینکه از برای ایشان است سازنده یکتا و صانع واحد توانا و اعیان آن ذوات و صفات و حالات و مقامات در نزد خداوند، صورتهای علمیه هستند که نوشته شده در لوحی که اشاره شده به آن در قرآن آنجا که می فرماید و کل شیء احصیناه فی امام مبین و می فرماید قال فما بال القرون الاولى قال علمها عند ربی فی کتاب و می فرماید و لایحیطون بشیء من علمه الا بما شاء پس اوست دانای به هر چیز و محیط بر هر چیز و مقدر فرموده که هر موجودی از عرصه ماده و صلاح و قوه و استعداد به عرصه شهود و وجود در آید. از آن جمله آفرید انسان را ابتداءً از نطفه ای که شیره آب و خاک است و منقلب فرمود آن را از حالتی به حالتی دیگر تا بیرون آورد او را از شکم مادر نادان و ناتوان که تمیز نمی داد خوبی را از بدی و نمی شناخت سود را از زیان و چنین بودند که نمی شناختند خدای خود را و نمی دانستند قوام معاش و نظام معاد خود را و با این حال گذارده بود

در نهاد ایشان غرائب اسرار و عجائب حکمت و بدایع قدرت را که ظاهر شود از ایشان در این دنیا چیزی پس از چیزی.

و چون بالفعل نادر محض و ناتوان صرف بودند نمی توانستند که از خود بروز دهند آن قوه‌ها را بنابراین در حکمت بالغه لازم شد که بیافریند برای تربیت و تعلیم ایشان و ابراز آن اسرار و دقائق و صنایع مکملی خارجی و دارای بالفعلی تا بیدار کند خواب‌آلودگان را و زنده کند مردگان را از این جهت فرستاد به سوی ایشان پیغمبرانی چند که دانا و توانای بالفعل باشند با کتابها و آیین‌های محکم و استوار و مأمور شدند که برسانند به خلق و قوه‌هایی که در نهاد آنان مرموز و مخفی بود آشکار سازند و بشناسانند به ایشان پروردگارشان را و تعلیم کنند به ایشان آنچه را که نظام زندگی و قوام معیشت دنیا و صلاح آخرتشان بدان مربوط است و برسانند ایشان را به زندگانی جاوید ابدی و درجات بلند آخرت. پس آمدند پیغمبران در میان خلق با عصمت صفات و طهارت ذات و به طور لایق و شایسته بدون هیچ‌گونه سستی و قصوری اوامر و نواهی خدا را رسانیدند و فرایض را بیان کردند و حدود و احکام را جاری و شرایع و سنن را بطور کامل واضح و آشکار ساختند و هیچ امری را در اختیار ایشان نگذاردند تا از روی جهل و نادانی به هوای خود رفتار نمایند و تمام آنچه را خداوند از خلقت و آفرینش خواسته بود بیان فرمودند و منافع و مضار را به طریقی واضح روشن فرمودند و از هیچ‌گونه تعلیم و راهنمایی فروگذاشت



نکرده مگر آنچه را که مصلحت در کتمان آن بوده و مفسد و مضراتی بر آن مترتب می‌بوده؛ و آنچه را بیان فرمودند مصالحی در برداشته که ناچار از دانستن آن بوده‌اند.

پس بدین طریق فرستاد خداوند عالم پیغمبران خود را یکی پس از دیگری تا منتهی شد امر به پیغمبر ما محمد ﷺ و به پایان رسید به وجود مقدس او امر رسالت و به کتاب مبارک او کتابها و به شریعت او سایر شریعتها. پس ایستاد در میان قوم در صورتی که همه سنگها و درختها را می‌پرستیدند و مانند بهایم و وحشیان از هیچ‌گونه کثافت و نجاستی اجتناب نمی‌کردند و خیر خود را از شر و سود خود را از زیان تشخیص نمی‌دادند پس آورد قرآن را و بیان کرد احکام را و راهنمایی فرمود به توحید و پرستش خدای یگانه و تمام احکام و شرایع و حدود را ابلاغ فرمود تا اینکه ما را از مقام حیوانیت به حدود انسانیت رسانید و او در این حال معصوم و مطهر بود از هرگونه خطا و لغزش و سهو و فراموشی و جهل و نادانی زیرا که گفتار و کردار او به وحی الهی بود در آنچه صلاح بندگان است و سکوت نفرمود مگر آنچه در بیان آن فساد و زیان بندگان بود و مبهم و مجمل نگذارد مگر آنچه را که صلاح در اجمال و ابهام آن بود و آشکار ساخت مگر آنچه را که صلاح در اظهار آن بود تا آنکه نماند چیزی که نزدیک کند ایشان را به سعادت و رستگاری و دور کند ایشان را از آتش و هلاکت مگر آنکه بیان فرمود و نماند چیزی که دور کند ایشان را از

نیکبختی و نزدیک کند ایشان را به هلاکت مگر آنکه نهی فرمود. پس چون اجل حتمی او منقضی شد جانشینی مانند خود در صفات و علوم و اخلاق و دانا به تعلیم و تربیت کامل و مکمل و معصوم و مطهر در میان ایشان قرارداد و بر همین منوال جانشینی پس از دیگری تا منتهی شد امر به پادشاه عصر و صاحب امر عجل الله فرجه.

پس اوست امروزه پادشاه قادر قاهر شاهد مطلع حافظ دین و قائم به حکومت و بیان حلال و حرام و لازم است بر بندگان که مراجعه به او کنند و مطیع اوامر و فرمانبردار حکم و فرمان او باشند زیرا اوست منصوب از جانب خداوند به حکومت و سلطنت و مأمور است به امر به معروف و نهی از منکر و تکمیل نواقص و اتمام حجت بر خلق و معصوم است از مخالفت اوامر خداوندی و بجا می آورد آنچه را بدان مأمور است. در این صورت لازم است که خلق به دستور او راه روند خواه به مطابقت آباء طاهرین عمل فرماید یا به مخالفت و شناخته می شود دستورات آن حضرت امروز به فرمایش او یا به تقریر و تسدید او و اما عمل آن حضرت از نظر ما مخفی و پنهان است ولی فرمایشات و تقریرات او از چندین راه به ما رسیده است:

اول از کتاب خداوند آنچه به حد ضرورت رسیده و محل اجماع و اتفاق است. پس باید عمل کنی به آن با اطمینان قلب و سکون خاطر و شکی و شبهه ای در آن راهبر نیست.

دوم آیه‌ای از کتاب خدا که مفاد و معنای آن به تواتر اخباری که از ائمه اطهار رسیده واضح و روشن شده باشد. پس پادشاه عصر تورا امر فرموده به عمل کردن به آنچه از اخبار پدران بزرگوارش به تواتر در معنی آیه‌ای از آیات رسیده باشد و تودر این هنگام به فرمان آن حضرت رفتار کرده‌ای.

سوم آیه‌ای از آیات کتاب که مفهوم و معنای آن به واسطه اخبار به قرائن قطعی معلوم شده باشد.

چهارم آیه‌ای از آیات کتاب که معنای آن به واسطه شخص ثقه و امینی برای تو مکشوف گردیده باشد.

پنجم آیه‌ای از آیات کتاب که عقل سالم مؤید مسدد گواهی بر صحت معنای ظاهر آن دهد.

ششم آیه‌ای از آیات کتاب که تفسیر آن به خبر معتبری که معمول به علماء شیعه است معین گردیده و علاوه با آنچه گذشت معارض و مخالف نباشد.

هفتم آیه‌ای از آیات که معنای آن ظاهر باشد به شهادت عقول و با این حال مخالف آنچه گذشت نباشد. پس در این هنگام آن معنای ظاهر مقرر است از نزد امام و تومأموری به تمسک و پیروی از قرآن اگرچه در تفسیر و تأویل و باطن آن آیه اخبار ائمه اطهار متفاوت و معارض یکدیگر باشد زیرا که از برای قرآن تفاسیر بسیار است در نزد ایشان و ایشان دانانترند

به آنها. پس امرایشان را تسلیم کن و تورا نمی‌رسد که انکار کنی یا اعتراض کنی بریکی از آن تفاسیر پس اگر تورا چندان مایه از دانش باشد که بتوانی هر یک از آن معانی را در محل خود جاری کنی و اگر نه بایستی ساکت باشی در آنچه نمی‌دانی و بدانچه در وسع تو است عمل کن تا ملاقات کنی صاحب خود را.

هشتم و نیز شناخته می‌شود فرمان پادشاه زمان به ضروریات فرقه حقه که اختلافی در تصدیق آن ندارند.

نهم اجماعات علماء شیعه است از سلف و خلف در امری که از امام رسیده باشد و یقین کنی به دخول حجت در مابین ایشان اگر راه علم به آن برای تو باز باشد و هر نظرکننده‌ای بتواند یقین حاصل کند.

دهم آنچه از لحن قرآن و اخبار و سیرت علماء ابرار و فتاوی محققین از اهل حل و عقد ایشان برای تو محقق شود در صورتی که آن امر از حجت‌های خداوند صادر گردیده باشد و این در بسیاری از جاها واقع و جاری می‌شود.

یازدهم اخباری که به حد تواتر رسیده باشد.

دوازدهم اخباری که به قرائن قطعی صدور آن ثابت گردیده باشد. سیزدهم اخبار ثقات و معتمدین که تو مأموری به عمل به آنها و اجماع بر جواز رجوع به آن اخبار قائم است و گاه باشد که رجوع به آنها واجب گردد و این وجوب در موقع انحصار و نبودن وسیله دیگر است از

آنچه گذشت.

**چهاردهم** اخباری است که در کتابهای مورد اعتماد (مانند کافی و تهذیب و استبصار) ضبط گردیده در صورتی که معارض و مخالف با آنچه گذشت نباشد و فتوایی داده شده باشد و همچنین مانعی دیگر از قبیل تشابه و اجمال و ابهام و تقیه و تردید در دلالت بر آن یا نشانه جعل و ساختگی در آن نباشد به طوری که متروک مابین عموم فقها و علما گردیده باشد و یا اینکه قرائنی به دست آید و یا عقل سالم و مؤید منتهی به بدیهیات حکم کند به طور آشکار که مراد و مقصود معنای ظاهر آن نیست پس در غیر این صورتها که گفته شد اخبار آن کتب مقرر است از جانب صاحب تو و مصدق در حضور او و تورا نهی نفرموده از عمل به آن و آنچه وارد شده در عدم اعتماد به خبر غیر ثقه در اینجا جاری نمی شود چراکه به طور مطلق ما را نهی نفرمودند بلکه پیش از اثبات و تحقق و تحصیل قرائن بر صحت نبایستی عمل به اینگونه اخبار کرد زیرا ممکن است دروغگو گاه گاهی راست بگوید و کدام قرینه از تقریر حجت بزرگتر است پس از برای هر حقی حقیقتی است و از برای هر صوابی نوری و علامتی است. و روایت شده است که می فرمایند از برای ما ظروفی است از علم، یعنی حاملین علمی است که پرمی کنیم آنها را از علم خود، پس بگیری آن علوم را و تصفیه کنید آن را از کدورت آن ظروف و شاید لفظ حدیث را نقل به معنی کرده باشم (یعنی بسا باشد که راویان خبر ثقه و یا

از اهل حق نباشند پس نبایستی به مجرد اینکه راوی حدیث از اهل باطل و یا غیر ثقه است آن حدیث را ناصحیح انگاشت) جز اینکه خبر دیگری از ثقه مورد اعتمادی معارض با آن باشد در این صورت نبایستی به آن اعتنا کرد زیرا در این هنگام حجت عصر به وسیله آن ثقه تکذیب فرموده خبر اول را و اگر اخبار به اختلاف در آن موضوع صادر گردیده باشد و تورا پایه دانش و مایه فهم چندان باشد که اختلاف را حل کنی و هریک را در موضع مناسب قرار دهی نعم المطلوب و اگر تورا آن پایه و مایه نیست پس به هر کدام از آن اخبار از باب تسلیم و انقیاد آل محمد ﷺ عمل کنی در وسع و اختیار تو خواهد بود در صورتی که صدور آن اخبار مختلفه از ایشان سلام الله علیهم ثابت و محقق گردیده باشد و مانعی از عمل به تفصیلی که گذشت در آن نباشد.

و بدان که اگر برخوردی به حدیثی از راوی ثقه ای که سالم باشد از موانع عمل، جایز است از برای تو عمل به آن قطعاً و اجماع و ادله کتاب و سنت و عقل چنانکه شنیدی بر آن قائم است و سزاوار نیست که تفحص و تجسس کنی از معارض یا مخصص یا مقید یا غیر اینها و بر این مطلب گواهی می دهد ادله کتاب و سنت و عقل بطوری که شنیدی و اینکه بعضی از فقهاء گفته اند که هرگاه خبری عام یا مطلق باشد باید تفحص کرد از مخصص یا مقید آن حرفی است بدون دلیل بلکه مخصوصاً نهی فرموده اند ما را از تفحص از اخبار وارده دیگر و نیست این عمل مگر از

باب بدگمانی به گوینده خبر که گویا در ابلاغ و ایصال و اداء حکم کوتاهی کرده باشد و یک نوع جسارت و بی ادبی شمرده شود به طوری که به تفصیل در محل خودش بیان کرده ایم. و اما اگر خبر واحد از غیر ثقه به تورسیده باشد پس نایستی عمل کنی به آن مگر به شروطی که ذکر شد پس از عجز از یافتن خبر ثقه.

پس این امور چهارده گانه اسباب و وسائل رسیدن به حکم سلطان و امر اوست بسوی تو پس تسلیم باش از برای آن و تخلف مکن و واگذار آراء مبتدعین و اجتهادات مخترعین و گمانهای صاحبان گمان و هواها و هوسها و استحسانات و قیاسات و مصلحت بینی ها و ادله صوریه اشخاص را که گمراه خواهی شد از راه و روش اجداد طاهرینت سلام الله علیهم اجمعین. و باید آنچه را بیان کردم پیوسته در نظر داشته باشی و مستند به آن باشی در تمام امور از امر توحید گرفته تا دیه خراش (که کوچکترین احکام است).

و پرهیز کمال پرهیز را از اینکه مغرور بشوی به کلمات و مذاکرات و علوم و آراء دشمنان آل محمد ﷺ یا مطالعه و مباحثه و مجادله در آنها چرا که نفس اماره بالسوء از جنس دشمنان است و شیطان هم زینت می دهد طریقه ایشان را و به اندک غفلتی گمراه می شود انسان و میل می کند به ایشان و خود نداند که گمراه شده. پس قرار ده مابین خود و مابین آنها دریای اخضر را.

و بر توباد به ممارست اخبار و تفحص از مبانی و معانی آنها و تفکر از اشارات و نکات و دقایق آنها تا اینکه مأنوس شوی به کلمات و فرمایشات ایشان و فهم و ادراک تو بر شکل و رنگ ایشان شود و خود به صورت ایشان مصور گردی در آن هنگام خطراتی که در قلب تو خطور کند مطابق خواهد بود با فرمایشات ایشان و سخن سنج و سخن فهم خواهی شد. پس بدرستی که ایشان نمی‌شمارند کسی از شیعیان خود را به فقاہت تا اینکه لحن ایشان را بفهمد و شناختن لحن کلام ایشان حاصل می‌گردد به کثرت ممارست و مراجعه به فرمایشات ایشان.

و دیگر وصیت می‌کنم تو را در کیفیت استنباط از احادیث به

اموری چند:

اول آنکه عمل نکنی به خبری و حدیثی تا اینکه ابتداء مراجعه کنی به فرمایشات علماء شیعه زیرا ایشانند اهل فن و گردش کرده‌اند در اخبار و از برای مفهومات خود از معانی اخبار شواهد و قرائنی فراهم کرده‌اند و در کتابهای خود ذکر فرموده و در حقیقت ایشان یاوران تو هستند و مساعدت کرده‌اند تو را در فهم اخبار ولیکن نایستی مراجعه تو به اقوال ایشان از باب استیذان در عمل باشد بلکه مقصود از این مراجعه آن است که علم و فهم ایشان را به معلومات و مفهومات خود منضم کنی و به هر حال فقهاء و علماء کمک بزرگی برای تو هستند پس تکبر مکن و اعراض مکن از این کار.



دوم آنکه مبادرت به عمل مکن به مجرد اقوال فقهاء و شهرت یا اجماع ایشان تا آنکه مخصوصاً به اخبار مراجعه کنی و مستند آن اقوال را در اخبار بیابی زیرا که تورعیت ایشان نیستی و فرمان حجت بر اطاعت اشخاص غیر معصومین نرسیده و شاید بیشتر ایشان آنچه را که فهم و ادراک تو تجویز نکند جایز شمرده باشند به هر حال اگر از برای ایشان سندی از اخبار یافتی عمل کن به آن والا واکذار آن را.

سوم آنکه در هنگام مراجعه به اخبار قولی و رأیی را به خصوص در نظر مگیر و سلیقه خود را تحمیل مکن که هر چه را در اخبار مخالف سلیقه خود یافتی آن را تأویل کنی زیرا با این حال از فهم حقیقت محروم خواهی ماند «حبّ الشیء یعمی و یصم» بلکه قلب خود را از هر چه جز رضای خدا و مراد امام است خالی کن خواه موافق خواهش تو باشد یا نباشد.

چهارم آنکه پیش از مراجعه به اخبار و در هنگام نظر مجسم و ممثل کن در خاطر خود که در پیشگاه سلطان عصر نشسته‌ای و او تورا می‌بیند و اوست شاهد و آگاه و قادر و توانا و قلب تو در میان انگشتان اوست به هر صورت که بخواهد آن را می‌گرداند و تمام آفاق و انفس و جمیع کتابهای توزبان گویا و وسیله تصرفات او هستند پس متوجه باش به قلب خود و مسألت کن از آن جناب هدایت و تعلیم و ارشاد را به سوی آنچه رضای او در آن است و پرهیز از اینکه خود را در مفهومات خود

مستقل انگاری و به خویشتن به نظر عالم استاد نظر کنی بلکه همیشه خود را متعلم و مستفتی بدان و از مولای خود در هر مسأله ای استفتاء کن تا اینکه تعلیم فرماید تو را و در این هنگام عامل به فرمان خدا خواهی بود که می فرماید و جاهدوا فی الله حق جهاده و از اهل این آیه خواهی گردید و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبنا.

پنجم اینکه مخالفت امری که مشهور در نزد شیعه است مکن اگر راه فقاہت آن بر تو معلوم شده باشد و بتوانی عمل کنی و مشهور مساز خود را به مخالفت ایشان و اظهار مخالفت مکن که در زحمت بیفتی مگر اینکه محقق و متعین گردد از برای تو عمل به خلاف مشهور پس در این صورت هم مهما مکن در نزد خود پوشیده دار زیرا نه هرچه انسان می داند می تواند بگوید.

ششم هرگاه به مسأله ای نیازمند شدی ابتداء نص خاص را طلب کن و هرگاه نص خاصی در آن مسأله نرسیده باشد به نزدیکترین عمومات و همچنین درجه به درجه آنچه را که نزدیکتر به مقصود است و از این دستور تخلف مکن که دور خواهی شد و در محذورات بیشمار واقع خواهی گردید و مانند برخی از اصحاب نباش که حدیث عام یا مطلقی را به گمان خود مخصص یا مقید می نمایند زیرا که خبر عام و خاص یا مطلق و مقید، دو خبر معارض یکدیگر هستند و هر دو از گوینده به حق و راستی صادر گردیده بار خدایا مگر آنکه قرینه خارجی یا داخلی

دلالت کند یا آنکه از حجت‌های خدا نهی از عمل به عام و مطلق رسیده باشد.

هفتم به خبر عام یا مطلق بر افرادی که کمتر اتفاق می‌افتد و از اذهان دور است استدلال مکن.

هشتم در امور عامة البلوی که مورد احتیاج عامه ناس است به عمومات عمل مکن و از برای آن نص خاصی طلب کن پس اگر نیافتی آن را به اطلاق خود باقی بگذار و برخلاف عادت است که در امور عامة البلوی نصی نرسیده باشد.

نهم در هنگام عمل کمال احتیاط را مراعات کن و هیچ‌گاه از یقینات خود دست بردار و به شکوک و شبهات عمل مکن.

دهم هرگاه حکمی را با وجدان پاک و قلب سالم از اخبار استنباط کردی به فکر و اندیشه، دلیل عقل و راه عقلانی آن را پیدا کن زیرا اگر مداومت در این کار بنمایی زود باشد که دانا به حکمت سیاست مدن و تدبیر منزل و سایر شئون زندگی و اجتماعی گردی و عقل تو مرتاض به حکمت شود و استعداد فهم و ادراک تو افزون گردد.

یازدهم بر توباد به تلاوت قرآن در شب و روز که در آن کتاب مبارک است علوم بیشمار و حکمت‌های غریبه و اسرار عجیبه لیکن با تدبیر قرائت کن و آگاه کن دل خود را و در نزد هر آیه اندکی تأمل و در معنای آن تفکر نما نه مانند خواندن اشعار و ابیات و بسیار مطالعه و تفکر کن مانند

مطالعه در کتب علمیه تا آنکه واقف و آگاه بر دقایق و اشارات آن گردی و به یقین بدان که آیات قرآن مرتبط به یکدیگر است اگرچه بیشتر از مردم از ارتباط آن غافل و بی‌خبرند و بحمدالله از برکت سادات و آقایان خود ما را در این خصوص دانشی بسزاست.

**دوازدهم** پرهیز از اینکه در دین خدا و در امری از امور خواه کلی باشد یا جزئی به استحسان و قیاس و هوی و هوس و ترائی و گمان و خودپسندیها از آنچه خداوند اذن نداده و دلیلی بر آن نازل نفرموده و معلوم تو نشده عمل کنی بدرستی که گوش و چشم و دل در پیشگاه عدل خداوندی مسئولند. و متذکر باش زمانی را که بر صراط تورا نگاه دارند و از تو پرسش دلیل کنند بر عمل خود از دو حال بیرون نیست یا خواهی گفت خدایا بر زبان حجت‌های خود مرا در این قول و عمل مأذون فرمودی پس عمل کن والا و اگذار آن را.

و کلیه بدان آنچه را که حکماء و علماء مخالفین در کتب خود به گمان واهی خود تحقیق و تدقیق و تشقیق کرده‌اند و کتابها از آن تحقیقات سخیفه پر کرده‌اند و مجالس درس خود را به آن زینت داده‌اند که کتاب خدا و سنت رسول بر آن وارد نشده تماماً مصداق آیه شریفه است کسر اب بقیعة یحسبه الظمئان ماءً حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً و وجد الله عنده فوفیه حساب و الله سریع الحساب. پس به شگفتی و عجب نیندازد تورا مقالات و بزرگی کتابهای ایشان و گرد آمدن انبوه مردم برگرد

ایشان. ان يتبعون الا الظن وان الظن لا يغني عن الحق شيئاً و چقدر آسان است ردّ ایشان بر کودکی از کودکان دبستان که می پرسد از ایشان آیا بر آنچه می گوید دلیلی از کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ در دست دارید، اگر بگویند بلی دروغ گفته اند (کو و کجا؟) و اگر گویند نه، گوید پس شما مبدع در دین خواهید بود زیرا از آنچه خدا سکوت فرموده و بیان نفرموده است تکلم می کنید. پس ایشان و اقوالشان مانند خاشاکی خواهند بود که به وسیله گردباد متفرق و پراکنده شود اگرچه در يك يك شبهاست ایشان آن كودك را یارای ردّ و قوه اعتراض نباشد.

و بدان که دین خدا به عقلهای نارسا و رأیهای گمراه کننده راست نیاید و حرمت استعمال عقل و رأی و هوی در دین خدا از حرمت شراب و قمار و پرستش بت و مردار و خون و گوشت خنزیر شدیدتر است مبادا که در کلی و جزئی امور از توحید گرفته تا ارش خدش به عقل و میل و هوی و هوس عمل کنی.

و بدان که بنده مادام که در قید عبودیت و بندگی است ذمه او مشغول به اطاعت آقا و مولای خود و عمل کردن به سنت اوست هرچه را حجت خدا بیان کرده باشد عمل کند و آنچه به او نرسیده مباح است بر او و این خود هم به تقریر امام است و تقریر امام هم از سنت است و دین خداست. پس تو در مباحات هم بلا تکلیف نیستی و تکلیف تو آن است که مباح دانی آنها را و عمل کنی به رخصت خدا نه از باب برائت ذمه تو از

بندگی و عبودیت نعوذ بالله (یعنی عمل به مباحات هم خودسرانه نیست و به امر خدا خواهد بود) پس ذمه تو در زمان پیغمبر مشغول به فرمانبرداری و اطاعت بود در قول و تقریر آن حضرت و فرو گذاشت نفرموده حکمی را مگر آنکه بیان فرمود یا در کتاب و یا در سنت و به ودیعه گذارد آن دورا در نزد اوصیاء خود و تورا تکلیف کرد که طلب کنی از ایشان پس هرچه بیرون آمد و صادر گردید از ایشان ذمه تو مشغول است به عمل کردن بر طبق آن و آنچه بیرون نیامد و صادر نگردید، باز ذمه تو مشغول است به فرمانبرداری از فرمایش ایشان که كل شیء لك مطلق حتی یرد فیه نص پس کجاست در دین خدا براءت ذمه ای که آن را اصل قرار داده و بدان عمل می کنند؟ و کجاست برای بنده حالتی پیش از شرع که ذمه او مشغول نباشد؟ و حال آنکه شریعت، قبل از خلقت است و حضرت آدم علی نبینا و آله و علیهم السلام که اول بندگان و پیش از همه است به شریعت مبعوث و برانگیخته شد بنابراین از برای ما حالتی قبل از شرع باقی نمانده که به براءت ذمه بتوان قائل گردید پس این اصل پوسیده به این دلیل معدوم و نابود گردید.

و اما اصل دیگرشان که آن را استصحاب می نامند از دو صورت

بیرون نیست:

- یا آنکه حکم در مسأله معلوم است ولیکن حدوث آن موضوع

مشکوک است.

و یا آنکه موضوع معلوم و یقینی و حکم مشکوک فیه است.

اما در صورت اول که حکم معلوم و یقینی باشد و حدوث موضوع مشکوک، مانند آنکه تو در حالت طهارت هستی و می دانی که بول شکننده طهارت است ولیکن شك داری در خروج بول پس در این هنگام نبایستی که یقین خود را به طهارت، به واسطه شك در حدوث ناقضی بشکنی و از برای تو حکم یقینی ثابت است و حکم معلوم ثابت، به شکلی در حادث آنچنانی که حکمش منافی حکم ثابت اولی است نقض نگردد زیرا حادثی که هنوز وجودش متحقق نشده اثری از برای آن نیست که مستلزم حکمی باشد و در همه جا مناط تحقق و پایه ثبوت، علم مکلف است نه چیز دیگر.

و اما در صورت دوم که موضوع معلوم و یقینی باشد ولیکن حکم آن محل تردید است و تونمی دانی، در این هنگام لازم است استنباط آن حکم را از آل محمد علیهم السلام بنمایی. فرمود حجت عصر علیه السلام اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و نیست چیزی مگر آنکه در آن است کتاب یا سنت. فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون پس اگر تو بدانی حادثی موجود شده و ندانی حکم آن را، نیست از برای تو که قیاس کنی آنچه را نمی دانی به آنچه می دانی بلکه لازم است بر تو که مراجعه کنی به آثار آل محمد علیهم السلام اگر حکمی برای آن یافتی عمل کن و الا آن مطلق است و این اطلاق در موضوع اولی، تأثیری

نخواهد داشت مانند آنکه بر طهارت جامه خود به یقین باشی پس آلوده شود به نطفه گوسفند و ندانی که آن پاك است یا نجس، پس نمی‌توانی طهارت جامه را قبل از آلوده شدن به نطفه دلیل پاکی آن قرار دهی و استصحاب حکم کنی بلکه در این صورت واجب است که مراجعه به آثار آل محمد کنی پس اگر یافتی نعم المطلوب و اگر نیافتی بر اطلاق باقی خواهد ماند و این اطلاق تأثیری در نجاست جامه نخواهد داشت و جامه به این اطلاق نجس نشود.

بفهم آنچه گفتم و آن را محکم کن و سؤال کن از ایشان استصحابی که شما قائل شده‌اید آیا مورث علم است یا مظنه، خواهی دید که خود اعتراف و اقرار دارند به اینکه مورث مظنه است. پس بخوان آیه شریفه **اِنَّ الظَّنَّ لَا یغنی عن الحق شیئاً** و خبر مشهور را **اِنَّ الظَّنَّ اکذب الکذب**. این بود مختصری از فرائض در دستور تحصیل علم از مسائل توحید گرفته تا ارش خدش.

## فصل

و اما آنچه توصیه می‌کنم تو را در مقام عمل

پس بدان که کلیه معاملات تواز پنج طایفه بیرون نیست و از برای هر یک حقی بر تو ثابت است که بایستی ادا شود:

اول و اعظم حقوق حق پروردگار تو است و از جمله آن است که یگانه بدانی و بشناسی خدا را در ذات مقدس او و این معرفت بالاترین



عبادات است که پیغمبران و مرسلین و اوصیاء مقربین بدان نزدیک شده‌اند بسوی خدا و ایشان بر حسب درجات و مراتبشان به این عبادت و پرستش مداومت دارند ولیکن سایرین گاه به گاهی موفق خواهند بود و علامت تحقق این معرفت و عبادت و راستی آن در این است که منشأ اثر گردد و جز خدا کسی را نبیند.

و نیز یگانه‌بودن و بشناسی او را در صفات و این توحید پس از توحید ذات بزرگترین عبادات است و نشانه راستی و فعلیت این توحید آن است که حی و سمیع و بصیر و علیم و حکیم در عالم جز خدا ندانی. الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لامحالة زائل و چه بسیار تکرار فرموده است خداوند توحید صفات را در کتاب خود و مردم از آن غافلند.

و نیز یگانه‌بودن و بشناسی خدا را در افعال او پس نبینی محرکی در عالم مگر خدا و نشانه تحقق و راستی این توحید در توان است که بدانی اوست زیان رساننده و سودبخشنده و عطاکننده و منع‌کننده و آفریننده و روزی‌دهنده و زنده‌کننده و میراننده. پس نترسی بجز از او و امیدوار نباشی بجز به او و نشنوی مگر از او و نبینی مگر او را و همچنین در باقی افعال و احوال.

و نیز یگانه‌بودن و بشناسی خدا را در پرستش و عبادت، پس پرستش نکنی غیر او را و مقصود تو در اعمال و اشارات و عبارات و گفتار و رفتار جز او

نباشد و سیرکنی بسوی او به قدمهای اعمال خودت و عمل نکنی مگر از برای او و نگوئی مگر به رضای او و اعضاء و جوارح تو حرکت نکنند مگر به فرمان و رخصت او و به او پیوست باشی و از غیر او منقطع، و بنده‌ای باشی خدمتگزار و در قبال مشیت و رضای او چون مرده باشی در نزد غسال که از خود هیچ جنبش ندارد. پس اگر توانستی به آنچه ذکر کردم عمل کنی و به آنچه گفتم متصف شوی حق خدا را ادا کرده باشی. بارخدا یا از تو یاری می‌جوییم و از تو بخشش می‌طلبیم.

دوم از کسانی که مورد معامله تو واقع می‌شوند محمد و آل محمدند سلام الله علیهم اجمعین و حقوق ایشان بر تو آن است که بشناسی ایشان را به معرفت بیان پس توحید کنی خدا را در ذات به راهنمایی ایشان و به وجود مقدس ایشان و نشانه راستی این معرفت در تو آن است که نبینی در عالم وجود غیر ایشان را چنانکه شهادت می‌دهد به این مطلب اخبار و آثار ایشان.

مافی الدیار سواه لابس مغفر و هو الحمی والحقی والفلوات  
و بشناسی ایشان را در مقام معانی و وصف کنی خدا را به صفات  
حسنی و اسماء علیا در وجود ایشان و علامت راستی و تحقق این  
معرفت در تو آن است که خدا را توحید کنی در صفات به وجود ایشان  
پس نبینی کمالی در عالم غیر از کمال ایشان.

و بشناسی ایشان را در مقام ابواب به اینکه ایشان محال مشیت و

اراده خدا هستند پس هرچه را خدا اراده کند در عالم وجود از ایشان بروز دهد و برزبان ایشان و جوارح ایشان جاری کند بطوری که می خواهد. پس نمی خواهند ایشان مگر آنچه را که خدا بخواهد و اراده می کند خدا آنچه را ایشان اراده کنند و نشانه راستی این معرفت آن است که خدا را در افعال او یگانه بدانی و محرکی در ملک وجود جز او ندانی.

و نیز بشناسی ایشان را در مقام امامت پس پیشوا قرار دهی ایشان را در جمیع عبادات پس رکوع کنی در موقعی که ایشان رکوع کنند و سجود کنی به سجود ایشان و تکلم کنی به تکلم ایشان و ساکت شوی به سکوت ایشان و مقدم نشوی برایشان و صدای خود را بر صدای ایشان و دست خود را بالای دست ایشان بلند نکنی بلکه مساوی ایشان خود را قرار ندهی که گفتار ایشان را مانند گفتار خود و کردار ایشان را مانند کردار خود و دانش ایشان را برابر دانش خود بینگاری بلکه پیشی نجویی بر ایشان در هیچ گفتار و کرداری و به فرمان ایشان عمل کن و باش در نزد ایشان مانند میت در نزد غسل و پرستش کن خدا را به راهنمایی ایشان و به طرز پرستش ایشان و علامت تحقق و راستی این معرفت آن است که خدا را پرستش کنی و حده لا شریک له و مشرک به خدا نشوی.

و بدان که خداوند ایشان را خاصه خود قرار داده پس آنچه از برای ایشان است همان برای خداست و هرچه از برای خداست از برای ایشان است و اینکه امر فرموده است خداوند به توحید خود برای این است که

خالص شوند در ولایت آل محمد ﷺ پس دوست نمی‌دارد ایشان را آن‌که توحید نکرده و نشناخته خدا را بنا بر این توحید و خداپرستی علامت راستی در ولایت است در همه جا و نشانه فعلیت توحید و خداپرستی است و تا چیزی از قوه به فعلیت نیاید موجود نیست و منشأ اثری نخواهد بود.

سوم از کسانی که معامله باید بکنی با ایشان اولیاء و دوستان آل محمدند ﷺ و ایشان بر سه دسته‌اند:

یا آنکه در زیر رتبه ایمانی تو واقع هستند پس حق ایشان بر تو از زیادتى دارایی و مستملکات تو است از ذات و صفات و افعال و احوال و اموال و آنچه بر تو انعام فرموده است خداوند.

و یا آنکه برابر تو باشند در ایمان پس بر تو است که برابر بداری ایشان را در جان و مال و افعال و صفات و احوال و آنچه بر تو انعام فرموده است خداوند.

و اگر بر تو در ایمان برتری داشته باشند پس حق ایشان بر تو ایثار است و آن چنان باشد که اختیار کنی ایشان را بر جان و مال و عرض و ناموس و صفات و احوال و جمیع نعمتها که به تو بخشیده شده.

و بدان که علماء شیعه بسیار کند خدا امثال ایشان را. خزینه‌های علوم آل محمد سلام الله علیهم و اشعه ایشان و انوار ایشان هستند، از برای ایشان است آنچه که شنیدی و علامت راستی تو در این مدعا و

اینکه ولایت ایشان را متصل به ولایت الله و ولایت حجت‌های خدا نموده‌ای آن است که مراعات کنی حق ایشان را بطوری که شنیدی و کسی که بعد از بیان و ادراک، انکار حق ایشان کند هیچ‌گونه عملی از او مقبول نخواهد شد و رستگاری از برای او نخواهد بود اگرچه اعمال صالحه برای او باشد چنانکه در دعای توسل از ائمه علیهم‌السلام وارد شده. و بدان که مقصود از رکن رابع ایمان همین ولایت اولیاء خدا و بیزاری از دشمنان خداست به اقسام سه‌گانه آن نه چیز دیگر و این است تمامیت کلمه ایمان و خاتمه علت غائی آفرینش.

**چهارم** از موارد معامله، نفس خود تو است و از حق اوست که خیانت نکنی و به هلاکت و خطر نیندازی او را و مجاهده کنی با او زیرا که دشمن تر دشمنان تو طبیعت و نفس اماره تو است اگرها کنی لجام او را به هلاکت افتد و اگر مهارش را بگیری آرام گیرد و منقاد گردد پس بایستی که او را به میانه‌روی و راه راست که عمل به شریعت مقدسه است بداری و در جمیع احوال و امور به اعتدال و اقتصادش فرمان دهی تا از مقتضیات حیوانیت و نباتیت و جمادیت و ارسته و ترقی کند و مشابه مبادی علل و متصل به ایشان گردد و آن حاصل شود به مداومت بر ذکر که به منزله سلاح است و مداومت بر تفکر که به منزله چراغ و راهنما است و بر توجه به خدا که به منزله وقایه و سپر است و بر عمل نیک که به منزله قلعه و حصار است و بر مطالعه اخبار و آثار ائمه اطهار که علم و

دانش است و بر تقوی و پرهیزگاری که رستگاری تو است و بر توکل که کفایت‌کننده امور تو است و بر دوستی دوستان خدا که غایت خلقت تو است و بر صبر و شکیبایی که مورث ظفرمندی تو است و بر سکوت و خاموشی از آنچه مورد احتیاج تو نیست که مورث سلامتی تو است و بر قناعت که سبب عزت و آرامش حال تو است.

پنجم از موارد معامله، سایر مردم می‌باشند پس پرهیز که در زمان غیبت و خانه‌آشتی برخلاف خواست خداوند رفتار کنی و جز آن را طلب نمایی، پس خوشرو باش با هر که با تو خوشرویی کند و معاشرت کن با هر که با تو معاشرت کند و به نیکی همسایگی کن با همسایه خود و مسالمت کن با کسی که با تو مسالمت کند و مدارا کن با کسی که با تو خصومت کند. مجمل قول آنکه به اندازه‌ای که ایشان بر تراز حقوق بخشش کنند تو نیز به همان طریق رفتار کن **خذ العفو وأمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین**.

و باید که نزدیک شدن توبه کسی که نزدیک به او می‌شوی از باب ملامت و رحمت باشد (نه از باب مکر و حيله) و دور شدن تراز کسی برای زهد و نزاهت اخلاقی باشد و پیوسته با ایشان به نیکی سخن گوی و بدی ایشان را به نیکی و خوبی از خود بگردان تا عداوت و دشمنی او مبدل به دوستی گردد و این شیوه پسندیده چه بسیار بر طبیعت گران و دشوار است و نتواند تحمل کند آن را مگر شکیبایان و آن کسانی که در

ایمان بهره بزرگی دارند. ادفع بالتي هي احسن السيئة فاذا الذی بینک و بینہ عداوة كأنه ولی حمیم و مایلقیها الا الذین صبروا و مایلقیها الا ذو حظ عظیم.

و پرهیز از لجاجت و خصومت و مباحثه و مجادله بالتی هی اسوء با مردم که فعل حرام است. معاشرت کن و همراه باش با ایشان به ظاهر و دور باش در باطن و پیرو باش خواست خدا را در هر حال و احترام اشخاص را بطوری که شایسته و درخور مقام ایشان است مراعات کن و تعجیل مکن بر نفرین تا اینکه خدا بیاورد آنچه را بخواهد و مطالبی که از افکار مردم بالاتر است اظهار مکن که در انکار آن مبادرت نمایند و پیوسته مطالب خود را به کلمات و سخنانی که نزدیک به فهم و ادراک ایشان باشد بیان کن که مورد وحشت و اضطراب ایشان واقع نشود و با هر کس به قدر فهم و اندازه ظرفیت و گنجایش معرفت او صحبت کن تا از در انکار بر نیاید و بر توباد به شکیبایی و تحمل در مکروهات اگرچه بر تو ستم رود و مبادا در این هنگام ملتجی به دیگری جز خدا بشوی و معتمد بر دیگری و امیدوار به دیگری بشوی که از جمله زیانکاران گردی.

و بر توباد به تقیه از دشمنان خدا و دشمنان حجت‌های خدا و پوشانیدن اسرار آل محمد از ایشان و بر توباد به مدارا، بر توباد به مدارا، بر توباد به مدارای با ایشان تا درجه‌ای که استطاعت و توانایی داری زیرا که خداوند در این زمان و خانه آشتی امتناع فرموده است از اینکه به حقیقت

پرستش شود مگر به پنهانی و اگر مبارزه کنند اهل عالم با کسی که خداوند امهال او را خواسته هرآینه جملگی مغلوب شوند. پس مبارزه مکن با ایشان و بیشتر از دفاع از جان خود و جان دوستان و برادران خود توقع نداشته باش و از دفاع تا این درجه هم کوتاهی مکن که خوار کنی خود و برادران خود را و حق ایشان را ضایع کرده باشی پس معاشرت کن با دشمنان به معروف.

و به قدر استطاعت در اقامه نماز جماعت و بیان فضائل و علوم آل محمد ﷺ کوتاهی مکن و باید اوقات خود را وقف بر این کار کنی و خود را بنده خدمتگزار ایشان بدانی بطوری که دستور فرموده اند. پس ببین چگونه خدمتگزاری خواهی بود چرا که خداوند متعال از میانه جهانیان ما را به این خدمتگزاری اختصاص داده پس خدمتگزار و شکیباباش بر آنچه در این راه وارد شود فان ذلك من عزم الامور.

و بوده باش همیشه خوشرو و ملایم و پرهیز از اینکه در مجلس علم متکبر و غضبناک و متغیر و فحاش باشی یا با صدای درشت از روی استخفاف به شاگردان خود سخن گویی و گوش به سخنان و سؤالات و اعتراضات ایشان ندهی و یا به ادنای ایشان از روی تکبری اعتنایی کنی و باید چون دیگران سخن گویند تو ساکت باشی و گوش به سخنان ایشان دهی و چون خاموش شوند به جواب مبادرت کنی و پاسخ توهم باید از گفته خدا و پیغمبر باشد و به آنچه نمی دانی یا کاملاً احاطه به آن



نداری سخن مگو پس به ملامت زبان گشایند و تصور کنند که همه  
طایفه این چنین خواهند بود و آنچه را شایسته و درخور آن نیستی ادعای  
بیجا مکن و پیوسته ادعای تو باید کمتر از معلومات تو باشد و با خلق  
خدا ملایم و آرام باش و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک پس  
صله کن با کسی که قطع کند و بخشش کن کسی را که تو را محروم کند و  
بخشایش کن کسی را که بر توستم کند زیرا که بلندترین درجات بهشت  
به صفات خجسته و همت بلند فراهم می‌گردد نه به بسیاری نماز و روزه.  
این است مختصر آنچه که می‌خواهم در آداب علم و عمل تو را  
بدان توصیه کنم و امید بخشش دارم از قصوری که در آداء حقوق تودر  
ایام ملاقات نموده‌ام و امیدوارم که فراموش نکنی مرا از دعای نیکو و  
مکتوبات خود در زمان محرومی و اعلام فرمایی مرا از چگونگی حال خود  
و نیز امیدوارم که طوری رفتار کنی که مردم به دوستی ما مایل و شایق  
شوند و هیچ‌گاه مقامی و مطلبی را که من ادعای آن را ندارم مبادا که از  
فرط محبت به من نسبت بدهی که بدین واسطه مردم در صدد دشمنی و  
خصومت ما برآیند و در نزد کسی که مرا دوست ندارد تمجید مکن و بوده  
باش نزد کسانی که مطالب تو را قبول می‌کنند مانند من نسبت به خودت  
و آنان که نپذیرند بدانسان که از عادت و شیوه من مشاهده فرموده‌ای با  
ایشان رفتار کن. و در میان مطالب ابتداءً به مختصرات قناعت کن اگر  
فهمیدند به تفصیل پرداز و اگر نه سخن را کوتاه کن و بدان که به دلخواه

خود نتوانی مردم را هدایت کنی و خداست که هدایت می‌کند هر که را  
می‌خواهد و الله يقول الحق و هو یهدی السبیل.

ثابت و برقرار بدارد خداوند ما و شما را بر قول حق ثابت در دنیا و  
آخرت و اصلاح فرماید دین و دنیا و آخرت تو را و محفوظ دارد و مؤید و  
منصور فرماید تو را بردشمنان دین به حق اجداد طاهریں صلوات الله  
علیهم اجمعین.

و حیث اتجهتم ساعدتکم سلامة و یرعاکم الرحمن من کل جانب

مفیضاً علیکم ما قصدتم من المنی بنهج سلکتکم فی فنون الاسالب

نوشت این وصیتنامه را بنده ائیم کریم بن ابراهیم و فراغت یافت از  
آن در شب سه شنبه سیزدهم ماه شعبان المعظم در قریه لنگراز قرای  
کرمان در سال یکهزار و دو بیست و هفتاد و یک حامداً مصلیاً.

\* \* \* \* \*

تمام شد ترجمه وصیتنامه مبارکه بردست بنده روسیاه  
عبدالمهدی بن ابی تراب الشریف الحسینی النفیسی در شب جمعه  
ششم ماه ربیع الثانی در سال یکهزار و سیصد و شصت و شش حامداً  
مصلیاً مستغفراً.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و  
رهنه المخلصين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين .

وبعد؛ چنین گوید بنده ائیم کریم بن ابراهیم که چون عزیمت مسافرت فرمود جناب مولای ولی و اولای صفی فرزند عالم فہام صاحب عزت و احترام عالم عامل و فاضل باذل جناب حاجی آقا محمد، جناب اکرم امجد جناب میرزا محمد اصفہانی ادام الله عزه و علاه و جعل اخراه خیراً من اولاه از شهرستان ما بسوی اصفہان دوست داشتم کہ برای ایشان وصیتی بنگارم کہ یادبودی باشد از من در خدمت او و جانشین من باشد در نزد او تا فراموش نکند مرا در زمان مفارقت و وسیله ای بشود برای تشویق ایشان بہ تجدید ملاقات .

پس توصیه می کنم تو را و خود را ای آقای من بہ تقوی و پرهیزگاری زیرا پرهیزگاری مجموعہ خیرات و سرچشمہ تمام نیکیہاست و من چندان کہ در کتاب خدا تتبع کردم توصیه ای جامعتر و خصلتی شریفتر از آن نیافتم چنانکہ خداوند در کتاب خود پرهیزگاران را بہ کرامتی اختصاص داده کہ بہ دیگران نداده و آن کرامت عظمی محبت اوست مر ایشان را در آنجا کہ می فرماید: بلی من اوفی بعہدہ و اتقی فان الله یحب

المتقين ورستگاری را نصیب ایشان فرموده و فرموده: واتقوا الله لعلکم  
 تفلحون و وعده رحمت داده و فرموده: واتقوا الله لعلکم ترحمون و ترس و  
 اندوهناکی را از ایشان برداشته و فرموده: فمن اتقى و اصلح فلا خوف  
 عليهم و لا هم يحزنون و نجات از آتش بخشیده و فرموده: ثم ننجى الذين  
 اتقوا و نذر الظالمين فيها جثياً و بهشت را برای ایشان مهیا فرموده و فرموده: و  
 سارعوا الى مغفرة من ربكم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقين  
 و فرموده: و مثل الجنة التي وعد المتقون تجرى من تحتها الانهار اكلها دائم و  
 ظلها تلك عقبى الذين اتقوا و عقبى الكافرين النار و مشیت خود را در ایشان  
 گذارده در بهشت جاویدان و فرموده: قل اذلك خیرام جنة الخلد التي وعد  
 المتقون كانت لهم جزاءً و مصيراً لهم فيها ما يشاؤون خالدین کان علی ربك  
 وعداً مسؤولاً و ایشان را مهمان خود و خود را میزبان ایشان قرار داده و  
 فرموده: يوم نحشر المتقين الى الرحمن و فداً و نسوق المجرمين الى جهنم  
 ورداً و خود را متکفل امرایشان قرار داده و بدیهی است کسی را که خدا  
 متولی امر او باشد در آسایش دنیا و آخرت خواهد بود و فرموده: و انّ  
 الظالمين بعضهم اولياء بعض و الله ولى المتقين و شریفترین کرامتها بودن  
 خداست با ایشان در تمام احوال که فرموده: و اعلموا انّ الله مع المتقين و  
 واجب کرده برای ایشان دانایی و پوشیدن بدیها و آمرزش گناهان را و  
 فرموده: يا ايها الذين امنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً و يكفر عنكم سيئاتكم  
 و يغفر لكم و الله ذو الفضل العظيم و وعده پاداش بزرگ مرایشان را فرموده و

فرموده: و من یتق الله یکفر عنه سیناته و یعظم له اجراً و بشارت به خیر داده ایشان را در دنیا و آخرت و فرموده: الذین امنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و قرار داده برای ایشان رهایی از هر بدی و تنگی و روزی مطلق از جای بیگمان و فرموده: و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحسب.

پس کدام خصلت بزرگتر از پرهیزگاری و کدام اندرز از آن سودمندتر خواهد بود؟ پس باز تکرار می‌کنم و توصیه می‌کنم مجملاً توراً به پرهیزگاری در پنهانی و آشکار و معنای پرهیزگاری ترس از خدا است و هر که بترسد، بسوی خدا فرار خواهد کرد و چون بسوی او رفت از هر بدی مصون و به هرنیکی مقرون خواهد گردید. و اما تفصیل آن را در مکتوبات خود به برادران متعرض گردیده‌ام و همه برادران در عمل به مضمون آن مشترکند چراکه راه خدا برای همه یکسان است و راه به سوی خدا هم یک راه است ولیکن آنچه در اینجا می‌نویسم مناسب حال تو است.

پس بدان ای برادر و ای آقای من خداوند آفرید بنی آدم را و بعضی از ایشان را به بعضی آزمایش فرمود. پس قرار داد بعضی از ایشان را صاحبان نفوس و ارواح پاکیزه که می‌توانند متصف به اخلاق و صفات خداوندی شوند به تفاوت درجاتشان پس در میان مخلوقات بازوی توانای خدا و دست قدرت نما و چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویای او باشند و بعضی از ایشان را صاحبان نفوس چرکین و ناتمام و آلوده به صفات نفوس اماره و

آزمایش فرمود این طایفه را به طاعت و فرمانبرداری و پیروی کردن از دسته اول و آنان را مأمور فرمود به مراعات حال دسته دوم و تأدیب و تربیت آنها و شکیبایی بر آزار و اذیت و جهالت آنها و رسانیدن احکام خداوندی را بدیشان و تکمیل ایشان از نقص و ناتمامی و اصلاح ایشان از صفات پست و ناهنجار. پس دسته اول پیغمبران و اوصیاء ایشان سلام الله علیهم اجمعین می باشند و پس از آنها نقباء و نجباء و پس از ایشان علماء عمل کننده اند پس ایشانند زبان گویای خدا در رسانیدن احکام خدا و اوامر و نواهی او و امنای او بر حلال و حرام و خوانندگان به سوی خدا در میان بندگان. به واسطه ایشان تعمیر فرماید شهرها را و دور گرداند از ایشان بلاها را و به واسطه ایشان باران می بارد و زمین برقرار است و علماء نیز چنین خواهند بود مادام که بر صفت تقوی و پرهیزگاری و زهد و راستی و امانت باشند و اگر جز این رفتار کنند و مانند علماء اهل سنت حریص در دنیا و طالب ریاست و منافق و خیانتکار در دین و خیانتکار در اموال بندگان باشند در این هنگام دوستان شیطان و دشمنان دین خواهند بود و شرایشان چون شر و فساد بزرگان منافقین علیهم لعائن الله اجمعین خواهد بود و هر که گوش به سخن ایشان دهد پرستش کرده است شیطان را و خداوند گرفته است عهد و میثاق مؤمنین را که متابعت این جماعت را نکنند در آنجا که فرموده الم اعهد الیکم یا بنی ادم ان لاتعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم.

و روایت شده از صادقین عليهم السلام هرکس گوش به سخن سخنگویی بدهد او را پرستیده هرگاه سخنگواز جانب خدا باشد در این صورت خدا را پرستیده و چون سخنگواز جانب شیطان باشد در این صورت پرستش شیطان نموده است. پس پرهیزای آقای من و باش از گویندگان به حق و از حق و بدان که خدا را کسی ندیده و از او نشنیده، همانا به پیغمبر خود وحی فرموده و او را به سفارت میان خلق فرستاده بنابراین گوینده از خدا کسی باشد که از کتاب خدا و سنت رسول سخن گوید و هرکس جز این دو سخن گوید گوینده از جانب شیطان خواهد بود.

و بدان که خداوند محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خاتم پیغمبران و جانشین او را خاتم اوصیاء و کتاب او را آخری کتابها و شریعت او را آخری شریعتها قرار داده و با این وصف، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جانشین آن حضرت در دین خدا به اتفاق مردم یا افتراق ایشان و به عقول مقدسه خود بدون وحی خاص از جانب خداوند حکم نمی فرمودند زیرا که خدا درباره ایشان فرموده و ماینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی و باز فرموده و مادری ما یفعل بی و لا بکم ان اتبع الاّ ما یوحی الی پس در صورتی که محمد و وصی او صلوات الله علیهما و آلهما با عقل معصوم خود در دین خدا به اتفاقیات مردم و به عقل مقدس خود حکم نمی فرمودند چه گمان می بری به کسانی که عقلهاشان ناقص و نارسا و مأورند به متابعت پیغمبر و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما فرموده است لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن

سبیله و فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و بیرون از این سه شخص چهارمی در فرمانفرمایان قرار نداده و باید دانست که معنای پیروی خدا پیروی از محکومات قرآن است و مقصود از پیروی پیغمبر پیروی از سنت مقدسه اوست و مقصود از پیروی اولی الامر پیروی از اخبار و آثار ایشان است و ما را نهی فرموده اند از متابعت آراء و اهواء خود در آیات بسیاری از کتاب خود. پس مبدا که پیروی کنی غیر کتاب خدا را که خلیفه خداست و غیر سنت پیغمبر را که جانشین آن حضرت است و در این هنگام گوینده از جانب غیر خدا باشی.

و قرار ده امامان خود را در پیش روی خود و لایلتفت منکم احد و امضوا حیث تؤمرون و پیروی کن آثار و اخبار ایشان را و بسیار مراجعه و نظر کن در آثار ایشان و تسلیم باش در برابر اسرار ایشان و فیضیاب باش از انوار ایشان و قرار ده همت خود را در خدمتگزاری ایشان و بیان کن از برای مردم اندکی از معلومات خود را؛ اگر فهمیدند در بیان خود اضافه کن و اگر نفهمیدند یا انکار کردند سخن کوتاه کن و مدارا کن با ایشان مادامی که در دیار ایشان هستی و پرهیز از اینکه درشتگو و سخت دل و بی شرم و ناسزاگو و بدگفتار باشی در میان خلق و متذکر باش فرمایش خدا را که می فرماید: **و لاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغير علم** و بدان دشنام دادن و آزار رسانیدن به دوستان خدا نعوذ بالله دشنام و آزار به خداست. در قدسی وارد شده هر که اذیت کند دوستی از دوستان مرا



چنان است که مرا به جنگ خویش طلب کرده و با من به محاربه برخاسته است.

و سخن گویا مردم بدانسان که دوست داری با تو سخن گویند و ادب نگاهدار آنسان که دوست داری برای تو ادب نگاه دارند و مراعات کن احترام هرکس را به اندازه‌ای که خدا برای او احترام قرار داده و خواست خود را پیرو خواست خداوند کن و حقیر مشمار به ظاهر خود کسی را که خداوند او را در ظاهر بزرگ قرار داده و همچنین پست مشمار به باطن خود کسی را که خداوند در باطن او را بزرگ نموده و بی نیاز باش از مردم تا برابر ایشان باشی در رتبه و مقام و بخشش کن برایشان تا امیر و فرمانفرمای ایشان باشی و اگر مسألت از ایشان کنی هرآینه اسیرایشان خواهی شد و اگر خصلت دوم را توانا نباشی حداقل از ایشان بی نیاز باش.

و بدان که از برای پدر از میانه افراد مردم احترام خاصی و سپاسگزاری مخصوصی است و یاد بیاور که او تو را تولید نموده و تربیت و تکفل کرده و زحماتی را برای خاطر تو متحمل شده است که دیگری را تحمل آن زحمات ممکن نبود. پس سپاسگزار و نیکوکار باش نسبت به پدر خود و عظیم شمار او را و توقیر کن و مراعات نما احترام او را در غیاب و حضور، خاصه اگر پدر عالم و فاضل باشد در این صورت از برای او علاوه بر احترام پدری حرمت علم و فضل که بزرگترین حرمتهاست ثابت می‌شود که بایستی در باطن و ظاهر او را محترم شماری. و نیز از برای مادر

حق بزرگی است که واجب است مراعات کردن آن و بدان هرکس از پدر و مادر خود شکرگزاری نمود خدا را شکر کرده و کفران نعمت وجود ایشان کفران به خداست.

و از برای ارحام نیز حقوق بسیار بزرگی است **واتقوا الله الذی تساءلون به و الارحام** پس زبان خوش و دست بخشش خود را از ایشان دریغ مدار و چون تو بایک زبان و یک دست از ایشان مضایقه نکنی ایشان از زبانهای بسیار و دستهای بیشمار مضایقه نکنند.

خواهش می‌کنم از تو ای آقای من چنان با مردم معاشرت کن که چون تو را بدان‌گونه بر حسن سیرت ببینند گویند خدا رحمت کند فلان را که چه خوب تربیت کرده است طائفه خود را و تو را به خدا می‌خوانم از اینکه با مردم به بدی رفتار کنی که گویند خدا لعنت کند فلان را که چقدر بد تربیت کرده است پیروان خود را.

و نیز توصیه می‌کنم که برپا داری نمازها را در اول وقت آنها و بجا بیاور فرائض دیگر را و به طور کلی از آنچه من آن را برای تو مکروه و زشت می‌شمارم یا یکی از برادران مؤمن آن را مکروه می‌دارند اجتناب کن و درس دادن را ترک مکن و اگر نیافتی کسی را که طالب علم باشد به مراجعه اخبار و تصنیف و تألیف پرداز و برای این کار مانعی نخواهد بود ولیکن کوشش کن که تصنیف و توفیق از برای خدمت آل محمد علیهم‌السلام باشد پس اگر کسی با چنین قصد اقدام به نوشتن کند البته نمی‌نویسد

مگر آنچه را که ایشان امر فرموده‌اند و دروس عام را مادامی که شنونده‌ای بیابی اگرچه يك نفر و بر حالت سواری و مسافرت هم باشد ترك مکن و اگر از تو مسأله‌ای بپرسند که ندانی شرمگین مباش از اینکه بگویی نمی‌دانم و حال آنکه پیغمبر تو فرموده است **مادری مايفعل بی ولا بکم** و روایت شده است هر کس در کلام او «لاادری» نباشد به حقیقت مجنون و دیورده است و جهالت و نادانی خود را در آنچه نمی‌دانی به تدلیس و توجیه پوشیده مدار و اگر کودکی تو را بر خطاء تو واقف کرد در میان جماعت و راست گفت اعتراف کن به خطای خود. در این هنگام اگر اعتراف و اقرار نکنی از کسانی خواهی بود که تکذیب و انکار حق را نموده باشند و در این صورت تو گوینده از جانب خدا نخواهی بود و چون گوینده از جانب خدا نباشی لامحاله گوینده از جانب شیطان خواهی بود و مترس از ذلت و خواری در این گونه موارد اگر به مصداق آیه شریفه و **الله العزة و لرسوله و للمؤمنین** معتقد هستی و هرگاه سؤال کنند تو را از مسأله‌ای که بریقین نیستی در آن مسأله به طور حتم قضاوت مکن و مخالف خود را در حقی که می‌گویی تکذیب منما اگرچه دريك کلمه باشد و اگر بترسی به کلمه حقی که می‌گویی تو را ملزم کند تو اقرار به حق بکن و بر خداست نصرت مؤمنین.

و معاشرت کن با خلق به اندازه معرفت و ادراک ایشان و توقع مکن آنچه را نمی‌توانند ادراک کنند و با این حال سستی در ابلاغ و بیان مطلب

مکن پس اگر تحمل می‌کنند شنوندگان، فضائل فردی خاص و شخصی مخصوص را بیان کن و اگر نه از شخص بگذر و او را در تحت دسته قرار ده و این را هم اگر متحمل نشوند به نوع پیرداز و چون از این هم سرباززند از جنس گفتگو کن و بر همین نهج است روش آل محمد علیهم‌السلام در رسانیدن مطالب و کمتر کسی است که بدین نکته برخورداده باشد و برای مثال می‌گویم هرگاه یافتی کسی را که اهلیت داشته باشد بگو علی علیه‌السلام پیشوای هدایت است هرکه او را بشناسد خدا را شناخته و هرکه انکار کند او را خدا را انکار کرده و اگر دیدی شنونده تا این درجه لایق نیست بگو هرکه مخالفت کند جانشینان پیغمبر را از دین خارج است قبول خواهد کرد و اگر قابل این مقام هم نیست بگو هرکه مخالفت کند حق را گمراه است لامحاله از توقبول خواهد کرد و مقصود تو در جمیع این احوال حاصل شده چراکه علی است امام و راستگو و جانشین پیغمبر و حق است و حق با اوست و اگر از روی این دستور رفتار کنی قول تو در جمیع موارد پذیرفته خواهد بود. پس پیروی کن در جمیع مسائل از این دستور که نازل شده است به آن قرآن و جاری شده سنت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و قرار ده تقیه خود را از مخالفین به این دستور که فرد را زیر صنف و صنف را زیر نوع قرار دهی، و در هر حال سزاوار نیست دروغ گفتن و انکار حق. می‌فرمایند ما سخن می‌گوییم و از هر کلمه هفتاد وجه اراده می‌کنیم که تمام آن وجوه حق است.

و بدان ای برادر من واجب است بر تو خدمتگزاری آقایان خود در دقایق و ساعات شب و روز و نباید باشد از برای توهمی و فکری بجز خدمت و پرهیز از اینکه خود را آقا بینداری پس هلاک کند تو را عجب و خودپسندی و خلق خدا را بنده خود بشماری و به نظر حقارت به ایشان نظر کنی و باید که پیوسته خوشرو و شادان با مؤمنین رفتار کنی و با منافقین به اعتدال و میانه روی مادامی که تقیه در عالم حکمفرما است ولیکن در دل خود برایشان انکار کن. **خالطوهم بالبرائیة و خالفوهم بالجوآنیة مادامت الامرة صبیانیة.**

و اما در باب حکام و سلاطین پس در معاشرت به حد ضرورت اکتفا کن و مراعات کن احترام و ادب را. اگر بخوانند تو را اجابت کن و اگر فرمانی دهند به نیکی اطاعت نما و در غیاب و حضور نام ایشان را به نیکی یاد کن و اگر مردم برایشان بدگویی کنند تو خاموش باش یا از انجمن ایشان بیرون رو و اگر بتوانی و از تو بیپذیرند ایشان را باز دار و اگر بر ایشان شورش کنند تو مانند ابن اللبون باش **لا ظهر له فیرکب و لا ضرع له فیحلب.**

و اما در باب برادران تصدیقی تو پس در نزد ایشان خاضع و ملایم باش و بزرگ شمار ایشان را و توقیر کن ایشان را و خدمت کن ایشان را بطور سزاوار و مبادا آنکه غنیمت شماری اجتماع ایشان را که بنده خود قرار دهی ایشان را و گمان کنی که سرمایه و آب و املاکی برای تو تهیه شده یا

اگره و عمله توهستند پس به خدمت بگماری ایشان را نعوذ بالله ولیکن اگر احتیاج تورا ناچار کند به مساعدت ایشان پس در نهایت پوزش و حیا از ایشان استعانت جوی و مبادا که فرمان دهی به ایشان مانند فرمان پادشاهان بر رعیت چراکه آنها همگی برادران ما هستند نه بندگان زر خرید و ما امیدواریم به شفاعت ایشان در روز قیامت.

و بدان که مردم آفریده شده اند از نور و ظلمت یا عقل و نفس و چون دارای دو جهت هستند نشود که آنها را دفعهً واحدهً بريك جهت وادار کرد از این جهت بایستی مدارا کنی با ایشان تا بنیه آنها از هم نریزد و زنده بمانند و نیز بدان که در خلق اعراض بسیار و اغراضی قلیل و اندک است و از برای هر يك از آن دو مقتضیات و لوازمی است پس انتظار نداشته باش که مقتضیات اعراض را يك مرتبه ترك کنند و صرفاً به رضای خدا که فطرت الهیه است عمل نمایند.

و توصیه می کنم تورا ای برادر بزرگوار اینکه اسرار و بواطن مردم را فاش نکنی. پرسشی مکن که به آن واسطه باطن او آشکار گردد و به امری نظر مینداز که به آن واسطه باطنی دیگر هویدا گردد و به راهی مرو که باطنی دیگر ظاهر گردد چراکه ظواهر این مردم به واسطه بادبزن شرایع انبیاء و روش اولیاء و به واسطه حیا خشک گردیده و گند آن پوشیده شده و الاً بواطن آنها از مردار گندیده بدبو تر و گنده تر است. پس اگر منجلابی را که روی آن به حرارت آفتاب و هوا خشکیده برهم زنی تعفن و گند آن

طوری پراکنده و نمایان شود که کسی را طاقت مجاورت آن نباشد  
نعوذ بالله و ناچاری در این صورت از چنین اشخاص بیزاری بجویی و  
می مانی در روزگار غریب و تنها. پس پیوشان برایشان سرپوشی که خدا  
قرار داده و بیاویز پرده ای را که خدا آویخته و متصف شوبه صفت  
خداوندی فانه يظهر الجمیل و یستر القبیح.

و اما دستور در سایر امور علمیه را در وصیتی که به جناب سید  
سند میرزا زین العابدین و غیر ایشان نوشته ام کفایت می کند تو را، بگیر آن  
را و مراجعه کن به نظر اعتبار و تدبیر.

و چون شما عزیمت بر مسافرت کرده اید و وقت تنگ است میسر  
نشد که بیشتر از این برای شما بنویسم و کسی که کتاب خدا و سنت  
پیغمبر ﷺ در دسترس اوست نیازمند نخواهد شد.

نوشت این وصیتنامه را بنده ائیم کریم بن ابراهیم در پنجم شهر  
شوال المکرم از سال یکهزار و دوویست و هفتاد و دو سائلاً من الله التوفیق  
للعمل ثبتنا الله و ایاکم بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة.

\* \* \* \* \*

تمام شد ترجمه این وصیتنامه مبارکه بردست بنده روسیاه  
عبدالمهدی بن ابی تراب الشریف الحسینی النفیسی عصر روز یکشنبه  
هشتم ماه ربیع الاخر از سال یکهزار و سیصد و شصت و شش قمری  
راجیاً من الله الرحمة والغفران.

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى.

و بعد؛ فرستاده به سوی من جناب کافی الکفاة و حامی الحماة و والی الولاة ذو العزالبادخ و الفخر الشامخ المؤید بلطف الله الملك المنان امان الله خان والی کردستان اعزه الله و حفظه من طوارق الحدثنان نامه ای و سؤال نموده از مسائلی چند و جواب خواسته بود و باید دانست که پاره ای از مسائل است که می توان آن را نوشت و برخی از مسائل نوشتنی نیست و بایستی حضوراً و مشافهتاً در آن بحث نمود و بعضی از آنهاست که نه می توان نوشت و نه می توان گفت و لازم است کتمان آن تا حلول در قبور و از جمله آنهاست که تعبیری از آن در این عالم برای آنها نیست و دانای به آن نمی یابد لفظی را که دلالت کامل بر آن بنماید و چون جناب ایشان به واسطه صدق و صفایی که دارند در قلب من جای گرفته و دوست می دارم که تعلیم کنم و واقف سازم او را بر مطلوب او، بنابراین می نویسم آنچه را که ممکن است نوشتن آن و اشاره می کنم به آنچه نوشتنی نیست زیرا در ایشان است وجدان پاک و ادراک پاکیزه و لا حول و لا قوة الا بالله و پناه می برم به خدا از آنچه مکروه خداست و می نویسم آنچه می نویسم ابتداءً بدون اینکه مسائل ایشان را عنوان کنم از برای مصلحتی و حکمتی که منظور نظر است ولیکن جواب آن مسائل در آن



خواهد بود.

بدان ای برادر من . قرار دهد خداوند آینده تو را بهتر از گذشته و روشنایی چشم تو را در آتیه تو . که خداوند دانای قادر قاهر حکیم خلق فرموده این آسمانهای بلند و زمین پست و آنچه در مابین آنهاست از موجودات برای فایده بزرگی که نیست نزد خداوند چیزی بزرگتر از آن ولیکن آن فایده بزرگ را در غیب خلق قرار داده و از برای اظهار آن اسبابی و از برای اخفای آن نیز اسبابی تهیه فرموده و از جمله اسباب و وسائل اظهار آن فایده است وجود پیغمبران و کتابهای آسمانی و وجود اوصیاء ایشان و خلقت حکماء و دانشمندان و برادران برگزیده و اختیار تامی که در فطرت ایشان گذارده و سلامت بدن و صفاء عقل و هدایت و توفیق و عمل به آنچه امر فرموده و انزجار از آنچه نهی فرموده و در مقابل نیز از برای خفای آن اسبابی قرار داده و از آن جمله است طبایع جمادیت و نباتیت و حیوانیت و نفس اماره بالسوء و عادات و طبیعت و شهوات و غضب و الحاد و شقاوت و امثال اینها و از آن جمله است خوانندگان بسوی آتش و جهنم و پیروان و همنشینان آنها و شیاطین و اشباه ایشان و مرتکب شدن منهیات و ترك خیرات ولیکن اسباب و وسائل اظهار در اصل خلقت قوی ترند خدا می فرماید: العزة لله و لرسوله و للمؤمنین و حزب الله هم المفلحون و جند الله هم الغالبون مگر اینکه تکلیف شده است انسان به میل بسوی اسباب اظهار پس از آنکه در امکان او گذارده شده و همچنین

تکلیف شده به اعراض از اسباب شرپس از آنکه در امکان او بود. پس هرکه را خداوند خیری در او بداند و اسباب خیر برای او مهیا فرماید و آن کس عمل به مقتضای آن اسباب بنماید پرده‌های آئیت او چیزی پس از چیزی رقیق و نازک شود تا آنکه ظاهر گردد آنچه در او قرار داده بود از آن فایده عظمی نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و نازک شدن حجابهای آئیت تدریجی است و ظهور آن فائده در اشخاص متفاوت است و در مقابل هرکه را خدا بداند در او شری و مهیا فرماید برای او اسباب را پس عمل کند به مقتضای آن اسباب حجابهای آئیت او متدرجاً غلیظتر و کثیفتر گردد تا به درجه‌ای که سرخلقت و آن فایده عظمی به کلی در آن مستور و پوشیده گردد و نور خدایی خاموش گردد. اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور.

اما طایفه اول که موفق بر خیر شده‌اند پس ترقی و تعالی از برای ایشان حاصل نمی‌شود مگر به دو چیز یکی جذب عالی و دیگری انجذاب دانی. اما جذب عالی که از مقتضیات کرم و جود و سابقه رحمت و اثر کمال و جمال اوست و دائماً برقرار و موجود است و کسی را نمی‌رسد که بهانه و عذری از این جهت داشته باشد همچنانکه زمین در مورد تابش آفتاب نتواند بهانه جویی کند زیرا که نور آفتاب تمام سطح زمین را فراگرفته ولیکن آنچه بردانی لازم و واجب است تحصیل انجذاب و امتثال امر و فیض عالی است و این است مورد تکلیف و محل حاجت

در هر موردی. پس هر کس فرمان پذیر شد امر عالی را او اطاعت کرده بنابراین نجاتی نیست از برای احدی از مخلوقات مگر به فرمانبرداری و اطاعت و هلاکتی متصور نیست مگر در نافرمانی و عصیان. و معنای طاعت، عمل کردن است به آنچه خدا و رسول از فرائض و فضائل مقرر فرموده است و انزجار از آنچه نهی فرموده از محرمات و معافات و نیست چیزی که نزدیک کننده باشد به خدا مگر آنکه به آن امر فرموده و همچنین نمانده چیزی که دور کننده باشد از خدا مگر آنکه از آن نهی فرموده پس مغرور نکند و نفریید تو را شیطان که با اسباب تبعید، تقرب به خدا بجویی و به ارتکاب معاصی و منهیات و محرمات نزدیک به خدا شوی. لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب من یعمل سوءاً یجزبه. فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شرّاً یره.

و بدان که جذب عالی اثر جمال اوست و اوست جمیل و نهایتی از برای جمال او نیست. و انجذاب، دوستی و محبت به عالی است و همان است معنی امتثال و فرمانبرداری و اطاعت. ان کنتم تحبون الله فاتبعونی پس دوستی طاعت است و مردم در درجات دوستی و محبت به قدر طاعت و عبادتشان متفاوتند. پس آگاه باش و فریب ندهد تو را شیطان. به خدا سوگند دوست علی علیه السلام کسی است که اطاعت کند او را و بیزار از آن حضرت کسی است که عصیان ورزد و این مطلب به قدری آشکار و روشن است که نیازمند به دلیل و برهان نیست. پس هر که

فرورود در معاصی و با این حال گمان کند که دوست علی علیه السلام است، پس گمان کرده نعوذ بالله که او منجذب به سوی آن حضرت است و کسی که گمان کند که منجذب به آن حضرت است و مرتکب معاصی می شود پس قائل شده به اینکه علی علیه السلام او را به معاصی دعوت و جذب فرموده و اگر چنین کسی صاحب معرفت باشد می داند این خود به تنهایی گذشته از اینکه ایمان نیست کفر آشکاری است نسبت به خدا. پس اول فریضه ای که بر تو واجب است با ادعای دوستی و ولایت اینکه از معاصی بالکلیه اعراض کنی و متوجه مبدأ خیر بشوی سپس با قدمهای طاعات و عبادات به اندازه استطاعت و توانایی به سوی مبدأ خیر سلوک نمایی و همین است حقیقت گذشتن بر صراط در این صورت به مقصود خود دیر یا زود خواهی رسید.

و مباش از جمله کسانی که دائماً کسل و خواب آلوده اند از هرگونه خیری و برای اینکه خویشتن را از حد تقصیر بیرون آرند دائماً تقصیر را نسبت به خدا می دهند به بهانه اینکه خدا هدایت نکرد یا توفیق نداد یا اسباب طاعت را فراهم نفرمود و این در نزد عارف کفر به خداوند عزوجل است و در حقیقت قائل شده به نقصان کمال و جمال خداوند نعوذ بالله ولیکن غافل است که فیض و نور و جذب خدایی موجود است دائماً بلانهایت و موانعی که فرض می کنی همه در وجود خود تو است و در قبول جذب و استفاضه تو است. راه روتا به مقصد بررسی، امتثال کن تا

مطلوب تو حاصل گردد، کار کن تا اجرت و مزد خود را بگیری و مباش  
مانند کسانی که به آرزوهای احمقانه حرکت نکرده تمنای قرب و نزدیکی  
به خدا را دارند. لیس للانسان الا ماسعی وان سعیه سوف یری قل مایعبؤ  
بکم ربی لولا دعاؤکم امیدواری با حقیقت ظاهر می شود در عمل و آن که  
عمل نکند امیدوار نیست و همچنین ترس به طور حقیقت ظاهر می گردد  
در حذر کردن و آن که حذر نکند ترسناک نیست و دوستی واقعی در امید و  
ترس با اختیار کردن محبوب است بر جان خود. بنابراین دوست خدا  
کسی است که به خدا امیدوار و از خدا ترسناک باشد و رضای خدا را بر  
همه چیز مقدم دارد. این است تمام امر و حقیقت ایمان و راهی است  
نزدیک به سوی خدا که پیغمبران و مرسلین و اوصیاء مقربین سلام الله  
علیهم اجمعین پیش گرفته اند و مبادا که حیل‌های صاحبان حیل  
مانند مرشدین و عرفاء صوفیه را گوش دهی که برای تحصیل متاع دنیا و  
ریاست به کار می برند و مقصودی جز این ندارند که احتیاجات و بار  
گران خود را براستران و الاغهای چندی بار کنند.

پس چون از من طلب نصیحت کردی این است که وصیت  
می‌کنم تو را اولاً که اصلاح کنی بدن ظاهر خود را به اینکه مأكل و مشرب  
خود را از راه حلال قرار دهی زیرا وقتی طعام حرام شد خونی که از آن طعام  
فراهم می‌شود حرام و خبیث است و چون خون خبیث شد روحی که از  
آن متولد می‌شود خبیث خواهد بود و چون روح خبیث شد میل نکند

مگر به معصیت و نافرمانی از خدا. پس پاکیزه کن طعام خود را تا پاکیزه شود روح و نفس تو تا میل کند به نزدیکی به خدا پس چون غذای حلالی تحصیل نمودی از روی سیری مخور چراکه با سیری غذا خوردن اسراف است و خداوند مسرفین را دوست نمی‌دارد و مقصود تو آن است که دوستدار تو خدا باشد و چون گرسنه شدی افزون از حد احتیاج و ضرورت مخور که آن نیز اسراف است و به احتیاط عمل کن و کمتر از میزان اشتها صرف کن و کوشش کن همیشه که شکم تو را مشغول نکند یا به پرخوری و یا به گرسنگی زیاد بلکه میانه رو باش. بخور و بیاشام به اندازه‌ای که محتاج به تنقیه نشوی و از یاد شکم بیرون روی و همچنین است دستور در امر لباس و خانه بایستی که از حلال باشد و هم به قدر ضرورت و احتیاج تا اینکه بتوانی فارغ‌البال متوجه خداوند متعال بشوی این است اندازه کفایت تو از دنیا که دیگر با تو کاری نداشته باشد و واگذارد تو را به کار و خیال خود.

و چون از این جهت یعنی از جهت شکم و بدن آسوده شدی کوشش کن در رفع کردن اعراض بیرونی و مشاغل وارده از خارج به واسطه حواس پنجگانه به اینکه آن اعراض و واردات را از خود دفع کنی یا آنکه چشم و گوش و زبان خود را ببندی از آنچه مانع فراغت و آسایش تو خواهد بود و تو را از خدایت مشغول کند و نگذارد به فراغت بال خدمتگزار باشی و این است معنی خلوت مطلوب.

و بدان که انسان آمیخته شده است از اضداد و هریک از آنها را اقتضایی است و نیازمند به مددی خاص از راه حلال می باشند تا باقی بمانند و اگر مدد به آنها نرسد از هم می پاشد بدن انسان و هلاک شود قبل از رسیدن اجل تقدیری. مثلاً در توافقتضای حرکت و اقتضای سکون هردو هست، پس گاهی حرکت کن و گاهی ساکن باش و در توافقتضای گریه و خنده هردو هست پس گاهی گریان و گاهی خندان باش و در تواسست مقتضای شهوت و مقتضای اعراض پس زمانی به شهوت خود عمل کن و زمانی معرض باش و همچنین است امر در تمام حالات و اقتضاءات و باید که تمام آنها از راه حلال باشد و هرکه تخلف از این دستور کند هلاک خواهد شد و یا فاسد خواهد گشت.

و دستور جامع این است که در هیچ کاری و هیچ حالتی زیاده روی مکن پس گاهی از مردم خلوت کن و گاهی معاشرت و کسی که زیاده روی در گوشه نشینی و عزلت از مردم بنماید مجنون می شود و شیاطین او را فرو می گیرند و فرائض خداوندی متروک می ماند زیرا از جمله فرائض معاشرت با برادران دینی و اداء حقوق ایشان و معاشرت زن و بچه و اداء حقوق ایشان و تربیت اولاد و تربیت مال و خدمتکار و تحصیل علم و تحصیل دنیا و دین است. پس اگر پیوسته در گوشه ای بنشیند و در به روی خود ببندی حقوق بندگان خدا و فرائض خدا را ادا نکرده باشی.

و بدان که از برای هر عضوی از اعضاء تو و از برای هر مقامی از مقامات تو عبادتی خاص است و بنده آن است که به وظایف بندگی در تمام مقامات و موارد عمل کند و کتابهای شرعیات انواع عبادات را در بر دارد مبادا به نظر اهانت و خواری به آن کتابها نظر کنی مانند بعضی از سفهاء چراکه آنها احکام الهی نبوی علوی عملی است و همه حق است که مورد تردید و شک در نزد عقلاء و عرفاء نخواهد بود.

و از جمله اعضاء و جوارح یکی زبان است و عبادت آن در این است که از آنچه خداوند کراهت دارد باز ایستد و به آنچه امر فرموده گویا باشد پس آنان که همیشه صامتند حتی در حقگویی، جهال و نادانانی می باشند که بدعت در دین خدا گذارده اند. و از عبادت زبان است اذکار مأثوره و خداوند از برای هر عبادتی اندازه و حدی قرار داده و از برای ذکر حدی و اندازه ای قرار نداده و فرموده و اذکروا الله ذکراً کثیراً پس سزاوار است که انسان دائم الذکر باشد و هر کلمه حقی و حرف راستی که از دهان خارج شود ذکر خداست الا اینکه تکلم به اسماء خدا ذکر نمایانی است و نامهای خدا بسیارند و از برای هر اسمی و نامی خاصیتی است معین و اثری است مخصوص پس سزاوار است که انسان بر حسب حالت و مقام و مورد احتیاج خود نامی یا کلامی را اختیار کند و چون تدبیر کنی در اختلاف دعاها در حوائج و در دعای معروف اعددت لكل هول لا اله الا الله تا آخر دعا، می یابی حقیقت آنچه را که گفتم. به هر حال اختلاف



دعاها به واسطه اختلاف حال ذاکراست.

واز برای سالک در ابتداء استغفار مناسب است از روی راستی و حقیقت چراکه \* پاک شواول و پس دیده بر آن پاک انداز \* بدو انسان باید خود را از لوث معاصی پاک کند سپس خویشان را زینت و آرایش دهد متدرجاً و در این موقع بهترین اذکار ذکر یا حی یا قیوم است تا آنکه خدا قلب او را به نور ولایت زنده کند و موفق به طاعت بدارد و اگر در خود توفیق خدمت نمی یابد به ذکر لا حول و لا قوة الا بالله العظیم مشغول شود و همچنین اگر در خود حالت وسوسه و خیال بدی یا اعتماد بر غیر خدا یا امید به غیر خدا یا ترسی از غیر خدا در خود می یابد مداومت بر همین ذکر نماید و دعای اعددت لكل هول لا اله الا الله تا آخر متکفل و متضمن بعضی خواص است.

و بدان که نامهای خدا به منزله دواها و عقاقیر هستند و از برای هر دوائی اثری است و امراض گوناگون و بیشمار است می آیند و می روند و طبیب حاذق آن است که دائماً مراقب حال مریض باشد و در هر ساعت و هر روز و به اختلاف حالات، ذکر را که به منزله دوا است تغییر دهد و اهل حيله که دائماً به ذکر واحدی مشغولند و باک هم ندارند که در هر حالتی باشند نیست مگر کار نادانان و مانند سایر کارهاشان زشت و ناهنجار است که عقول باهره و افکار روشن از آن سرباز می زند چون رقص کردنشان و دف و طنبور و آوازه خوانی و عشق امارد و جزاینها از

فسقها و بازیها. قسم به خدا که تمام اینها ریائی است و لایذکرون الله الاً قليلاً و اگر این مسلک صحیح بود پیغمبران و اولیاء خدا چرا به این مسلک نمی رفتند؟ و اگر ایشان سلام الله علیهم به این راه رفته بودند پنهان نمی ماند و پنهان نمی کردند و چرا پنهان کنند و حال آنکه پیغمبران هر يك شریعتی آوردند و شریعت سابق را نسخ کردند و طوری نبود.

و بدان معنی ذکر کردن همان تکلم به تنهایی نیست چراکه شخص خواب هم ممکن است کلماتی را ادا کند و ذکر نیست. پس ذکر در وقتی ذکر است که از روی توجه قلب و قصد و اراده و تعمد باشد مانند سخن گفتن تو با زید و عمرو در مطالبی که با ایشان داری. پس کوشش کن که ادکار تو از روی اشاره قلب و اراده و با معنی باشد و این حالت برای انسان پیدا نمی شود در اول امر در مجالس عمومی و ازدحام جمعیت مگر در خلوتها و نیمه شبها ولیکن هرگاه قلب معتاد شد به ذکر، دیگر برای او تفاوتی نکند خلوت و جلوت و کمال عادت در این است که قلب انسان و خاطر او يك جهت مشغول به ذکر بشود چنانکه به ذکر دنیا مشغول بود بطوری که نتوان او را از ذکر منصرف نمود مگر به جبر و زور. پس چون چنین شد دنیا را فراموش خواهد کرد و معتدل خواهد گردید و جایز نیست که اشتغال به ذکر مانع از اداء فرائض یا مستحبات گردد چراکه در این صورت ذکر شیطانی و کار نادانان خواهد بود و ذاکر حقیقی کسی

است که طاعتی از او فوت نشود و به معصیتی مشغول نگردد.

به هر حال چون مداومت کردی بر ذکر همیشه به یاد آن ذکر خواهی بود و دائماً به خیال تو آن ذکر خطور کند مثل اینکه کلماتی که به آن عادت کرده‌ای در حین تکلم فراموش نمی‌کنی پس کسی که معتاد به ذکر شد خطرات خاطر و واردات بر قلب او دائماً همان ذکر خواهد بود و این است بهترین اذکار که ثواب آن را جز خدا کسی نداند و این است آن ذکر که وسوسه و شیطان را دور می‌کند نه ذکر لسانی. پس کوشش کن تا قلب تو معتاد شود و جمیع خاطرات بر قلب ذکر خدا باشد.

و سزاوار است که در عین حال ملاحظه حالات و عوارض و احتیاجات خود را بنمایی و به ذکر مناسب حال خود مشغول باشی و دستور آن جمله نوشتنی نیست چرا که دائماً تغییر می‌کند به اختلاف حالات ولیکن بدین گونه است که اگر مثلاً خواهش روزی خواستی بکنی از خدا بگویا رازق و مگویا مانع و چون اراده انتقام از دشمنی داشته باشی بگویا منتقم و مگویا راحم و همچنین در سایر حالات و مراقب باش حال خود و حالت نفسانی خود را و به تحقیق که راهنمایی کردم تو را بر درد خود و هم بر درمان خودت و با وجود اینها ترك مکن فریضه‌ای از فرائض را و عمل کن به آنچه ممکن شود از مستحبات و واگذار محرمات را عموماً و واگذار آنچه را که ممکن شود از مکروهات و عمل کن به مباحات و رخصتها برای رضای خدا.

و کوشش کن در جمیع این احوال در آرامی و ملایمت و افتادگی و تواضع و خوشرویی و خوش خلقی و چه بسیار از زهاد و عباد هستند که مبتلا شده‌اند به غلظت و قساوت قلب و تندخویی و بد خلقی به جهت آنکه اعمالشان بر سوداء مزاجشان افزوده و اخلاط بدنشان را محترق کرده و مورث جنون و مالیخولیا گردیده و خود نمی‌دانند که معجون و گرفتارند. پس لازم است که در گوشه نشینی و ذکر و خلوت و فکر و گرسنگی و بیدار خوابی مبالغه و افراط نکنی بلکه خود را به تدریج به ریاضت بداری و از حد اعتدال بیرون نروی و سابقاً گفتم که در تمام کارها و حالات میانه رو باش و زیاده روی مکن حتی در عبادات و موردی که باید زیاده روی کرد در ایمان و یقین و ولایت اولیاء خداست و آن هم امری است موهوبی ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.

و بدان که با همه آنچه ذکر کردم هیچ‌گاه سالک به منتهای مقصود خود نمی‌رسد مگر به داشتن شیخی راهنما و رفیقی همسفر و سالک منفرد و تنها شیطان است و زود باشد که گمراه شود یا دیوانه گردد و در کتاب ارشاد و غیر آن ذکر کرده‌ام فضائل شیخ و رفیق را پس مراجعه کن به آن که بیانی بالاتراز آن نخواهی دید.

و اما آنچه سؤال کرده بودی از اینکه برای مأکول و مشروب خود استقراض کنی و از راه قرض، رزق حلال تحصیل کنی، پس باکی نیست ولیکن هرگاه قرض خود را به مال حرامی عوض دهی ذمه تراز قرض بریء

نشده مگر آنکه قرض دهنده حلال کند تورا. با وصف این برای تود و گناه باشد یکی گرفتن به غیر حق و دیگری اعطاء آن به غیر مستحق. و می گویم به توقول فصل و سخن راست و عدلی که هیچ شکی در آن راهبر نیست و به بازیچه مگیر آن را و گول مکن خود را نمی توانی خود را به زیور اولیاء خدا آراسته کنی مگر اینکه باز گردی به سوی خدا به توبه نصوح و علامت راستی بازگشت و توبه آن است که عمل کنی به آنچه از فرائض و واجبات از توفوت شده و واگذاری معاصی را و ادا کنی آنچه بر ذمه تو است از حقوق خلق یا راضی کنی ایشان را تا داخل شوی در عرصه پاکیزگان و طیبین و بتوانی راه روی در مسلك ایشان و جزاین هر چه بکنی بازیچه و گول زدن است و حقیقت ندارد و مانند کف روی آب بالا می آید و به زودی از بین می رود ولیکن البته اشتغال به طاعات از برای کسی که توبه نکرده بهتر است از اینکه عصیان خود را روز به روز زیاد کند شاید خداوند به واسطه آن حسنات سیئات او را محو کند ان الحسنات یدھبن السيئات ولیکن کمالی که منظور نظر است سوگند به خدا که حاصل نمی شود مگر برای تائبین و عابدین.

باقی مانند دستور در تفکر و ما در کتاب طریق النجاة اقسام تفکر و کیفیت آن را به تفصیل بیان کرده ایم پس وا مگذار تفکر را که آن است آئینه قلب و تربیت کننده و دلیل و راهنمای آن ولیکن زیاده روی در فکر مکن که مورث جنون و دیوانگی است و دائماً موازنه کن حال خود را با

اهل سلامت و صحت پس اگر در خود انحرافی یافتی برگرد و به اعتدال باش تا دماغ تو مخبط نشود و جنون و مالیخولیا تو را عارض نگردد و می بینم بسیاری از اهل علم و فکر را که به مالیخولیا گرفتارند و خود نمی دانند و ذکر کرده ام تفصیل این مطلب را در کتابهای طبی خود از این جهت لازم است برای انسان که متصل باشد به شیخی راهنما و رفیق و مونس صالح و قابل و الا در تنهایی کمتر اتفاق می افتد که انسان سالم بماند. پس اگر نداری راهنمایی و رفیقی پس مدارا کن با جان خود و سخت مگیر بر خود که من ترسناکم از ریاضتی که بدون استاد باشد از اینکه مبتلا به جنون شود.

مجملاً بر تو باد به ذکر آنچه ممکن شود در ساعات شب و روز ولیکن در ابتداء از اسمائی که هیمنه آنها کمتر است بایستی استمداد نمود چرا که نامهای بزرگ و مهیمن برای اشخاص بالغ مناسب است و برای شخص مبتدی مثلاً ذکر یا وهاب مناسبتر از ذکر یا الله است و ذکر لاله الا الله مناسب مشایخ و ذکر یا الله از آن بزرگتر و ذکر یا هو از آن بزرگتر است. به هر حال از برای هر يك درجه و مقامی است و مبتدی باید بر حسب حالت و طاقت خود به اسماء جزئیة پردازد و ما در کتاب طریق النجاة شرح ذکر و فکر و علم و حلم را به تفصیل نوشته ایم بدان کتاب مراجعه کن که آن کتاب شریف عظیمی است.

پس از این تو را توصیه می کنم به اینکه حذر کنی مانند آنکه از شیر

درنده حذر می‌کنی از کتابهای اهل ضلالت و از مجالست و گفتگوی با آنها و مباحثه و مجادله با آنها و گوش دادن به کلام آنها چراکه زیان آنها بر خلق از ضرر لشگر یزید بر لشگر حسین علیه السلام بیشتر است. پس اگر تو در وجدان خود و در دین خود بر شک هستی باید طلب کنی برای خود دینی یقینی وقتی فائز شدی به یقین پس بگو قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ولا یلتفت منکم احد و امضوا حیث تؤمرون فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین.

و توصیه می‌کنم تو را در اینکه مداومت بکنی در ذکر آل محمد علیهم السلام و به یاد ایشان باشی چراکه در ذکر ایشان شفاء هر دردی و امان از هر خوفی و حفظ از هر سوئی است و از برای دوستان ایشان است به ولایت ایشان عصمت و حرزی که اگر با توجه به آن در دریاها بزرگ و بیابانهای هولناک بروند ایمن خواهند بود از هر وحشتی و شدتی و از برای ذکر ایشان اقسام بسیار است و افضل آنها آن است که بدانی که ایشان شاهد و مطلعند بر تو در پنهانی و آشکار و نزدیکترند به تو از تو و اولی هستند به تو از تو و داناترند به تو و احوال تو از تو و بدانی که ایشان حاضرند نزد تومی بینند تو را و می‌شنوند صدای تو را و احصاء می‌کنند اعمال و اقوال تو را پس چون این مطلب را در خاطر خود پیروانی و دائم متذکر باشی لامحاله ترس بر تو مستولی می‌شود و از گناه باز می‌ایستی چگونه نه

و حال آنکه اگر طفل ممیزی را بر خود نگهبان بینی از ارتکاب معصیت شرمسار می شوی و مرتکب گناه نمی شوی پس چگونه نترسی از گواه بودن امام خود و تو معتقدی که اوست صاحب مرئی و مسمع و تواناست بر تو و از تو مؤاخذه خواهد فرمود. **یوم ندعو کل اناس بامامهم.**

پس این مطلب را دائماً در قلب خود بسپار و متذکر باش و مقدم بدار ایشان را در اراده خود و جمیع احتیاجات و نیازمندیهای خود و در جمیع احوال و امور استعانت به ایشان جوی و یاد آور عظمت و بزرگی ایشان را و مؤدب باش نزد ایشان و مکن کاری که ناپسند ایشان باشد همچون بنده ذلیلی که در نزد پادشاهی مقتدر ایستاده باشد و مؤدب شو به آداب ایشان و به آن طوری که پسند ایشان باشد و به آنچه تو را بدان دوست دارند و تفصیل این مطالب را در ارشاد و طریق النجاة بیان کرده ایم مراجعه کن.

و چون من گرفتار به ملاقات و مراجعات اشخاص هستم و تمام اوقات مرا گرفته اند بیشتر از این نمی توانم برایت بنویسم و در آنچه عجاله نوشته ام برای تو کفایت است و تمام احتیاج تو از کتاب طریق النجاة مرتفع خواهد شد و مپندار آن را برای غیر خود و بدان که شما و امثال شما مقصود از آن کتاب هستند خود را در محضر خطابات آن حاضر بدان و با وجود آن کتاب وصیتی دیگر طلب مکن که آن از تسویلات نفس اشخاص کسل و خموده است و امیدوارم که مرا از دعای صالح خود در



مظان استجابت دعا فراموش نکنی. والسلام عليك ورحمة الله وبركاته.  
کتبه العبد الاثیم کریم بن ابراهیم و فراغت یافت از آن در شب  
یکشنبه چهارم ماه جمادی الثانیه از سال یکهزار و دویست و هشتاد و سه  
هجری قمری در شهر تهران حامداً مصلیاً مستغفراً.

\* \* \* \* \*

تمام شد ترجمه آن بردست روسیاه جانی عبدالمهدی بن  
ابی تراب الشریف الحسینی الکرمانی در شب یازدهم ماه ربیع الثانی از  
سال یکهزار و سیصد و شصت و شش قمری هجری راجیاً من الله الرحمة  
والغفران.

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين و  
رهنه المخلصين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين .

و بعد؛ چنین گوید بنده ائیم کریم بن ابراهیم که چون جناب عالم  
عامل و فاضل باذل صاحب مکارم و مآثر مالک ازّمه معالی و مفاخر ولی  
صفی جناب ملاّعلی تبریزی سلمه الله و ابقاه و من کل مکروه و قاه  
عزیمت فرمود بر مسافرت از بلاد ما به سوی تبریز صانها الله العزیز عن  
التشریز و ما را باقی گذارد در مفارقت خود در تشویش و اندوه، دوست  
داشتم بنویسم برای او وصیتی به اختصار چراکه نوشته ام سابقاً برای دیگر  
برادران او وصیتهای چندی به طور تفصیل به واسطه مجال و فرصتی که  
داشتم و برایشان و سایر اخوان لازم است مراجعه و عمل به آنها و در اینجا  
به اقتصار و اختصار می کوشم به واسطه تنگی مجال .

پس وصیت می کنم شما و خود را اولاً به پرهیزگاری و تقوی زیرا  
نیافتم در کتاب خدا و سنت رسول ﷺ وصیتی اشرف و جامع تر از آن و  
خبر داده است در قرآن به دوستی خدا نسبت به پرهیزگاران در آنجا که  
می فرماید: انّ الله یحبّ المتقین و فرموده: انّ الظالمین بعضهم اولیاء بعض و  
الله ولی المتقین و فرموده: و اتقوا الله لعلکم تفلحون و فرموده: و اتقوا الله

لعلکم ترحمون و فرموده: فمن اتقى و اصلح فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون و فرموده: ثم ننجى الذين اتقوا و نذر الظالمين فيها جثياً و فرموده در صفت بهشت: اعدت للمتقين و فرموده: يوم نحشر المتقين الى الرحمن و فداً و بالاتراز همه آن است که فرموده: و اعلموا ان الله مع المتقين و فرموده: ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً و يكفر عنكم سيئاتكم و يغفر لكم و الله ذو الفضل العظيم و فرموده: الذين امنوا و كانوا يتقون لهم البشري فى الحياة الدنيا و فى الآخرة و فرموده: و من يتق الله يجعل له مخرجاً و يرزقه من حيث لا يحتسب. با این آیات شریفه که در مورد تقوی نازل شده کدام خصلت شریفتر و کدام وصیت مؤثرتر از تقوی خواهد بود؟ پس بر شما باد به تقوی که سرمایه خیر دنیا و آخرت است.

و بدان که از برای تقوی سه مرتبه است همان طور که از برای توسعه نسبت است؛ نسبتی به پرورنده خود و نسبتی به نفس خود و نسبتی به سایر مردم و ناچار باید در تمام مراتب سه گانه پرهیزگاری پیشه کرد و در این خصوص ما به قدر کفایت نوشته ایم مخصوصاً در کتاب طریق النجاة و کتابهای اصحاب هم مشحون است به تفصیل آن لیکن مقصود من در اینجا آن است که توصیه کنم به بعضی از مطالب که اختصاصی به شما دارد و مناسب معاشرت با مردم است.

و خواهش من از تو این است که چنان به نیکی با مردم رفتار کنی که مردم بگویند چقدر نیک است ادب این طایفه، خدا رحمت کند فلان

را که به این نیکی مؤدب کرده طایفه خود را و خدا را در نظر بگیر و حذر کن از اینکه طوری معاشرت با ایشان بکنی که مردم بگویند خدا لعنت کند فلان را چقدر بد است آداب این طایفه و پرهیز از اینکه عملی به جا بیاوری که محتاج به عذرخواهی نزد من یا دیگر برادران خود بشوی.

و پرهیز از اینکه سست انگاری امر نمازها را پس به تأخیر مینداز آنها را از وقت فضیلت بدون عذری و در هیچ حالی در تحصیل علم کوتاهی مکن و به دیگران هم بیاموز زیرا تحصیل علم ذخیره ایست اخروی و بخشش آن سپاسگزاری آن است و دیگر آنکه تکبر مکن از گفتن «لا اداری» وقتی از تو مسأله ای پرسند که ندانی آن را پس تصریح کن که نمی دانم و پرهیز از اینکه تدلیس کنی و بگویی حالا به خاطر من نیست یا مجال ندارم یا بگویی خدا داننا تر است.

و همچنین اگر خطائی از تو سرزد و کسی تو را بر آن خطا واقف گردانید اگرچه کودکی خردسال و اگرچه در میان جمعیت مردم باشد اقرار به خطای خود بکن چرا که اگر اعتراف به خطای خود نکنی از کسانی خواهی بود که انکار حق کرده و خدا را بعد از بینه تکذیب نموده است و همچنین انکار حق مکن اگرچه آن حق از دهان دشمن تو بیرون آید و مترس از اینکه از این حقگویی سوء استفاده کند.

و پرهیز از اینکه القاء کنی به مردم مطلبی را که مایه وحشت ایشان بشود چرا که مطالب زیاد است و از برای حقگویی در آنچه نزدیک به فهم

مردم است وسعتی است الحمد لله که نیازمند به مطالب دقیقه نخواهی بود.

و همچنین پرهیز از اینکه با مردم به مخاصمه و مجادله و تلخ‌گویی و تندی پردازی و فرار کن از این خصلت مانند فرار از شیر درنده و پرهیز از آن مانند پرهیز کردن از خمر و گوشت خنزیر و پرستش بتان چراکه این کار حرام است بر شیعه آل محمد علیهم‌السلام .

و پرهیز از اینکه به رأی و عقل خود حرفی بزنی چراکه خداوند چنین قرار داده که عقل ماها فقط در امرا ثبات صانع و اثبات پیغمبر شارع حجت باشد، از این دو گذشته ماها را به عقول خود در سایر امور تکلیفیه و انگذارده و الا تکلیف نمی فرمود ماها را که آنچه حجتها بگویند بگوییم و از آنچه ساکت شده اند ایشان ما نیز ساکت باشیم. پس مراجعه کن به قرآن و تلاوت کن مانند تلاوت کسی که بخواهد از آن علم بیاموزد و در آن تدبر کند و بفهمد و مراجعه کن به احادیث و اخبار آل محمد علیهم‌السلام به همین کیفیت و تسلیم باش برای امر ایشان و بدان که در کلام ایشان نوری است که در ظلمات ظاهر و باطن به آن هدایت توان یافت و در هر مطلبی و هر امری از امور به حدیثی محکم یا به آیه محکمه یا به محکمات فرمایشات مشایخ که پیرو آثار آل محمد علیهم‌السلام هستند استناد کن و بدان همانطوری که کفایت نمی کند اسلام کسی که بگوید من مسلمانم و با این حال پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله نباشد، کفایت نمی کند اینکه

کسی بگوید من شیعه‌ام و با این حال پیرو آثار و اخبار ائمه اطهار علیهم‌السلام نباشد و من می‌بینم بسیاری از مدعیان تشیع را که می‌گویند علم ما مقتبس از طریقه آل محمد علیهم‌السلام می‌باشد و با این ادعا در بیشتر امور استناد به اخبار و آثار ایشان نمی‌کنند. پس هر که مدعی متابعت آل محمد علیهم‌السلام است ناچار بایستی پیروی از آثار ایشان بنماید.

و از جمله مطالبی که واجب است بر تو این است که به کلی خیال آزادی و آقایی را از خود دور کنی و خود را در دسته بندگان و خدمتگزاران آقایان خود علیهم‌السلام داخل کنی و رشته بندگی ایشان را به گردن افکنی و خود را خدمتگزار دولت بهیه محمدیه و ولایت علویه بدانی و حرکت و سکون خود را به امر ایشان قرار دهی و هر چه می‌گویی و هر چه می‌کنی مقصودت در تمام احوال خدمتگزاری دولت اسلام باشد پس اگر در آن قول یا آن فعل مأموری به عمل، بجا بیاور و اگر مأموری به ترک، واگذار.

و معاشرت کن با مؤمنین مانند معاشرت دوست صمیمی با دوست خود و با منافقین معاشرت کن به مدارا در این خانه آستی و در ظاهر با ایشان باش و در باطن مخالف، مادامی که حکومت دنیا کودکانه است. و معاشرت کن با پادشاهان به قدر ضرورت و بر حسب ضرورت و آداب ایشان را محترمانه مراعات کن و اگر بخوانند تو را اجابت کن و اگر فرمانی دهند به نیکی انجام ده و نیکوگو در غیاب ایشان باش و اگر قومی نسبت به ایشان بدگویی کنند تو ساکت باش و اگر شورش کردند خود را بر

کنار بدار. باش در هر فتنه مانند ابن‌البون لا ضرع فی حلب ولا ظهر  
فیرکب.

و متواضع و فروتن باش در نزد برادران و رفقای خود و هر کس از  
ایشان را به جای خود بشناس و مراعات ادب کن نسبت به هر یک به قدر  
مقام او و در هر حال نرم و ملایم باش نسبت به ایشان و عبوس مباش در  
روبرو شدن با ایشان که اظهار تنفر کرده باشی و زیاد هم خندان مباش  
مانند کسی که جری و جسور باشد بر نفس خود.

بر توباد به وقار بدون اینکه تکبر داشته باشی و میانه رو باش بدون  
بخل و ملایم باش بدون اینکه مطیع همه کس باشی و خندان باش بدون  
قهقهه و شوخی کن بدون لغوگویی و موافق باش بدون اینکه معاونت بر  
گناه کرده باشی و مراجعه بسیار کن در حدیث همام که در کافی روایت  
شده و به اخلاقی که در آن حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام یاد فرموده متصف  
باش.

و چیزی را که نمی‌دانی سؤال کن از عالم به آن اگرچه کودک باشد و  
اگرچه از ازل ناس باشد و تکبر مکن و مگو من مرد جلیلی هستم چگونه  
شاگردی از مردی حقیر نمایم. خدا می‌فرماید **یرفع الله الذین امنوا منکم و  
الذین اوتوا العلم درجات** پس شخص دانا از هر طبقه‌ای که باشد شریف  
است و من می‌بینم بعضی از اشخاص را که به واسطه تعزز و تجلل در  
کودکی و جوانی به تحصیل علم پرداخته و بعد از بزرگ شدن هم

استنکاف از آموختن نزد پایین تر از خود نموده و از این جهت همیشه در دریای جهالت غوطه ور است و خود خجالت نمی کشد از نادانی و خجالت می کشد از آموزش چندروزه و انتقام خدا دنبال اوست که همان جهالت و نادانی ابدی باشد.

و بعد از این وصیت می کنم تو را که حذر کنی از فتوی و مرافعه و حکومت شرعی میانه مردم و بگریزی از آن هر زمان که راه بیابی چراکه در آن است خطر بزرگ.

و وصیت می کنم تو را به مدارای با برادران تا بتوانی و دوستی با ایشان و برادری با ایشان و زیارت ایشان و همنشینی و همصحبتی با ایشان اگرچه در بعضی از مسائل نظریه بلکه در هزار مسأله نظری با تو مخالف باشند چراکه مخالفت در نظریات موجب جدایی و دشمنی نتواند بود و اگر آنها با تو دشمنی کردند استرضای خاطر ایشان را به عمل بیاور و معاشرت کن با ایشان و استمالت کن از ایشان به تدریج و از جا نکند تو را شیطان و فرو نیفکند که باعث تفرقه شما و اختلاف کلمه میان خودتان بشوی چراکه خداوند یگانه جلّ شأنه دشمن می دارد شقاق و افتراق را بالاترین دشمنیها و شقاق میان جماعت ریشه و پایه تمام گناهان است. پس اگر بگویند برادری از برادران به تو که اگر یک کلمه بگویی ده کلمه از من می شنوی در جواب گوینده بگو اگر ده کلمه بگویی یک کلمه از من نخواهی شنید و اگر یکی از ایشان با تو جفا کند در عوض



تو وفا کن و اگر به گونه راست تو بزندی، گونه چپ خود را نیز برای زدن پیش  
بیاور و اگر دشنام دهد و به زشتی یاد کند بگو اگر راست می‌گویی خدا مرا  
بیامرزد و اگر دروغ می‌گویی خدا تو را بیامرزد تا اینکه با تو مهربان شود و به  
هر وسیله‌ای هست او را با خود مهربان کن و مشاقّه مکن و اگر کسی از تو  
قطع کند تو صلّه کن و اگر محروم سازد تو عطا کن و اگر خذلان کند تو  
نصرت کن تا اینکه راهی برای دشمنی با تو پیدا نکند. و همچنین برادران  
خود را بر عقوق و مخالفت و ادا مکن و بر آنچه طاقت ندازند تکلیف  
مکن و از آنچه ناتوانند و دسترس ایشان نیست مطالبه مکن و انصاف از  
ایشان میخواه چرا که انصاف خواستن از دیگران خود بی‌انصافی است.

پس از این بر توباد به مراجعه بر کتابهای من و وصایایی که نوشته‌ام  
و عمل کن به مضامین آنها و بر توباد که خدا را نگهبان باشی در آشکارا و  
پنهان و به راستی و صداقت و اخلاص عمل کن برای خدا و نگهبان  
باش پیغمبر و ائمه اطهار سلام الله علیهم را و بگیر سنت ایشان را و  
مراجعه کن آثار و اخبار ایشان را و اقتدا کن به ایشان و اجازه می‌دهم که  
روایت کنی از من آنچه شنیده‌ای از من و محکم کرده‌ای آن را از علوم من  
و کتابهای من و آنچه شنیده‌ای از من به روایت از مشایخ من و جمیع  
آنچه به صحت رسیده به من از مشایخ پیشین و علماء گذشته به اسناد  
ایشان به ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و خواهش می‌کنم  
اینکه فراموش نکنی مرا از دعای صالح خود و از مکاتبات و مراسلات

خود. ثم السلام عليك ورحمة الله وبركاته.

کتبه العبد الاثیم کریم بن ابراهیم در چهاردهم ماه رجب از شهور  
یکهزار و دو بیست و هفتاد و شش.

\*\*\*\*\*

تمام شد ترجمه این وصیتنامه مبارکه بردست بنده روسیاه  
عبدالمهدی بن ابی تراب الشریف الحسینی الكرمانی النفیسی در صبح  
چهارشنبه یازدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و سیصد و شصت و شش  
هجری قمری راجیاً من الله الرحمة والغفران.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى.

و بعد؛ چنین گوید بنده جانی کریم بن ابراهیم کرمانی این است وصیت من به سوی مولای مهربان الصفی الوفی المزکی الحاج میرزا یحیی وفقه الله و سده و وقاه و ایده در هنگامی که از دارالعباده یزد به سوی کرمان رهسپار شد و مرا به مفارقت خویش مبتلا فرمود دوست داشتم که بنویسم برای او وصیتی که متذکر سازم خود را و او را و دستوری باشد برای او و سایر برادران مؤمنین حفظهم الله من شرور المعاندين ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

بدان ای آقای من که خداوند تبارک و تعالی چون آفرید این خلق را اراده فرمود که ایشان بر اخلاق شریفه و آداب بلند پسندیده باشند و چون می دانست که آن اخلاق و آداب برای ایشان حاصل نشود مگر آنکه بشناساند به ایشان منافع و مضار ایشان را و شناسانیدن ممکن نبود مگر به امر و نهی و امر و نهی صورت نگیرد مگر به وعد و وعید و وعید نمی باشد مگر به ترغیب به خوبی و وعید نمی باشد مگر به ترسانیدن از بدی و ترغیب نیست مگر به آنچه دوست دارند آن را و در آن باشد روشنی چشمها و ترهیب و ترسانیدن نیست مگر از آنچه مکروه ایشان و هلاکت ایشان در آن باشد و وفا به وعد و وعید از شرایط قدرت خداوندی است

که به تونمایانده آثار آن را و از لوازم حکمت اوست که اندکی از آن را فهمیده‌ای.

بنابراین بازگشت خلق یقیناً و واقعاً یا به سوی بهشت است یا به سوی جهنم آنچه گذشته از عمر که گذشته و آنچه باقی مانده خواهد آمد و خواهد گذشت و بهشت نیست مگر همان اعمال نیک که مجسم خواهد شد و جهنم نیست مگر همان اعمال زشت که مجسم می‌شود و این حسنات و سیئات از صفات نفوس است که به آنها عمل کرده‌اند و صفت هرکس از خوب و بد از خود اوست و بازگشتش هم به سوی خود اوست در همه احوال. پس نفس انسان عامل به خوبی یا بدی در همین دنیا یا در بهشتی است جاویدان که قطفها دانیة یا در جهنمی است ابدی نارحامیة موقدة هاویة و محتاج نیست به اینکه عمر به سرآید یا آخرت پیش بیاید و نمی‌باشد امر به آرزوها هرکه عمل کند به اندکی از نیکویی پاداش آن را خواهد دید و هرکس عمل کند به بدی ولو اندک باشد پاداش آن را خواهد دید.

پس چون نیست بهشت مگر همان اعمال صالحه و جهنم مگر همان اعمال زشت و بدیها، پس راهنمایی نیست به آن دو مگر اوامر و نواهی خداوند بنابراین کیست نزدیکتر به بهشت از آن که عمل به اوامر خداوند می‌کند و کیست نزدیکتر به جهنم از آن که مرتکب نواهی می‌شود؟ کَاللّٰوِ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْيَقِيْنَ لِتُرَوَّ الْجَحِيْمَ مِيْ فَرْمٰيْنِد بَرخِيْزِيْد بَه

سوی آتشیایی که خود افروخته‌اید بر جان خود و خاموش کنید آن را به اعمال صالحه و بنا کنید از برای خود قصرها و عمارات بلند را از خشت و گل صالحات و مبرات که جایگیر شوید در آن قصور و خانه‌ها در دنیا و آخرت.

مجملاً نیست عیشی مگردر آسایش و آسایشی نیست مگردر خوشی و خوشیی نیست مگردر خورسندی و نمی‌رسد کسی به مقام خورسندی مگر به طاعت و عبادت. و باز نیست طاعتی و عبادتی مگر در پذیرفتن فرمان و پذیرفتن میسر نشود مگردر امتثال و آن فراهم نشود مگردر عمل **لمثل هذا فليعمل العاملون** و باز نیست شکنجه و عذابی مگر در رنج و تعب و تعبى نیست مگردر حزن و حزنى نیست مگردر مکروهات و نمی‌رسد کسی به مکروهات مگر آنکه مخالفت کرده باشد حکمت حکیم جل‌شأنه را و مخالفت آن است که ترك کنی فرمان خدا را بنابراین نیست نجاتی از برای احدی مگر به عمل و فرمانبرداری و نیست هلاکتی مگردر مخالفت و نافرمانی و نعمت عمل و فرمانبرداری و شقاوت مخالفت و نافرمانی هر يك ظاهر می‌شوند در دنیا بر حسب وضعیت دنیا و در آخرت بر حسب وضعیت آخرت پس انسان باید اطاعت کند مولای خود را از راهی که دعوت شده تا نائل گردد به بهشتی که آماده شده است از برای پرهیزگاران و وسعت آن مانند وسعت آسمان و زمین است.

و بدان ای مولای من تواز من دور می شوی و می روی که عدلی را برپا داری و کجی را راست کنی و بدیهی است غرض تو در این هنگام برخلاف مقصود شیطان است و بنیان آن را خراب و ارکان آن را متزلزل می سازد و البته شیطان هم شکیباً نخواهد نشست او هم لشگرآرایی در مقابل تو خواهد نمود و به مدافعه برخواید خاست تو نیز لشگر خود را مهیا و سلاح جنگ در پوش و سنگربندی کن و بیدار و هوشیار باش و در قلعه خود بنشین و توکل بر خدای کن و بدان که تدبیر و کید شیطان ضعیف و سست است همانا لشگر تو صالحات است و سلاح تو ذکر خدا و گریه است و سنگر تو اجتناب از گناهان و هوشیاری تو تفکر و قلعه تو ولایت آل محمد علیهم السلام است و اگر به این ترتیب مجهز نشوی دستهای شیطان تو را می رباید و اعمال زشت را در نظر تو جلوه و زینت بخشد و تو گمان می کنی که نیکوکاری.

و بدان ما روایت کرده ایم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود از ما نیست کسی که در هنگام غضب، خود را نگاه ندارد و کسی که به نیکویی مصاحبت نکند با همصحبتان خود و کسی که به اخلاق خوش با مردم رفتار نکند و رفاقت را با رفقای خود به نیکی انجام ندهد و با همسایگان بدهمسایه باشد و با آن که نیکی کرده بدی کند پس بر تو باد به این خصلتها اگر می خواهی و دوست می داری که از آل محمد باشی.

و پرهیز از اینکه مخالفت کنی پادشاه مقتدر را در پادشاهی او

چراکه پیغمبر ﷺ می فرماید اطاعت سلطان واجب است و کسی که مخالفت کند پادشاه را مخالفت کرده خدا را و او داخل شده در نهی خدا، خدا می فرماید **و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة** و بدان که خدا می فرماید **انا کل شیء خلقناه بقدر** و این عالم خلقت حکیمی است توانا و عادل و هر چیزی را از حکمت خود در محلی مناسب آن قرار داده و توهم بایستی متابعت حکمت بنمایی و چیزی را از جای خود منحرف نسازی و پیش و پس میندازی در این صورت ستمکار شمرده شوی بنابراین هرکس را خداوند در مقامی قرار داده یا در ظاهر و یا در باطن تونیز به مقتضای آن مقام با او رفتار کن.

و پوشان راز خود را از آن که اهلیت ندارد و اگر نتوانی راز خود را نگاه داری پس چگونه انتظار داری دیگران نگاه دارند. و ما روایت کرده ایم که فرمودند هر که اسرار ما را فاش کند مانند کسی است که از روی تعمد ما را کشته باشد.

و مطمئن مباش به کسی زیادتر از حد چراکه نفس خودت بسا باشد که با تو خیانت کند و تو را به مهلکه اندازد پس چه گمان می کنی درباره دیگران و اگر مطمئن می شوی به کسی باید به اندازه ورع و تقوای او باشد و اگر متقی و پرهیزگار نیست به هیچ وجه از او مطمئن مباش چراکه کسی که خدای خالق را مراعات نکند دیگران را مراعات نخواهد کرد.

و بایستی که وحشت تو از مردم در قلب تو باشد و مؤانست تو با

ایشان در ظاهر و این دورویی و نفاق نخواهد بود چراکه نفاق پوشانیدن باطل است نه کتمان حق. و آمیزش کن با مردم به ظاهر و مخالف باش در باطن مادامی که حکومت دنیا کودکانه است و نگاه مکن به آنچه من عمل می‌کنم چراکه هرکسی بر اظهار حق به اندازه‌ای که در علم و بیان بسط و استیلا دارد توانا و قادر خواهد بود پس همیشه مقدار خود و مقدار آن کس را که با او روبرو می‌شوی مراعات کن و هیچ‌گاه خود را با پایینت‌ریا بالاتراز خود مقایسه مکن چراکه خداوند هر چیزی را در پایه و مقداری آفریده.

و بدان که مورد تقیه در جایی است که انسان مضطرب و ناچار شود و در موقع اضطراب هر حرامی برای انسان حلال است بسا باشد در زمان غیبت از زنها و فرزندان خود هم تقیه کنیم اگر بترسیم که نقصی بر آل محمد علیهم‌السلام وارد شود و وادار مکن مردم را بر مخالفت و تکلیف مکن ایشان را به صرف حق و حق محض چراکه ایشان از حق خالص آفریده نشده‌اند و اگر ایشان را وادار کنی به حق خالص بنیه ایشان از هم بریزد و هلاک شوند و در این کار خرابی کل عالم و فساد عیش بنی آدم است و خدا چنین نخواسته و اگر خداوند صلاح ایشان را در این ترتیب می‌دانست در این دنیا نور را به ظلمت و حق را به باطل و نعمت را به زحمت آمیزش نمی‌فرمود پس بیان کن از برای ایشان اندکی، اگر تصدیق کردند بیشتر بگو و اگر انکار نمودند یا نفهمیدند سخن را کوتاه کن. **علیکم**



انفسکم لایضرکم من ضلّ اذا اهتدیتم و اگر ممکن بود که مردم را بر حق واقع بدارند، حق صرف صلوات الله علیه ظاهر می شد و برای همین غیبت فرموده تا برسد به منتهای مدت. **لوتزیلوا لعذّبا الذین کفروا.**

و هیچ گاه در حوائج خود به کسی حکم مکن و فرمان مده که اگر فرمان پذیرد بر تو منت گذارد و اگر نپذیرد تورا خوش نیاید و رنجیده شوی بلکه در احتیاجات خود اشاره بکن که اگر پذیرفت و انجام داد منتهی بر تو نداشته باشد و خود به اختیار عمل نموده و اگر نپذیرفت مرا و را عذری باشد که تو حتم نکرده ای و تورا رنجشی پدید نیاید و خود عذرخواهی از او به اینکه اگر براو حتم کرده بودم انجام می داد.

و پرهیز از حب ریاست چراکه ما روایت کرده ایم از رسول خدا ﷺ که فرموده ملعون است کسی که ریاست خواه باشد ملعون است کسی که حب ریاست در قلب او باشد، ملعون است کسی که آرزومند ریاست باشد و در فکر و خیال آن باشد.

و کسی را که اجیر تو نیست به خدمت مگمار که از زشتترین قبایح است و اگر بخواهی از ایشان استعانت بجویی در عوض به ایشان اعانت کن و اگر به خدمتی گماشتی آن خدمت را تلافی کن و حاجت خود را با روی خوش و زبان شیرین و التماس بیان کن نه به صورت امر و حکم چراکه تورا حکومتی بر ایشان نیست.

و پیوسته و همیشه خندان و بشاش و خوشرو و ملایم و افتاده و

شوخی باش چراکه این صفات از صفات دوستان آل محمد علیهم السلام است که شیرینی محبت ایشان را چشیده‌اند و پرهیز از صفاتی که مردم آن را از صفات و خصائص عدول انگاشته‌اند از تندخویی و درشت‌گویی و بدزبانی و تنفر ظاهری از مردم و از سخنی که موجب رنجش گردد چراکه این جمله از صفات دوّمی است لعنه الله.

و پرهیز کمال پرهیز از حيله‌هایی که امروزه در میان صلحا و متشرعین ایشان شایع گردیده پس توهم مانند ایشان از جمله مکاران و خدعه‌گران باشی چراکه روایت کرده‌ایم از حضرت رضا علیه السلام که فرمود: فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله شخص مسلمان هیچ‌گاه با کسی خدعه و مکر نمی‌کند شنیدم از جبرئیل که مکر و خدعه در آتش است. پس از آن فرمود نیست از ما کسی که بفربید مؤمنی را یا خیانت کند با او. علاوه بر این مکر و خدعه از پست‌ترین صفات است و هر که دارای این صفت باشد هیچ نزدیک و دور و خویش و بیگانه بدو نتواند اطمینان داشته باشند و ایمن نخواهند بود و دائماً از او گریزان و در معاملات خود با او ترسناکند.

و نیز طوری رفتار کن که دشمنان توهم نتوانند بر تو عیبجویی کنند مگر بر دین حق و نتوانند نقصی و عیبی در اخلاق و اعمال تو بیابند و امین باش در جان و مال و ناموس مردم حتی اگر سرپرستور قاتل او به تو سپارد؛ تا آنکه مطمئن گردند دور و نزدیک و خویش و بیگانه از تو و چون

چنین باشی و مردم از تونترسند برمال و جان و ناموس خود لامحاله تورا دوست خواهند داشت و ایمن خواهند بود.

و مباش زشت گفتار و تندخوی قسی القلب که مردم از تو گریزان باشند پس عفو کن از بدکاران هرگاه پوزش بطلبند اگرچه عذری و بهانه ای بتراشند و در گذر از نادانیها و جهالت‌های ایشان و از بسیاری از لغویات و بازیهای ایشان و تجسس مکن از آنچه که نه بر تو واجب است و نه مستحب؛ بدین سبب تکلیف خود را زیاد کنی و نتوانی از عهده برآیی بلکه واگذار تجسس را در بسیاری از مستحبات شاید نتوانی از عهده برآیی و مشغول کن خود را به مستحبی دیگر و این است معنی فرمایش خدا: **فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین و فرمایش خدا: فاعف عنهم و اصفح و الذین هم عن اللغو معرضون اذا مَرَّوا باللغو مَرَّوا کراماً.**

و نیز قرار ده امام خود را همیشه در مقابل چشم خود که گویا او را می‌بینی پس اگر تو او را نبینی او تورا می‌بیند در همه احوال.

و نیز حذر کن از فتوی و حکومت شرعیه چنانکه حذر می‌کنی از گرگ درنده و تا می‌توانی خود را از این کار منصرف کن حتی از نظر کردن در احکام آن و خود را به مسائل مهم دیگر مشغول کن و بدان که امر به معروف و نهی از منکر بر همه کس واجب نیست و آن تکلیف کسی است که عالم به معروف و منکر و قوی و توانا و فرمانروا باشد و کجاست قوت و فرمانروایی از برای مؤمنین در زمان غیبت که مانند گوسفندانی هستند در

میان انبوه گرگان درنده.

و اما دستور در عمل پس بدان که از برای امام تو در تمام مقامات جلوه و مظهری هست بطوری که هیچ مقامی خالی از جلوه ایشان نیست و جلوه و ظهور ایشان در عالم الفاظ کتاب و سنت است پس متمسک باش به آن دو و عمل کن به محکّمات کتاب و محکّمات سنت و رد کن متشابهات آن دو را به محکّمات و متشابه بودن آن از جهت نقصان عقول و افهام است و الاّ نقصانی در آنها راهبر نیست و مراجعه کن به قرآن و اخبار مانند مراجعه بنده به سوی مولی یا مراجعه شاگرد به استاد و همیشه عقل خود را به میزان کتاب و سنت سنجش کن نه اینکه آن دو را به عقل ناقص خود بسنجی چرا که قرآن و اخبار عقلی هستند مجسم که ظاهر شده اند در میان شما و خالص و پاکند از تمام کدورتها و سایر عقول خالص و پاک نیستند و پیوسته احتیاط را مراعات کن و عمل کن به آن به اندازه استطاعت و نیز عمل کن به اتفاقیات تا می توانی چرا که سلامتی در این راه است و امر جماعی که همه علما متفق بر آن باشند و از معصوم رسیده عقلی است خالص که شکی در آن راهبر نیست.

و توکل کن بعد از این بر خدا و معنای توکل آن است که به مقتضای اسبابی که خدا فراهم آورده عمل کنی نه آنکه خود به تدبیر خود اسبابی فراهم سازی و بدان که امروز دو حال بیرون نیست یا ربوبیت

است یا عبودت و تهیه اسباب کار خداست و عمل کردن به مقتضای آن اسباب کار بنده است. پس ربوبیت را واگذار به خدا و به مقتضای عبودیت خود عمل کن و آن همین امرها و نهیهاست که به توست رسیده و فراموش مکن مرا از دعای صالح خود در تعقیبات نمازها و در سایر اوقات خلوت خود و فراموش مکن بهره خود را از دنیا و نیکی کن چنانکه خدا به تونیکی کرده. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين.

کتابه العبد الاثیم کریم بن ابراهیم فی ثامن شهر شوال سنه ۱۲۶۱.

\* \* \* \* \*

تمام شد ترجمه آن بردست بنده روسیاه عبدالمهدی بن ابی تراب الشریف الحسینی الکرمانی النفیسی در عصر روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الاخر در سال یکهزار و سیصد و شصت و شش هجری قمری راجیاً من الله الرحمة والغفران.

# وصیت

از تصنیفات:

عالم ربّانی و حکیم صمدانی  
مرحوم آقای حاج محمدکریم کرمانی  
اعلی الله مقامه

مترجم:

مرحوم محمدحسین طباطبائی نائینی  
رحمة الله عليه

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى .

مخلصانه و صادقانه شکرگزار و سپاسگزاریم از توفیقات بیدریغی که بار دیگر به برکت امام بزرگوارمان حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا له الفداء و بزرگان زمانمان اعلی الله مقامهم شامل حالمان گردیده و ما را موفق به نشر دژی دیگر از گنجینه های علوم محمدی نمود.

مجموعه حاضر ترجمه رساله سیر و سلوک عربی مولای کریم اعلی الله مقامه است که به جهت اشعار اهمیت و ارزش آن توجه خواننده محترم را به مقدمه زیر جلب می نماییم.

### «سیر اخلاق»

نیازمندی بشر به دانش اخلاق مسأله ای نیست که امروزه مد نظر قرار گرفته باشد بلکه با اندک تأملی می یابیم که سابقه این دانش تربیتی از سالیانی بس دراز و طولانی وجود داشته است و در حقیقت از بدو پیدایش «انسان» همانند سایر تعلیمات لازم، برای نظام بخشیدن و سامان دادن به زندگانی او گوشزد وی می گردیده چنانکه می بینیم خدا از زبان هابیل، اولین رادمرد صالح از فرزندان آدم ﷺ گاهی که برادرش قابیل در مقام ستیزه با او برآمده و قصد برآوردن جان او را نموده این چنین نقل سخن می کند، در خطاب به برادرش، می فرماید: لئن بسطت الی یدک

لقتلنی ما انا بیاسط یدی الیک لاقتلک یعنی اگر تو دست بر من دراز کنی تا مرا بکشی من در برابر این کار ناشایست تو، تقاص و مکافات جویی را پیشه خود نساخته بلکه خصلت والای الهی منش را پیروی می‌نمایم که چشم‌پوشی و نادید گرفتن و حلم و بردباری کردن باشد.

از همان دم پیامبران خدا، معلمان تربیت بدن و جان انسانها، و آگاهان از نیازمندیها و فقر و فاقه بشر، همانطوری که در ابلاغ احکام ظاهری منوط به اصلاح بدن او کوتاهی نمودند و قوانین و دستوراتی چند بنیان نمودند، همچنین در این جهت او را مهمل نگذارده از اسباب فساد و تباهی او جلوگیری نموده راههای خوشبختی و سعادت و کامروائیش را در پیش پایش نهادند.

با توجه به همین همت بلند اینان است که می‌بینیم آخرین تن و خاتم سلسله نورانیه سفیران الهی، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله همانطوری که شریعت را تمام و کامل نمود و ابدیت بخشید همچنین در این بعد هم با تحمل مشقتهای زیاد و غیر قابل احصاء چنان رفتاری الهی از خود بروز داد که برتر از آن متصور نیست و ضمن آنکه زحمات پیگیر گذشتگان خود را در خصوص این دانش اخلاقی تأیید و تحسین نمود فرمود: بعثت لاتمم مکارم الاخلاق یعنی من از جانب خدا برانگیخته شدم تا خوبیهای اخلاقی را که از دیرباز کم و بیش ترنم گوشها می‌شد به اتمام برسانم.

«واژه سیر و سلوک»



سیرو سلوک واژه‌ای است به معنی راه و روش به سوی خدا پوییدن  
و به جانب حق متعال رفتن.

از این علم در اخبار معصومین علیهم‌السلام به علم «طریقت» و «اخلاق»  
تعبیر آورده شده است و دومین پله از پلکان ترقی و صعود آدمی می باشد.

### «اهمیت اخلاق»

یکی از مسائل بسیار مهم در زمینه اخلاق این است که قبل از هر  
چیز بدانیم، چرا انسان نیاز به دانش اخلاقی و عمل کردن به مقتضای آن  
دارد و تا چه حد و مرزی این امر در زندگی او اثربخش است؟ بررسی و  
تحلیل این پرسش را از دو جهت پاسخ می‌گوییم: یکی سطحی و ظاهری  
و دیگری عمقی و باطنی.

یکی از خصوصیات نفس انسانی اثرپذیری و انعکاس آن از دیگران  
است. زیرا بطور جبلی ضعیف و غیرمتکی به خود سرشته شده است. از  
این رو هرگاه با عاملی خارجی و یا فردی که دارای خصلتی بالفعل است  
مواجه گردد البته از آن رنگ می‌گیرد و متأثر می‌شود. خصوصاً اگر آن  
صفت در او قوی و راسخ باشد. هر روزه می‌بینیم چه بسیار افرادی که در  
اثر معاشرت با ناصالحان در اندک زمانی راه و رسمشان دگرگون می‌گردد و  
حتی گاه می‌شود که محیط و یا اجتماعی در وضعیت افراد دخیل  
می‌گردد و آنان را همچون زورقی به همراهی تحولات روزمره خود، از حالی  
به حالی منقلب می‌سازد و هر روز خیال تازه و رویه نوینی را در مغزشان

پرورش می‌دهد و زندگانی آنان را نیز هم‌رنگ و هم‌گون با خود می‌سازد. از این روی در لسان شرع مقدس و دین قویم اسلام توجه قابل ملاحظه‌ای به این حالت نفس انسانی شده است و او را از معاشرت و ضعف نشان دادن در برابر اجتماع یا محیط‌های فاسد و تباه‌سازنده او بازداشته و بر همنشینی و مصاحبت با نیکان و خیراندیشان و صالحان دستور داده است.

با توجه به همین موقعیت حساس نفس انسانی است که می‌بینیم علی علیه السلام آن انسان شناس آگاه می‌فرماید: **خوافی الاخلاق تکشفها المعاشرة یعنی معاشرت و آمیزش، خوبیها و صفات پنهانی را آشکار می‌سازد.** بنابراین کسی که يك هدف و آرمان اصیلی را دنبال می‌کند و پیرو دین و مذهبی است، خواه و ناخواه باید از خواسته‌ها و پسندها و خلیات متفاوت دیگران چشم‌پوشد و تنها اسوه و تابلو راهنمایش را رویه خداپسندانه دینی قرار دهد و از جمله اموری که او را در این مسیر محفوظ می‌دارد رعایت کردن همین اصل اخلاقی است در معاشرتها و انعکاس‌پذیری نفس او.

و اما بینش باطنی در این باره را، هیچ‌کس از عهده آن بر نیامده است بجز بزرگان ما اعلی الله مقامهم که رهروان و راهنمایان اسلام واقعی و محفوظ از هر کجروی، و حقایق بینان انسان شناس بوده‌اند. وقتی در مقام روشن‌سازی این مطلب بر می‌آیند می‌فرمایند: نظر به اینکه انسان

همانند سایر موجودات، مثلث‌الکیان است و از سه مرتبه متشکل شده است که برحسب رتبه او «عقل» و «نفس» و «جسم» نامیده شده‌اند و چون هر یک آفریده خدایند، پس هر سه موظف به پرستش اویند و هر یک باید به نوبه خود از او اطاعت و پیروی نمایند. لیکن عملها و عبادت‌هایشان متفاوت است زیرا مناسبت عمل با هر مرتبه‌ای شرط است و بر همین اساس پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم اجمعین احکام دین را در سه بعد برای این سه مرتبه انسان بازگو کرده‌اند.

دسته‌ای را به شکل احکام ظاهری و شرعیات از برای بدن و تن او قرار دادند از قبیل طهارت، نماز، روزه، حج، جهاد و خرید و فروش کردنها. و دسته‌ای را در رابطه با تحصیل بینش و شناخت صحیح نسبت به خدا و فرستادگان او بیان فرموده‌اند و از آنجا که این نوع گفته‌های ایشان نیاز به تحلیل و بررسی فکری دارد، عبادت عقل او شمرده شده است.

در این میان دستورات دیگری نیز در زمینه اخلاق و مؤدب ساختن انسان به آداب و خصال نیک و پرهیز دادن او از صفات ناشایست اظهار داشته‌اند و چون این نوع گفته‌های خود را مناسب با نفس انسان یافتند او را موظف به انجام و رعایت این قوانین اخلاقی نمودند.

نتیجهٔ یک انسان مؤمن و پایبند به دین باید در هر سه بعد وجودیش پیرو امامانش باشد و با همه وجودش عابد و پرستش‌کننده

پروردگارش باشد. پس با بدنش احکام شرعیه را بجا آورد و با نفسش از خوبیها و صفات ناپسندی که مبعوض خداوند است دوری نموده او را به محاسن اخلاق مزین نماید که از این عملکرد او در زبان علمی تعبیر به «تخلی از ذائل و تحلی به فضائل» می‌آورند.

نکته دقیقتر آنکه، این سه را ملازم و همراه یکدیگر قرار داده‌اند و هر سه را زمینه قابلیت برای پیدایش و دمیده شدن روح الایمان در او معرفی نموده‌اند. یعنی هنگامی آدمی صاحب روح الایمان و دین و به تعبیر دیگر موقعی صاحب انسانیت شرعی می‌گردد که در مقام جسم و نفس و عقلش طبق موازین قویم دین اسلام قدم گذارده و ذره‌ای تخطی ننماید. با فراهم شدن این پیکر قابلیت که در حقیقت خود زبان حال است، از خدا روح مناسب خود را که همان انسانیت شرعی باشد، طلب می‌نماید.

این واقع‌بینی شگرف، تنها از ناحیه مشایخ عظام و بزرگان ما اعلی الله مقامهم به جامعه بشریت ارائه شده است. اما دیگران گویا بویی از این حقیقت به مشام جانشان نرسیده بطوری که بعضی از عرفا و اهل تصوف که خود را اهل سلوک و اخلاق می‌دانند می‌گویند: هر یک از این احکام سه‌گانه دین، مربوط به طبقه‌ای از مردم است: کسانی که دارای فهم و شعور چندانی نیستند موظفند به احکام ظاهری و «شریعت» پیامبر ﷺ عمل نمایند اما افرادی که از فهم و شعور بیشتری برخوردارند هیچ نیازمند

به این احکام نیستند و آنچه از ایشان خواسته شده رعایت اصول اخلاقی و تزکیه نفس است به این کیفیت که باید سعی کنند در میان صفات متضاد، خلیات و صفات معتدله را جایگزین آنها بسازند.

اما کسانی که شعور بیشتری دارند و اهل ذوق و شوق هستند مکلفند به اکتساب حقیقت و معارف و عشق ورزیدن به خدا که به قول خودشان:

خدا را یافتم دیدم حقیقت برون رفتم من از قید شریعت  
اینان باید عاشق خدا شوند و از همه ماسوای خدا بگذرند حتی از  
ظاهر و باطن خود هر چند آداب شرعی و اخلاق نیک را مراعات نکنند  
زیرانه به نام دلخوشند و نه به توهین و ننگ و هردو برای ایشان  
علی السویه است.

### «سخنی پیرامون کتاب حاضر»

این رساله مبارکه بیانی است جامع و مختصر در سیر و سلوک. و نظریه اینکه (طبق اصول و مبانی مذهب حق) تنها راه سیرالی الله و نزدیک شدن به خدا هم‌رنگی و همانند شدن با صفات و کمالات اوست نه نزدیک شدن به ذات مقدس او که مبرا و پاکیزه از هرگونه آرایش و ارتباط خلقی است، بنابراین شخص سالک الی الله هم باید خود را از ابتدا به صفات الهی متخلق سازد و از خواهشها و میلیهای نفسانی خود دست بردارد. طبق فرمایش خداوند که می فرماید: ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

يحببكم الله یعنی شما که خود را دوست خدا قلمداد می‌کنید و مدعی هستید که دوست خدا هستید، اگر در این ادعای خود راست‌گویید باید از من پیروی نمایید زیرا شما راهی به خدا و صفات او ندارید جز از طریق من که مظهر و جلوه‌گاه صفات اویم و کمالات و خصال او را دارا هستم پس از من پیروی نمایید تا خدا هم بر این ادعای دوستی شما مهر صحت بگذارد و شما را به دوستی خود برگزیند.

این جزوه بخشی از رساله‌ای است که در جواب سؤالات میرزا محمود نوه مرحوم حاج میرزا ابراهیم کلباسی مرقوم فرموده‌اند و چون يك سؤال ایشان درباره معاشرت با مردم و رعایت مستحباتی بوده است که در ترقی انسان بسیار اثربخش است نویسنده بزرگوار اعلی الله مقامه می‌فرمایند اما در باب معاشرت من رساله‌ای برای بعضی از برادران دینی خود نگاشته‌ام و همان را برای شما نیز می‌نویسم و پس از آن می‌پردازند به ذکر مستحبات لازم برای شخص مراقب در دین از قبیل تفکر و انواع آن.

مترجم محترم مرحوم سید محمد حسین طباطبایی نائینی که از ارادتمندان ایشان بوده در سال ۱۳۳۱ هـ ق همتی کرده و متن عربی آن را به فارسی برگردانیده است. وی که شخص فاضلی بوده است چون دیده در بعضی مواقع ترجمه لفظ به لفظ گویای مطلب و مراد نویسنده اعلی الله مقامه نیست چند کلمه و یا خطی در توضیح آن اضافه نموده است که این امر به خاطر بساطت و جامعیت کلام عربی و نقص سایر زبانها

است.

به هر تقدیر سپاسگزارانه رو به امامان بقية الله الاعظم ارواحنا له  
الفداء کرده و پس از آرزوی متصف شدن به راهنماییهای این نوشته  
کریمه عرضه می‌داریم: «الحمد لله رب العالمين»

گروه تصحیح و مقابله

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى.

وبعد؛ بدان ای برادر من و نور چشم من اینکه هر ظاهری ظرف باطن است و هر ظرفی مناسب است با چیزی که در آن گذاشته می شود و هر مظلومی مناسب است با ظرف خود چراکه خداوند جل شأنه حکیم است و قادر است و عادل. پس حکیم غیر حکمت از او سر نمی زند، پس نمی گذارد چیزی را مگر در مقامی که آن مقام لیاقت و قابلیت آن چیز را داشته باشد. پس هر روحی را قرار داده است در بدنی که مناسب آن روح باشد. آیا نمی بینی که قرار داده است روح درنده را در جسدی که مناسب با درندگی باشد از نیشها و ناخنهای بلند تیز، و روح پرنده را گذاشته است در جسدی که صاحب بالها و پرها است، و روح اسبی را قرار داده است در بدنی که صاحب دستها و پاهای بلند و سمهای سخت باشد و روح انسانی را قرار داده است در جسدی که صاحب دستها و انگشتهای باریک باشد که بتواند صنایع دقیقه نمود؟

پس حکیم عدلی که عالم است به چیزی که خلق می نماید نمی گذارد چیزی را مگر در محل و مکانی که مناسب با آن چیز باشد. پس قرار نداده است هیچ باطنی را مگر در ظاهری که سزاوار آن باطن باشد و خداوند جل شأنه می فرماید: **وان من شیء الا عندنا خزائنه و مانترله**



الّا بقدر معلوم، و ما منا الّا له مقام معلوم یعنی از برای هر چیز در نزد ما خزانگی است که نازل نمی‌کنیم آن چیز را مگر به اندازه معلوم و محل و مقام معلوم. پس باطن کامل نازل نمی‌شود مگر در جسد ظاهر کامل و باطن ناقص قرار نمی‌گیرد مگر در بدن ظاهر ناقص و اگر خدای حکیم جلّ شأنه غیر از این قرار فرموده بود خلاف حکمت و عدالت نموده بود و تا بدن هر چیز اول درست نشود روحش به آن تعلق نمی‌گیرد بدن به هر نحو که ساخته شد از نقص و کمال روح هم به همان نحوه آن تعلق می‌گیرد به کامل کامل و به ناقص ناقص. حال آن شخصی که طالب کمال است واجب و سزاوار است که اولاً کامل کند ظاهر جسد خود را که نازل شود بر بدن و قلبش مددهای کامله تا کامل شود و داخل زمره کاملین گردد.

آیا عبرت نمی‌گیری از تعلیم نمودن خداوند جلّ شأنه پیغمبر خود را اینکه بفرماید به امت خود که طالب محبت خداوند جلّ شأنه می‌باشند که بهترین کمالات است که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگوبه طالبین محبت من که متابعت من نمایند در جمیع اعمال که حبیب او هستم در ظاهر و باطن، و باطن و ظاهر خود را به شکل حبیب الله بسازید تا روح محبة الله در شماها قرار گیرد. پس شماها هم ظاهراً و باطناً حبیب الله شوید و باز فرموده است که لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماءً اً غدقاً یعنی هرگاه مستقیم شدند بندگان سالک من

بر طریقه حقه و بر صراط مستقیم هرآینه می‌آشامانم به ایشان آب صاف شیرین خوشگوار را و باز می‌فرماید یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً یعنی ای اشخاصی که ایمان آورده‌اید اگر بترسید از خداوند جلّ شأنه و تقوی را پیشه خود نمایید در جمیع مراتب و مقامات، خاصه تقوای در مقامات توحید و نبوت و امامت و ولایت اولیاء الله و برائت از اعداء الله و تقوای در عبادات و اعمال شرعیه هرآینه قرار می‌دهم از برای شماها فرقان و نوری را که فارق و جداکننده میانه حق و باطل باشد. پس اگر تواراده داری که کامل بشوی حکماً باید که کامل بکنی اولاً ظاهر خود را تا روح کمال در توفیق گیرد. پس اولاً باید ظاهر خود را کامل کرد، و کامل نمودن ظاهر به این قسم است که تقسیم کنی اوقات بیست و چهار ساعت خود را به سه قسمت:

قسمی را صرف نمایی در تحصیل احکام دین از عبادات و علم اخلاق و علم معرفت و نمازهای فریضه و نوافل مستحبه و اذکار و مذاکره نمودن و درس خواندن. پس هرکس که ترك نماید این را، جاهل خواهد ماند به چیزی که قوام وجود خلق به آن است که آن معرفت و عبادت است زیرا که علت غائی ایجاد، معرفت و عبادت است و خداوند جلّ شأنه فرموده است ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون یعنی ایجاد نکردم جن و انس را مگر به جهت عبادت و حضرت سید الشهداء علیه السلام تفسیر فرموده‌اند ليعبدون را به ليعرفون یعنی به جهت معرفت. و در حدیث

قدسی می فرماید کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی  
اعرف یعنی من گنج پنهانی بودم دوست داشتم شناسایی و معرفت خود  
را، پس خلق را به جهت معرفت محبوب خود ایجاد کردم تا در محل  
معرفت خود شناخته شوم پس فایده و ثمره و علت ایجاد، معرفت است  
و هرکس عارف به آن است به ثمره وجودش رسیده است و وجودش با ثمر  
است و هرکس که نرسیده است وجودش مهمل و بی ثمر است پس به  
زودی وجودش باطل و فانی خواهد شد. پس باید يك قسم از سه قسمت  
شبانه روز خود را صرف تحصیل معرفت و عبادت نماید.

و قسمت دوم را صرف تحصیل دنیا نماید از طریقه هایی که رسول  
الله ﷺ فرموده است و اذن داده است زیرا خداوند جلّ شأنه فرموده است  
ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هرچه را که نهیتان  
نمایند خود را باز دارید و عمل ننمایید پس اگر صاحب کسبی، دوم را  
صرف کسب مأمور حلال بنما و اگر صاحب زراعتی صرف زراعت بنما و  
اگر صاحب تجارتی صرف تجارت بنما و از همین قسمت است  
معاشرت مردم از اهل رحمت و زیارت برادران مؤمن و مراوده با غیر ایشان.  
زیرا که اگر مشغول نشوی به تحصیل دنیا از طریقی که مأمور شده ای که  
تحصیل به عوض و اجرت گرفتن باشد مضطر خواهی شد به تحصیل  
نمودن به غیر عوض و آن بردو قسم است: قسمی به گدایی و استرحام  
است و قسمی به گرفتن به قهر و غلبه و زور است و این بردو قسم است:

یا به علانیه و آشکار است و این طریقه اهل جور است و یا به خفیه و پنهانی است و این شیوه دزدان و راهزنان است. حال اختیار نما هر قسم را که می پسندی لکن طبع کریم عالی ابا دارد از تحصیل بغیر عوض تا ممنون احدی نگردد و ظلم به احدی ننماید.

و قسم سوم از سه قسم را باید صرف تدبیر منزل و عیال خود نمایی و اگر چنین نکنی عیالت مهمل و ضایع خواهند ماند و امام علیه السلام فرموده است که ملعون ملعون ملعون من ضیع عیاله یعنی ملعون است ملعون است ملعون است کسی که عیال خود را ضایع و پریشان بگذارد و پرستاری ننماید. پس تدبیر منزل لازم است زیرا که اگر تدبیرش را واگذار نمایی، آنچه جمع آوری نموده ای از مال و اوضاع و مایحتاج خانه به اندک زمانی تلف خواهد شد مثل خاکستری که باد شدیدی بر آن بوزد به زودی متفرق خواهد شد. و آن يك قسم هم که صرف تحصیل معاش نموده بودی لغو و بی ثمر خواهد شد و عمر کوتاهتر از این است. پس متوجه تدبیر اهل و عیال خود بشو زیرا که خداوند جلّ شأنه فرموده است قوا انفسکم و اهلیکم نارا یعنی نگاه دارید نفوس خود و اهل و عیال خود را از آتش جهنم و از همین قسمت است تدبیر اسبان و حمازان و چارپایان و غلامان و کنیزان خود که اگر این يك قسمت از سه قسم را صرف ایشان نمایی و نفس خود را در این قسمت به تعب نیندازی به زودی به تعب خواهی افتاد در جمیع اوقات خود و عمرت باطل خواهد شد و اگر

کوتاهی در این قسمت نمایی، آن دو قسمت دیگر هم باطل خواهد شد و می ماند وجودت بی ثمر. پس هرکس شبانه روز خود را سه قسمت نماید و هر یک از سه قسمت را به نحوی که عرض شد صرف نماید کامل می شود ظاهرش و ظاهر می شود حکمتش و تمتع می برند از او نزدیکانش و طلب فضل می کنند از او بعیدانش و راضی و خشنود است از او پروردگار مجیدش چراکه عمل نموده است در دنیا به مقتضای غرض خداوند جلّ ذکوه.

پس هرگاه کامل نمودی ظاهر خود را به مقتضای انسانیتی که مطابق است با غرض خداوند جلّ شأنه نازل می شود به سوی تو مدهای باطنه و حلول می کند در تو نفس کامله. پس قوت می گیری و مطمئن می شوی پس اعانت کن کمال آن نفس را و طلب نما نزول و حلول آن نفس را در خودت به تعدیل نمودن مزاجت و تصحیح کردن منہاجت چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است اذا اعتدل مزاجها و صحّ منہاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد یعنی هرگاه معتدل نمود مزاج خودش را و تصحیح کرد منہاج و راهش را و مفارقت نمود جمیع اضداد را پس مشارکت کرده است سبع شداد را که چهارده معصوم سلام الله علیهم اجمعین باشند.

و وصیت می کنم تو را در تعدیل مزاج به سه چیز که اگر عمل نمایی به آن سه چیز، بی نیاز خواهی شد از رجوع به طبیب مگر اینکه خداوند

جلّ شأنه مبتلا نماید تو را به بلائی از خارج جسدت یا بخواهد غیر از این.  
اول آن است که مخوری مگر آنکه خوب گرسنه شوی و وقتی که  
خوردی سیر مخور.

- دوم آن است که میاشام مگر آنکه تشنه باشی و وقتی که  
آشامیدی سیراب مشو.

- سوم آن است که مخور و میاشام مگر از حلال زیرا که اگر  
محافظت نمایی اکل و شرب خود را، صحیح و معتدل و صاف و قوی  
می شود بدنت پس قادر می شوی بر طاعت پروردگار خود و هرگاه  
مخالفت نمایی مریض می شوی و ترك نموده ای سلوک پروردگارت را و  
باقی مانده ای با واماندگان و هرگاه اجتناب از حرام نمایی قساوت پیدا  
می کند قلبت و اگر قسی شد متعظ نخواهد شد و اگر قبول موعظه نکند  
اقبال نخواهد نمود و هرکس که اقبال نکرده است ادبار نموده است و  
ادبارکننده محروم است از فیوضات و انوار الهی جلّ شأنه زیرا که پشت  
کرده است به محل انوار و فیوضات.

و اما تصحیح منهاج پس منهاج دو منهاج است. منهاجی به  
سوی خلق و منهاجی به سوی خالق.

اما تصحیح منهاجت به سوی خلق، پس بدانکه خلق بر سه  
صنفند: اول برادران مصادقه، دوم برادران مکاشره، سوم اعدای.

اما سلوک با برادران مصادقه پس معاشرت نما با ایشان به همان

قسم که دوست می داری با تو معاشرت کنند و معامله کن با ایشان به همان نحو که دوست می داری با تو معامله نمایند.

و اما برادران مکاشره پس بذل و بخشش بکن از برای ایشان از نفس و جاه و مال خودت همان قدر که از برای تو بذل می کنند.

و اما اعدای پس محافظت نما نفس و جاه و برادران و اهل خود را از شر و ضرر ایشان به مدارا کردن و تقیه نمودن به حفظ دست و زبان و چشم و گوش. یعنی اذیت مکن ایشان را به دست و زبان و چشم و گوشت. پس بترس از ترك نمودن تقیه را از ایشان مثل ترسیدن تراز شیر زیرا که تارك تقیه ضررش بیشتر است بر مؤمنین از ضرر ناصب کافر و تارك تقیه مثل قاتل ائمه است سلام الله علیهم اجمعین پس محافظت نما نفس خود را از دشمنان و از کسانی که تقیه از ایشان نمی کنند.

و اما منهای به سوی پروردگارت جلّ جلاله پس وصیت می کنم تو را در آن نیز به سه چیز:

۱. اول آن است که سؤال کن از علماء آنچه را که جاهلی به آن.

۲. دوم آن است که عمل نمایی به آنچه که علم پیدا کردی.

۳. سوم آن است که مداومت کن خدمت علماء را و ملازم خدمت

ایشان باش زیرا که ایشان سیل و منهای و راهنم به سوی خالق پس هرگاه اتیان نمایی به آنچه عرض شد، پس معتدل می شود مزاجت و صحیح می شود منهایت و مشارکت می کنی سبع شداد را و قوت می یابد در تو اثر

نفس و کامل می‌شوی و هرگاه کامل شد جسد و نفس، نازل می‌شود به سوی تو مددهای عقلانیه پس یاری کن کمال نفس را به عبادت و هرچه نفست کامل تر شد مددهای عقلانیه بر او بیشتر نازل می‌شود زیرا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند **العقل ماعبد به الرحمن و اكتسب به الجنان** یعنی عقل چیزی است که به واسطه او عبادت رحمن نماید و کسب جنان کند.

و وصیت می‌کنم تو را در عبادت به سه چیز:  
اول میانه روی که آن قدر عبادت نکنی که نفس متحمل نشود و منضجر شود.

دوم مداومت کردن به آن عبادت که اختیار می‌نمایی.  
سوم عمل نمودن محضاً لله که خالص نمایی عبادت را لوجه الله سبحانه و بس نه آنکه به جهت خوف از نار یا طمع به سوی بهشت عبادت نمایی و باید که قصدت ریا و سمعه و عزت در دنیا و جلب منافع دنیویه نباشد. و هرگاه عبادت کنی خداوند جلّ شأنه را به این نحو که عرض کردم محکم می‌شود در تو عقل و قوی می‌شود اثر او و کامل می‌شود عقلت. پس هرگاه کامل شد در تو جسد و نفس و عقل، تجلی می‌کند از برای تو روشنایی معرفت و اشراق می‌کند بر تو نور محبت و می‌گردد از خصیصین اختیار و می‌گردد از نجباء ابرار و شیعیان اطهار و اگر رسیدی به این مقام وصیت می‌کنم تو را به واحده چنانچه خداوند



جَلَّ شأنه می فرماید قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون یعنی بگو خدا و بس که نظرت به سوی او باشد و بس و واگذار اشخاصی را که غافلند از عمل نمودن لله و فی الله و فرورفته اند در دنیا و محبت آن و بگذار که مشغول جمع نمودن دنیای خود باشند و با او لهو و لعب نمایند. و باز می فرماید و الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل علیهم الملائكة الاتخافوا و لاتحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون یعنی آن اشخاصی که گفتند پرورنده ما خداست و مستقیم و ثابت شدند در قول و عمل نمودن خالصاً لله سبحانه نازل می شود بر ایشان ملائکه که به اینکه خائف نباشید و محزون نشوید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده داده شده است. و باز می فرماید و استقم كما امرت یعنی مستقیم و ثابت شو به طریقه ای که امر شده ای. و باز می فرماید و لاتتبع اهواء قوم قدضلوا و اضلوا كثيراً و صدوا عن سواء السبیل یعنی متابعت مکن هواها و خواهشهای قومی را که گمراه شدند و گمراه کردند بسیاری را و منع کردند خلائق را از طریقه مستقیمه که سبیل الله است.

پس این مجملی بود که اراده ایرادش را نمودم به جهت تو و اگر مستقیم شدید بر طریقه مستقیمه سیراب می کنم شماها را به آب خوشگوار و از برای خداوند جَلَّ شأنه امری است که خود او رساننده است و امید که اتیان فرماید بعد از این. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

تمام شد آنچه نوشته بودم در وصیت آن برادر صفا و ذکر نمودم از

برای آن مولای جلیل حمید و از آنچه ذکر شد متذکر می‌کنی کسی را که صاحب دل بوده باشد یا آنکه القاء سمع نماید و حال آنکه از عالمین و شاهدین باشد چنانچه خداوند جلّ شأنه می‌فرماید و مای تذکر الّا اولوا الالباب و می‌فرماید من کان له قلب او القی السمع و هو شهید و ان شاء الله هرآنچه عرض شد کفایت می‌کند تو را تا آنکه بیاید بعد از این از آن جناب امری.

و اما مستحباتی که بوده باشد سبب از برای وصول به مطالب، پس نمی‌دانم چیزی را افضل از نوافل به جهت آنکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده‌اند انّ الله عزّوجلّ قال ما یتقرب الی عبدی بشیء احبّ الی مما افترضته علیه و انه لیتقرب الی بالنافله حتی احبّه فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها ان دعانی احبته و ان سألنی اعطیته تمام شد حدیث. یعنی خداوند جلّ شأنه فرموده است که نزدیک نمی‌شود به سوی من بنده من به چیزی که دوست تر باشد به سوی من از آنچه واجب کرده‌ام بر او و لکن آن قدر نزدیک می‌شود به سوی من به نافله‌گذاوردن تا اینکه دوست می‌دارم او را وقتی که دوست داشتم او را، می‌شوم من گوش شنوای او و چشم بینای او و زبان گویای او و دست توانای او اگر بخواند مرا اجابتش می‌کنم و اگر سؤال نماید از من او را عطا می‌کنم. و اما نوافل جمیع آنچه را گویند که مستحب شده است در شرع مطهر یا سنت کرده است او را

رسول الله ﷺ در جمیع اعمال اگرچه افضل آن نوافل در نمازها نمازهای نافله باشد. پس مداومت نما بر سنن و آداب شرعیه به قدری که استطاعت داری و کتب اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین پراست از آداب و سنن شرعیه و به همه آنها عمل می شود و جواز عملش رسیده است از ائمه سلام الله علیهم اجمعین. پس در عمل نمودن به آنها جد و جهد نما آن قدر که ممکن است تو را مشروط بر آنکه آن قدر بار نفس نکنی که منضجر شود و سروازند بلکه به نحو اقتصاد و میانه روی چنانچه خداوند جلّ شأنه فرموده است **واقصد فی مشیک** یعنی میانه رو باش در سلوک به سوی پروردگار و مشروط بر اینکه هرچه را که اختیار می نمایی از عبادت برای نفس خود اقلأ مدت یک سال مداومت نمایی.

و مداومت کن بر قرائت قرآن هر روز به قدر امکان و مقدور با خالی بودن خاطر از غیر قرآن و قرائت نما در مکان خلوتی و متوجه قرآن گردان عقل و دل خود را و متذکر باش که خداوند جلّ شأنه خطاب می کند تو را پس توجه کن به سوی خدا به تمام خود و قرائت کن به صوت خوش با رقت و گریه و سؤال کن جنت را در نزد آیه ای که ذکرش در نزد آن شده است و پناه ببر از جهنم در نزد آیه ای که ذکرش در آن شده است و نظر کن به اشخاصی که نجات یافته اند به چه چیز نجات یافته اند پس عمل کن به باعث نجات تا نجات یابی و نظر کن به اشخاصی که هلاک شده اند که چه چیز باعث هلاکت ایشان شده است، پس دوری کن از سبب

هلاکت که هلاک نشوی.

و وصیت می‌کنم که متذکر حضرت سیدالشهداء علیه السلام باش و بسیار گریه کن برای آن جناب به قدری که استطاعت داری زیرا که گریه بر آن جناب افضل از جمیع عباداتی است که بنده به واسطه آن عبادات تقرب می‌جوید به سوی خداوند جلّ شأنه و گریه بر آن جناب باعث رقت قلب می‌شود و می‌برد چرک و وسخ قلب را و پاک می‌کند او را از جمیع کدورات و معاصی.

ولکن سرآمد و افضل از جمیع آنچه ذکر شد تفکر است زیرا که من مطلع نشده‌ام و نیافته‌ام در جمیع اعمال شرعیه و عباداتی که بنده آنها را عمل می‌نماید به جهت خشنودی خداوند جلّ شأنه چیزی که خواننده‌تر باشد شخص را به نیکویی و عمل نمودن به آن و بازدارنده‌تر باشد از رکوب دنیا و معاصی و سرعت تأثیر و شدت نورانیت و تمامیت و وضوح منهاج از تفکر.

پس معین کن برای نفس خودت هر روز ساعتی را در مکان خلوتی که نباشد در آنجا احدی و به گوشت نرسد صوت احدی و اگر در زیر آسمان و فضای واسعی بوده باشی دوستتر می‌دارم و بهتر است زیرا که زودتر به مراد خواهی رسید. و باید بوده باشی به حالتی که کسالت نداشته باشی و متغیر و منضجر نباشی از چیزی و گرسنه و تشنه نباشی و متأذی نباشی از گرما و سرما و متأذی نباشی از آن دو مدفوع خبیث که اذیت

نمایند تو را به جهت دفع شدن بلکه اولاً دفع کن آن دو خبیث را از خودت و تطهیر بنما و بنشین در مکان خلوتی به جهت تفکر در امور خود در حالتی که معتدل النفس باشی و آسوده خاطر باشی به نحوی که عرض شد تفکر کن در امر خود در دنیا و آخرت و در امر دنیا و فنای آن و در امر آخرت و نزدیک شدن آن و نظر کن در امر قبر و وحشت آن و حساب و میزان و جنت و نار نظر عبرت گیرنده متوحش. پس همانا تفکر نمودن در آن ساعتی که تفکر می کنی در آن معادل است با عبادت شصت سال و خیری نیست برای تو در عبادتی که از روی تفکر نباشد و در آن متفکر نباشی و اگر مداومت نمایی بر تفکر نمودن هر روز ساعتی را، در ماهی می یابی از خیر آن قدر که ابدأ ترك تفکر نخواهی نمود و اختیار می کنی و ترجیح می دهی او را بر جمیع امور خود و کسی که مواظبت نماید بر تفکر نمودن آخر امرش به جایی خواهد رسید که همیشه اوقات متفکر است چه در خلوت و چه در ملاء و چه در حالت راه رفتن باشد یا نشستن بیدار باشد یا به خواب.

ولابد از اینکه مثل بزم به جهت تو مثالی را در بعضی اقسام تفکر تا امرت سهل شود و واقف شوی در طریقه تفکر سپس خودت راه می افتی ان شاء الله ولیکن تفکر اقسام بسیار دارد:

قسمی هست که تفکر می نمایی در اشخاصی که بوده اند قبل از تو از برادران و دوستان و نزدیکان و دوران از صاحبان محبت و دشمنی و

سلاطین زمان و صاحبان خدم و حشم و قصرها و خانه‌ها که چگونه گذاشتند و رفتند و مردند و پنهان شدند در قبور خود و بسا مردی از ایشان که غافل بود از رسیدن مرگش پیش از رسیدن به ساعتی پس ناگاه مرگش در رسید و به پشت افتاد بر روی خاک و تمام شد یا آنکه مُرد از امراض و آفتها و بلاها و محنتها و حال متفرق شده است اعضای ایشان و جدا شده است بندهای متصل به یکدیگر جسدشان و پراکنده شده است رگهای ایشان و استخوانهای ایشان و گوشتهای ایشان و مندرس و منهدم و خراب و ویران شده‌اند در زیر خاک و منقطع شده‌اند از دوستان خود.

و همچنین به یاد بیاور اشخاصی که می‌شناختی ایشان را یکان یکان به یاد آور خوردن و آشامیدن او را و کلام و نشستن و برخاستن و طول آرزوهای او را و همچنین به یاد آور کبر و فخر و عجب و غفلت و دست‌درازی و ظلم نمودن او را روز به روز و خطاب کن او را در قلب خودت که کجا شد آن حالات تو و چگونه ترك نمودی آن آمال و آرزوها را و کجا شد آن قصرهای تو و کجا شد آن خانه‌های تو و کجا رفت آن حالت تو که بودی در دنیا که پاك می‌نمودی از لباس خودت ذرات خاک را و بسیار نظیف و پاك و پاکیزه بودی تو و حال گردیده‌ای خاک و دیگران پاك می‌کنند جامه‌های خود را از تو و خطاب کن در دلت به او که کجا رفت آن همه کبریا و جلال و خدم و حشم و مال تو و گردیده‌ای تو در این حالت به نحوی که متنفرند از تو دوستانت و دوری و اجتناب می‌کنند از نزدیکی

تو نزدیکانت و همچنین به یاد خود بیاور هر صفت صفت او را و هر حالت حالت او را و در آن تفکر و نظر نما به نظر اعتبار و استیحا ش.

پس تصور کن نفس خود را مریضی که افتاده باشی به پشت خود که احاطه کرده باشند بر تو بیمار داران و کسانی که تو را دوست می دارند و تصور کن نفس خود را در حال سکرات موت و احاطه نمودن زنانی که می زنند بر صورت های خود و پریشان کرده اند موه های خود را و می کنند گیسوان خود را و تو در آن حالت گاهی پایت را بلند می نمایی و گاهی دستت را و عرق نموده است پیشانی تو از شدت سکرات مرگ و کوبیده شده است مغز و دماغت و ناله ات آهسته شده است و مأیوس گشته است از تو طبیب و گریه می کند بر تو حبیب و نظر می کنی در یمین و یسارت پس نمی یابی احدی که قادر باشد بر رفع نمودن تب از تو و همچنین تصور کن انقطاع خود را در این وقت از دنیا و آنچه در دنیا است و واگذاردن تو دوستترین اشخاص را به خودت، و واگذاردن اموالت را.

و تصور کن خودت را میتی که افتاده باشی بر تخته غسلان و اینکه نشسته است بر طرف راست تو غسلی و می ریزد بر بدنت آب را و گاهی به طرف راست می گرداند تو را و گاهی به طرف چپ و تصور کن خود را در کفن خود که حنوطت می نمایند. و بعد از آن می گذارندت در تابوت و جمعی هستند در اطراف که تهلیل می گویند و ترییع می نمایند پس بعضی مردم خوشحال شده اند به مرگ تو و جمعی محزون و مهموم و

مغمومند و نزدیکان و دوستان تو در اطراف گریه می‌کنند و مأیوس شده‌اند از تو و سعی می‌نمایند که به زودی پنهانت نمایند در زیر خاک.

و تصور کن که تو را گذاردند در لحدت و پنهانت کردند و قبرت را پوشانیدند و واگذارند تو را و رفتند. پس نیست صدیقی که با تو بماند و مونس تو باشد در سر قبرت و واگذاشتند تو را در بیابان و بازگشت نمودند به خانه‌های خود اما آن زنانی که بودی در دار دنیا که خود را در مهالك می‌انداختی به جهت راحت و آسودگی آنها از شدت محبتی که به ایشان داشتی حال آنها گرفتند هشت يك مالت را و به نکاح مردم دیگری در آمدند و در زیر پای دیگران پاهای خود را بلند کرده مشغول به نکاح می‌باشند و فراموش کرده‌اند تو را و شاید هم به نکاح دشمنانت در آمده باشند که کمال عداوت را با تو داشته در دار دنیا. و اما اولاد هایت که بودی در دار دنیا که خود را به رنج و تعب می‌داشتی به جهت راحت ایشان و روشن می‌شد چشمت به دیدن ایشان پس تقسیم نمودند مال و خانه تو را و دشوار است بر ایشان اینکه قرائت کنند به جهت تو سوره قرآنی یا يك نمازی بگزارند به جهت تو. و همچنین عبرت بگیر از عدم وفاء ایشان و ترجیح دادن دیگران را بر تو در صرف نمودن مالت که صرف دیگران می‌نمایند و مضایقه می‌کنند در صرف تو پس راضی نمی‌شوند که صله نمایند تو را بعد از توبه فلوسی و حال آنکه گردیده‌ای تو خاکستر در زیر خاک.



پس به زودی زده می شود به فرقت کلنگها و سوراخ می کنند صورت تورا با آلات و ادوات زراعت و زراعت می کنند برتویا آنکه گودی برمی دارند در آن مکان که قبر تو است و شده ای تو خاک و آن را پراز سرگین می کنند پس دو چشمت پراز سرگین می گردد و آب را جاری می نمایند بر تو وقتی که می خواهند زمین را سیراب کنند پس دیگر باقی نمی ماند از تو چیزی و ذکر نمی شود از تو اثری.

پس هرگاه تفکر نمودی در این امور و امثال این امور منضجر می شوی و دلت سرد می شود از دنیا و آنچه در آن است و منقطع می شوی از دنیا و دیگر همت نخواهی گماشت بر جمع نمودن و ذخیره کردن آن و می گیری از دنیا اگر بگیری همان قدر که برساند تورا تا لب قبرت و ترك خواهی نمود حب دنیا و حب اهلش را و تنافس نمودن لباسهای او و خوراکیها و آشامیدنیها و مرکبها و عزتها و غرورها و فخرهای دنیا را و متنفر می شوی از اهل دنیا و متوحش می گردی از مجاورت ایشان و هرگاه چنین شدی پس قطع نموده ای سرکرده و سردار گناهان را زیرا که امام علیه السلام فرموده است **حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ** یعنی محبت و دوستی دنیا سرجمع گناهان است پس هرگاه قطع نمودی سرگناهان را، پس مرده ای از دنیا و زنده شده ای و گردیده ای حی به حیات اخروی در حالتی که سالم شده ای از جمیع عذابها ان شاء الله تعالی در دو عالم.

و این نوع تفکر شکننده لذات است و میراننده شهوات و

برطرف‌کننده جمیع غصه‌ها است و هرگاه تفکر‌نمایی روزی را در این امور هرآینه اثری در تو خواهد گذارد که نمی‌توانی آن را تحصیل کنی سالها از کتب علمیه و عملیه.

و نوعی دیگر از تفکر این است که بنشیني در مجلس تفکر چنانکه ذکر شد و ممثل بگردانی برای نفست قیامت را و نصب شدن میزانها را به جهت محاسبه و تصور کن منبر وسیله را و حاضر بودن جمیع انبیاء و اولیاء را صف صف و حاضر بودن جمیع ملائکه را و تصور کن بهشت را در طرفی زینت شده به جمیع نعمتهای ابدی دائمی از حوریه‌ها و قصور و نعمتها و میوه‌ها و تصور کن جهنم را در جهتی که کشیده شده است به آتش ابدی دائمی که قائم است به زفیرو حمیمش و مارهایش و عقربهایش و زقومهایش و عفونتش و حرارتش. و تصور کن ملائکه غلاظ و شداد را که آمده‌اند نزد توبه اینکه پروردگارت می‌خواهد تو را به جهت حساب، و می‌برند تو را به سوی قرب میزان در حضور سلطانی که عالم است به جمیع پنهانیا و آشکارها و می‌داند خیانتهای چشمها را و آنچه در سینه‌های خلائق مخفی است. پس می‌آورند نامه اعمال تو را که کلاً در آنجا ثبت شده است و فرو گذاشت نشده است نه صغیره‌ای و نه کبیره‌ای مگر آنکه ثبت نموده‌اند و می‌یابی آنچه را که عمل نموده‌ای حاضر و موجود و ثبت شده. پس بیرون می‌آورند از برای توقائمه و صفحه‌ای از آن کتاب را که عنوانش این است غیبتهای فلان شخص

پس فلان که در آنجا رسم نموده‌اند جمیع غیبت‌های تو را و جمیع اشخاصی را از مؤمنین و مسلمین که غیبت نموده‌ای و باسمه و رسمه نموده‌اند پس فرو گذاشت نشده است غیبت‌های صریح تو و همچنین آن غیبت‌هایی که به اشاره یا کنایه غیبت نموده‌ای و همچنین روزش و ساعتش را هم ثبت نموده‌اند.

پس حال متذکر شو غیبت‌های خود را در هر روز و ساعت به ساعت به نحوی که گویا می‌خوانی از آن کتاب اعمالت را و اگر تو امروز فراموش نموده‌ای غیبت‌های خود را خداوند جلّ شأنه فراموش نکرده است و جمیعش را حفظ فرموده است چنانکه فرموده است **هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستسخ ما کتمت عملون** یعنی این است کتاب ناطق ما که تنطق می‌کند با شماها به حق و راستی و درستی و بودیم ما که نسخه می‌کردیم جمیع آنچه را که شماها عمل می‌نمودید.

پس بیرون می‌آورند صفحه‌ای دیگر را و عنوانش این است که این است دروغ‌های فلان پس فلان و در آنجا خواهی دید که احصا نموده‌اند هر دروغی را که گفته‌ای خواه به طریق جدّ و واقعیت باشد یا به طریق هزل و شوخی باشد.

پس بیرون می‌آورند صفحه‌ای دیگر که در آنجا رسم شده است آنچه تعییر و سرزنش و ملامتی که به مسلمین و مؤمنین نموده‌ای. پس بیرون می‌آورند صفحه‌ای دیگر که در آنجا رسم است عدد و

شماره غفلت‌های تو و بیرون می‌آید صفحه‌ای دیگر که ثبت است شماره کشیدن نفس‌های در غیر طاعت پروردگار و همچنین هر معصیتی که کرده‌ای و هر خطیئه‌ای که مرتکب شده‌ای چه صغیره و چه کبیره کلاً نوشته شده است در صفحه معینی.

پس حال به یاد خود بیاور هر نوع از گناهان خود را يك به يك و آنچه مکرر شده است از تو گناهان در روزها و شبها.

پس به یاد خود بیاور آنچه که گمان داری از اعمال حسنه خود مثلاً به یاد خود بیاور صلوات را و حساب کن که چند سال از عمرت گذشته است و بینداز نصفش را یا بیشتر یا کمتر زیرا که در نصفش یا کمتر یا بیشتر خواب بوده‌ای و بگیر مابقی را و ببین که چقدر است؟ و بینداز از او ایام عدم تکلیف خود را و ایام طفولیت را پس بگیر باقیمانده را و نظر کن در هر روزش که چقدرش را صرف صلوة خود نموده‌ای مثلاً نمازهای پنجگانه که دو ساعت یا کمتر مشغول آن بوده‌ای و جمع کن ساعات را و قرار بده ساعات را ایام سپس جمع کن ایام را و قرار بده آن ایام را ماهها و جمع کن ماهها را و قرار بده ماهها را سالها و نظر کن ببین که در مدت عمر خود چقدر مشغول طاعت پروردگار بوده‌ای و مشغول نبوده‌ای مگر این قلیل را. پس انصاف ده پیش نفس خودت که آیا بوده است در تمام این نمازها ساعتی را که با خلوص و توجه به سوی پروردگارت باشی و به یاد غیر او نباشی و اراده و قصد نموده باشی وجه و رخساره او را خالصاً و مخلصاً و

اگر انصاف دهی نخواهی یافت چنین حالتی را در ساعتی برای خودت پس می بینی که عمرت گذشته است و طرفة العینی توجه به سوی پروردگارت نموده ای خالصاً مخلصاً لوجه الله سبحانه و همچنین حساب کن جمیع اعمال و عبادات خود را که گمان داری که طاعت و عبادت نموده ای و اعتقاد داری که صالح است پس نمی یابی در تمام عمر خود يك لمحہ را که بوده باشی در آن لمحہ با خلوص و توجه به سوی خداوند سبحانه. پس به یاد بیاور آنچه را که خداوند جلّ شأنه خطاب می فرماید به تو که ای بنده من آیا نعمت ندادم تو را؟ آیا عزیز نکردم تو را؟ آیا فهم به تو عطا نکردم؟ آیا طولانی نکردم عمر تو را در دنیا؟ آیا رسول و فرستاده خود را پیش تو نفرستادم؟ آیا کتاب بر تو نازل نکردم؟ آیا وعده های ثواب به تو ندادم؟ آیا وعیدهای عقاب و عذاب به تو نکردم؟ آیا بیان نکردم به جهت تو که خوب کدام و زشت و قبیح کدام است؟ آیا تربیت نکردم تو را از هنگامی که نطفه بودی و علقه و مضغه و عظام شدی، پس پوشانیدم بر تو گوشت را و گردانیدم تو را خلق دیگر؟ آیا تربیت نکردم تو را در هنگامی که شیرخواره بودی و جاری کردم در پستان مادرت به جهت تو شیر خالص گوارایی که سهل و آسان است خوردنش؟ آیا تو را تربیت نکردم بعد از این و انعام نکردم بر تو نعمتهای ظاهره و باطنه خود را آن قدر که احصا نتوانی کرد در بدنت و در اعضا و جوارحت و در عزت و اموات؟ و برداشتم از تو در حال صحت و امنیت اذیت را؟ آیا این بود

جزای من که اطاعت کنی دشمن مرا در جمیع عمرت و بخوری روزی مرا و عبادت کنی غیر مرا؟ **الم اعهدهد الیکم یا بنی آدم الا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین** و ان اعدونی یعنی آیا عهد نگرفتم از شما بنی آدم اینکه عبادت نکنید شیطان را که از برای شما عدوی است مبین و اینکه عبادت کنید مرا؟ آیا این است وظیفه شکر من؟ آیا این بود مقتضای انسانیت تو که نازل می کردم هر روز برای تواز نزد خودم نعمتها و احسانها و بالا می آمد هر روز از جانب توبه سوی من اسائه و عصیان؟

پس می فرماید که ما تجربه نمودیم تو را سالهای دراز در دار دنیا به انداز کردن و ترسانیدن و امتحان کردیم تو را به حسنات و سیئات پس نیافتیم در تو خیری را و می فرماید به ملائکه عذاب که بگیرد او را پس غل کنید او را و بیندازید در جهنم و در آورید او را در زنجیری از آتش که طولش هفتاد ذراع باشد پس در آن وقت ملائکه عذاب می گیرند تو را و در وسط جهنم می اندازند پس می ریزند بالای سرت از عذاب حمیم پس مشاهده می کنی در بالای سر خود آتش بی نهایت را و همچنین از زیر پای خود و از طرف راست و چپ خود.

حال تصور نما احاطه کردن آتش را به خودت و چسبیدن شعله او را بر تو و داخل شدن آتش را در اندرون و دهن و مغز سرت و تصور کن بیرون آمدن حذقه های چشم خود را در لهیب آتش و جوش آمدن مغز سرت و جاری شدن از دماغت و شکافتن استخوان سرت و پخته شدن

گوشت جسدت و جاری شدن چرك و خون از جسدت و تصور کن دو دفعه تازه نمودن جسدت را و عذاب نمودن در دفعه دوم را و هکذا به نحوی که در مرتبه اول ذکر شد چنانکه خداوند جلّ شأنه می فرماید که **كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غيرها ليذوقوا العذاب** یعنی هر قدر که جلد های ایشان پخته می شود تازه می کنیم جلد های ایشان را تا اینکه بیچشند عذاب را.

و تصور کن که هر قدر گریه کنی و اگر چه خون و چرك باشد و فریاد کنی و ناله بکشی می گویند در جوابت که دار عمل و گریه و زاری دنیا بود و گذشت و این دار دار جزاست. پس نفع نخواهد بخشید تورا گریه تو آنجا، چرا گریه نکردی در دار دنیا؟ و هر چه استغفار نمایی و طلب رحم و مهربانی کنی می گویند که دار عمل گذشت، چرا از این کارها را در دار دنیا نکردی؟ و هکذا پس تصور کن اهل جهنم را هر چه بمانند و صبر کنند منزل و مأوای ایشان آتش است و خلاصی نیست به جهت ایشان و هر قدر که طلب رضامندی نمایند از ایشان راضی نخواهند شد چنانکه خداوند جلّ شأنه می فرماید **ان يصبروا فالنار مثوى لهم** و **ان يستعذبوا فما هم من المعذبين** یعنی هر قدر بمانند پس آتش است مأوای ایشان و اگر طلب رضامندی کنند، از ایشان راضی نخواهند شد.

پس هرگاه فکر نمایی در این باب و جزئیات این باب هر آینه تورا لرزه و اضطراب روی خواهد داد و جاری می شود به این واسطه آب

چشمت و رقیق و نازک می شود قلبت و می میرد شهوتت و ضعیف می گردد نفست و محزون خواهی شد به حزنی که از روی صداقت باشد و گریه خواهی نمود گریه ای که از روی ترس باشد بر نفس خودت و می بینی که متحیری که چه کنی و منقطع شده ای امروزه از جمیع چاره ها پس اگر بخواهی که عملی کنی آنجا تا نجات یابی می بینی که دار عمل گذشته است و به غیر از عمل کردن هم نجاتی یافت نمی شود. پس هرگاه که فکر نمایی در این امور به واسطه تفکر بیدار خواهی شد از خواب غفلت.

و نظر کن که حال در دنیا موجود هستی و نفع می رساند به تو عمل کردن، پس در این وقت غنیمت بشمار حیات خودت را و گریه کن برگناهان خود و استغفار نما و توبه کن از جمیع آن گناهان و سعی کن که بنویسی در زیر هر گناهی که نموده ای استغفاری و توبه ای و ندامتی و گریه و انابه ای و بدان که توبه کننده از گناه مثل کسی است که گناه نداشته باشد. پس بر نخواهی خاست از موضع تفکرت در روزی که تفکر نمایی در این امور و نادم شوی و توبه نمایی مگر طیب و طاهر از جمیع معاصی مثل روزی که از مادر متولد شده باشی.

و بدان ای برادر من که قسم به حق خداوند جلّ شأنه که نجاتی یافت نمی شود مگر در طریقۀ ما که طریقۀ حقّه است. نظر نما به حقیقت این طریقۀ و نورانیت آن و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند انّ علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نوراً یعنی بر هر حقی حقیقتی است و بر



هر صوابی نوری که آن نور دلیل حقیقت است و نور حقیقت طریقه ما واضح تر است از آفتاب در وسط النهار و دلیل بر نورانیت طریقه ما این است که هر کس وارد این طریقه می شود به زمان خیلی تغییر می کند اخلاقش و بدل می شود اخلاق ذمیمه او به اخلاق حسنه و تغییر می کند علم و عملش. و اما قوم پس مغرور شدند به دنیا و زخارف دنیا و زینتهای آن پس ندارند همتی به جز جمع نمودن مال دنیا و خیالی ندارند جز ریاست دنیا و مایوس شدند از آخرت چنانکه مایوس شدند کفار از اهل قبور چنانکه خداوند می فرماید که **قَدْ يَسْأَلُونَكَ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسْأَلُونَكَ مِنَ الْكُفَّارِ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ.**

و نوعی دیگر از اقسام تفکر این است که تفکر نمایی در مهانت و خفت و خواری و کثافت نفس خود زیرا که در اول امر بوده است منی نجس کثیف و آن قدر کثیف و نجس بودی که وقتی که خارج شدی از پدرت و مادرت بعد از خروج نطفه تو از ایشان غسل نمودند و پس از نطفه بودن ترقی نمودی و گردیدی علقه قدر کثیف و خون نجس بسته و پس از آن شدی مضغه و پس از آن ترقی نمودی و پیدا شد در تو استخوان و گوشت و غذا خوردی از خون حیض مادرت تا آنکه خارج شدی از شکم مادرت به دار دنیا و حال هم نیستی تو مگر خیک پراز نجاست و خون و بول و کثافتها. این است لعاب دهننت و آب دماغت که هر دو کثیفند و این است شکم تو که پرازت از نجاست و از بول و این است

پوست توکه در زیرش خون و چرك است و این است چركهای ظاهر بدنت پس می باشی تو معدن کثافتها یا دکان گوشتی که در آن نجاست شب و روز طبخ می شود زیرا که غذاهای طیب طاهر بسیار لطیف به قلیل زمانی می گردد در توبه مجاورت توبول و نجاست و چرك و خون. و هستی تو مثل کناسان چرا که مباشرت می کنی نجاست را به دست خود در هر روزی اقلایک دفعه یا دو دفعه یا بیشتر و مباشرت می کنی با دستت با آنچه کناسان با آن مباشرت می کنند و آن قدر هم قدرت نداری که ترك نمایی در یک روز نجاست پختن را. و با این حال می نشینی تو یا امثال تو در مجالس مفاخره با فقراء و ضعفاء و مساکین و فخر می نمایی بر آنها که من طبخ می نمایم نجاست خیک خود را هر روز و هر شب از برنج چمپا و نان گندم مثلاً که ثمره مال دنیا است و فلان ضعیف مثلاً طبخ می کند نجاست را از نان جو و این است نهایت فخر تو و فخر دیگران بر سایریناس و این جسدی که تو پوشانیده ای بر آن نفایس لباس و احسن آن را، نیست مگر نجاست و بول چرا که همان شیره نجاست است که غلیظ شده است و گوشت و پوست و استخوان شده است پس نیست تمام جسدت مگر شیره نجاست خبیث نجسی که منجمد شده و غلیظ شده است.

حال بیا و انصاف ده که سزاوار است شیره نجاست را که فخر و کبر و عجب نماید و آیا سزاوار است که ببرد جسد خود را در صدر مجلس

و آیا سزاوار است که دیگران برای تو تعظیم نمایند و خدمت نمایند و اکرام و تعظیم کنند تو را؟ و حال آنکه نیست این جسد مگر کرمی که تولد کرده است در چاه بیت الخلا و آیا برای کرم نجاست تعظیمی هست و کرامتی هست که تعظیم و تکریم نمایند او را؟ و آیا سزاوار است مر این کرم را که عجب نماید؟ آیا جایز است او را که مکابره نماید با جبار آسمان و زمین و عصیان کند مر او را و تصرف نماید در ملك؟ و بوده باشد مر او را فعلی و تصرفی و مقامی در ملك؟ مگر چه چیز است او و چقدر است قدر او و حال آنکه می گردد بعد از این مرداری گندیده که متعفن تراست از هر مرداری که می گیرند دماغ خود را از شدت عفونتش مادر و پدرش و اولاد و زنش و از شدت عفونت و بسیاری قباحت منظرش به زودی ستر می کنند او را در زیر خاک سپس جسدش کرم می زند و به زودی جاری می شود از او چرك و خون و پراکنده و متلاشی می شود و فانی و مضمحل می گردد.

پس بود این بدن اولش نطفه کثیف و آخرش می گردد مرداری نجس و هست مابین این دو حالت که نطفه کثیف و مرداری نجس باشد، چاه نجاست. آیا مناسب است او را که بگویند در مدحش اشعار و بنویسند به او عریضه ها و بنامند او را به اسمهای کبیره عظیمه و مردم جمع شوند در اطرافش و تکبیر بگویند پیش رویش و قرائت قرآن نمایند در جلوش و قرار دهند کلام خداوند جلّ شأنه را به منزله دورباش و متوجه باش و باخبر باش و برخیزید و بایستید؟ و مردم ببوسند دست و پای او

را؟

بیا و انصاف ده پروردگار خود را که آیا سزاوار است کرم خلا و فشرده نجاست را این همه تعظیم و احترام و اکرام و حال آنکه خودش یکی از کناسان است که هر روز می شوید مخرج غائط خود را دو دفعه؟ نظر کن و بین که چقدر بزرگ شده است غفلت ماها و به چه حد رسیده است نسیان و فراموشی ما، خداوند جلّ شأنه می فرماید: **فالیوم نساہم کمانسوا لقاء یومہم ہذا و ماکانوا بایاتنا یجحدون** یعنی ما هم امروز فراموش می کنیم ایشان را چنانکه ایشان فراموش نمودند ملاقات چنین روزی را و بودند در دنیا از جمله کسانی که انکار می کردند آیات ما را.

و اگر تفکر نمایی در این امور خوار و پست می شود در نزد تو نفس و کوچک می نماید در چشمت و بینا می شوی به نفس خودت و به غیر خودت و وقتی که خوار شد در نزد تو نفس، ایمن می گردی از بسیاری عجبها و فخرها و کبرها و مکرها که اگر روزی بگویند سرتورا به پتک آهنگران سر خود را بلند نخواهی نمود. خصوصاً اگر بوده باشد این کرم خلا که معصیت نموده باشد جبّار آسمان را و طغیان نموده باشد بر مالک دنیا و آخرت پس خواهی گفت به شخص زننده، بزن، زیرا سری که معصیت پرورنده خود را نموده باشد سزاوار است به اینکه کوبیده شود.

و نوعی دیگر از تفکر نمودن این است که فکر می نمایی وقتی را که

بودی تو نطفه خوار پست ضعیف و در آن وقت حافظ و نگهدار تو بود  
پرورنده تو تا اینکه رسانید تو را از نطفه بودن به علقه شدن و گردانید تو را  
علقه پس تربیت نمود و گردانید تو را مضغه پس انعام نمود بر تو اینکه  
گردانید تو را عظام پس لطفی دیگر فرمود و پوشانید بر تو گوشت را پس نظر  
فرمود به سوی توبه نظر آفت و رحمت و ایجاد کرد تو را خلق دیگر و حال  
آنکه تو بودی در مکانی که نمی رسید به تو دست خویش و نزدیکی و  
نمی دانستی نفعی را از ضرری و نه خیری را از شری همانا روزی داد تو را و  
دفع نمود از تو ضرر را و عنایت فرمود به تو آنچه را که نفع تو است تا اینکه  
خارج کرد تو را به دار دنیا و فوراً جاری نمود شیر گوارایی در پستان مادرت  
و تعلیم کرد تو را مکیدن و سوراخ نمود پستان مادرت را به سوراخهای  
بسیار کوچک که خورده خورده بیرون آید شیر و بریزد در دهنت کم کم زیرا  
که اگر آن سوراخها را فراخ قرار داده بود در وقت آشامیدن و مکیدن شیر  
زیادی می ریخت در دهن تو و گلویت را می گرفت و صدمه می خوردی. و  
شیر را غذای تو قرار فرمود زیرا که از شیر بهتر و صالحتر و سزاوارتر یافت  
نمی شد برای تو پس جاری نمود شیر را به جهت غذای توبه غیر از  
زحمت کشیدن و سعی کردن و معالجه نمودن خودت که نه توان را مهیا  
نموده ای برای خودت و نه غیر تو و چون که می دانست وقتی را که بدنت  
قدری قوت می گیرد و قوی می شود دیگر شیر قوت به جسد تو نمی بخشد  
و محتاج هستی به غذاهای غلیظه و محتاج هستی که آنها را خوب

بجوی و آسیا نمایی، خلق فرمود به جهت تودندانها و آسیاها تا اینکه بجوی و آسیا کنی آن غذاها را که صالح شود برای کیلوس و گوارا شود برای بدن و مزاجت.

حال تصور نما که چگونه انعام فرموده است به تو آنچه را که صلاحیت بدن تو در آن بوده و بقاء تو بسته به آن است به غیر از زحمت کشیدن و سعی نمودن خودت و چگونه قرار داد جسم تو را صحیح در میان مرضای اهل عالم و حال آنکه بسیاری از اهل عالم مریض هستند و چگونه به تو عزت داده است در میان کسانی که ذلیل هستند و چگونه عطا فرموده است به تو منزل و مأوی و حال آنکه بسیاری از خلق منزل ندارند و چگونه خدام به تو عطا فرموده است که زحمتهای تو را بکشند و حال آنکه بسیاری هستند که خدام ندارند و باید که زحمات خود را خود مرتکب شوند و چگونه اطعام فرموده است تو را و حال آنکه بسیاری گرسنه هستند و چگونه سیراب فرموده است تو را و حال آنکه بسیاری تشنه هستند و چگونه حمل می نماید تو را بر حیوانهای سواری و حال آنکه پیادگان بسیارند. پس يك يك این نعمتها را به نظر خود آور و از برای هر يك از آنها شکر نما.

و همچنین تصور کن که در اطراف عالم بسیاری هستند که افتاده اند به پشت خود و در سكرات موت هستند، دست و پای خود را حرکت می دهند گاهی دستهای خود را بلند می کنند و بر زمین می زنند و

گاهی پاهای خود را، و گریه می‌کنند بر آنها دوستان و نزدیکان و محبان ایشان و حال آنکه در حال حیات هستی؛ پس شکر نما.

و همچنین تصور نما که چه بسیار اشخاصی که افتاده‌اند در رختخواب خود و از شدت تب پشت و رو می‌شوند و نمی‌دانند شب را از روز و به سر می‌برند در شدت تب و توصیحی پس شکر کن.

و همچنین تصور کن که چه بسیار اشخاص که حال، کشتی ایشان شکسته شده است و غرق شده‌اند در دریا و می‌ریزد از اطراف بر او موجهای عظیم و فرو می‌رود در آب و بیرون می‌آید نیست ملاحی و شناوری که او را نجات دهد و نیست پاره‌تخته‌ای که او را دستگیری کند و می‌بیند مرگ را به دو چشم خود و مردد است در میان دنیا و آخرت و مفتری و چاره‌ای نیست از برای او از غرق شدن و حال آنکه توصیحی و می‌باشی در خشکی پس شکر نما.

و همچنین تصور نما که چه بسیار کسی که در بیابان است و گرفتار دزدان شده است و ایشان او را عریان نموده‌اند و در حالت عریانی فراگرفته است او را باد و برف شدید و با کعب نیزه بر او می‌زنند ترکمان و بلوچ و بسته‌اند پاهای او را و مقید نموده‌اند دستهای او را و به رو انداخته‌اند او را و چیزهای بسیار سنگین بر پشت او گذاشته‌اند که فرار نکند و حال آنکه تو در امنی و امان و با اصحاب و رفقای خود در بلد هستی پس شکر نما.

و همچنین تصور نما که چه بسیار کسی که مبتلاست به دست پادشاهی و احاطه نموده اند بر او جلادها و غلامان سلطان و می زنند بر او تازیانه ها را تا اینکه قطع می نمایند اطراف او را و دست و پایش را و می زنند بر او شمشیرها و حال آنکه تو در عزت و امان هستی و هیچ خوفی از سلطان نداری پس شکر نما.

و همچنین تصور نما که چه بسیار کسی که حال گرسنه و تشنه است و از شدت جوع و عطش افتاده است به پشت خود و جاری شده است از دهن او لعاب و مایوس شده است از دوستان خود و آرزو دارد یک لقمه نان جوی را و یافت نمی شود برایش و نیست از برای او یک لقمه نان خشک مانده که کهنه شده باشد و نیست برای او یک پوسته نانی و حال آنکه به تو نعمتها داده شده است به مائده ها و خوانهای طعام و معزز و محترم و مکرمی در میان برادران و امثال و اقربان پس شکر نما.

و همچنین تصور نما که چه بسیار کسی که مبتلاست به ناخوشی خوره که خورده است خوره گوشت و استخوان او را و مرتعش است از دیدن او بدنهای بینندگان و متنفر است از او اقارب و دوستانش و حال آنکه تو سالمی و معافی از این مرض پس شکر نما.

و همچنین تصور نما که چه بسیار کسی که جانور صاحب زهری او را گزیده است و مسموم شده است و سریان نموده است در استخوانهای او و او را خورد نموده است و فریاد می کند و واویلا گویان است و مثل



اشخاص بی شعور از شدت درد و الم بی تاب شده دور خود می‌گردند و دور می‌زند و حال آنکه تو صحیحی و سالم پس شکر نما.

و همچنین به نظر خود بیاور جمیع اقسام بلاها و فتنه‌ها و محنت‌های عالم را و به نظر خود بیاور سلامتی خود را از جمیع این بلاها و آفت‌ها. پس هرگاه تفکر نمودی در این نوع از تفکر، بزرگ می‌آید به نظر تو نعمت و شکر می‌کنی پروردگار خود را و می‌بینی علانیه و آشکار به چشم خود که چقدر رحم نموده است بر تو خداوند جلّ شأنه با عظمت گناهان تو و بزرگی سیئات تو و از همین قبیل است سایر انواع تفکر که هرگاه بخواهی تفکر نمایی در آنچه ذکر نمودم برای توبه جهت عبرت گرفتن بس است و متذکر می‌شود از همین قدر هرکس که صاحب‌دل بوده باشد یا آنکه القاء سمع نماید و گوش به سخن بدهد و از شاهدین و عالمین بوده باشد چنانکه خداوند جلّ شأنه می‌فرماید و مای تذکر الاّ اولوا الالباب و من کان له قلب او التی السمع و هو شهید.

و هرگاه تفکر نمودی در این نوع تفکر که عرض شد می‌گردد از جمله متفکرین و مفتوح می‌شود از برای تو ابواب تفکر به قدری که ممکن نباشد تو را احصاء آن و ضبط نمودن آن. و چیزی که خواننده باشد تو را به سوی نیکویی و منع‌کننده باشد تو را از شر و باعث اعراض نمودن تو شود از دنیا و سبب زهد تو شود در دنیا و باعث اقبال کردن تو شود به سوی آخرت و مزید رغبت تو گردد به آخرت آن چیز تفکر است و بس و منحصر

است به او، مثل او چیزی نخواهی یافت.

و این اقسام تفکر که عرض شد می خواند تورا به سوی برونیکویی و عمل کردن به آن برون هرگاه نشستگی در مجلس تفکر و تفکر نمودی می بینی اثر تفکر را در خودت در وقتی که برمی خیزی از مجلس تفکر و این تفکر نمودن بهتر چیزی بود که دانسته بودم و شناخته بودم که برای تو ذکر کردم و بهتر از این سراغ نداشتیم والا عرض می کردم و لکن باید مداومت نمایی و مواظب آن باشی تا حاصل شود به جهت تو ملکه، به قسمی که تفکر ملکه تو شود وقتی که ملکه شد، می گردد برونیکویی و اعتدال ذاتی تو.

و اما تفکری که باعث زیادتگی علم شود آن است که تفکر نمایی در آفاق و انفس و در آنچه خداوند جلّ شأنه خلق فرموده است از خلق خود لکن نظر نمایی به نظر تعلم و ملاحظه نمودن آثار قدرت و باید داخل شوی این امر را از راهی که اذن داده اند در اخبار و آثار و هرگاه نفهمی در مدتی ابداً چیزی را، باید که ملالت به هم نرسانی و اگر مداومت نمایی منفتح می شود برای تو باب علم و معرفت و تجربه نمودیم ما این امر را و تجربه کرده اند بزرگان گذشته از ما این امر را و به اندک زمانی منفتح شده است باب علم و دانایی.

و باید که نظر کنی در آفاق نظر کردن متعلم و بدان که این آفاق کتابی است تکوینی چنانکه قرآن کتاب تدوینی است پس در این کتاب

تکوینی می باشد آیات محکّمات که آنها امّ الکتاب است و آیات متشابه هم در آن هست که باید آنها را رد نمود به سوی محکّمات چنانکه خداوند جلّ شأنه در کتاب تدوینی فرموده است منہ آیات محکّمات هنّ امّ الکتاب و اخر متشابهات یعنی بعضی از این آیات قرآن آیات محکم است که آنها امّ الکتاب است و بعضی از آیات قرآن متشابه است.

و آنچه را که فهمیدی پس از تفکر نمودن در کتاب آفاق که تکوینی است باید که مغرور نشوی و مطمئن نگردی به آن تاییدی شاهدش را از کتاب و سنت زیرا که آن کتابی را که شخص مأنوس نشده است به قرائت خط آن و لغت آن، اشتباه بسیار می کند در آن. و خواهی یافت شاهدش را از کتاب و سنت به جهت آنکه کتاب آفاق بر طبق کتاب تدوین است. پس تا بتوانی تفکر در کتاب آفاق بنما و کفایت می کند تورا کتاب آفاق زیرا که کتابی است بزرگ و ناصح و مشفق و صدوق و گمراه کننده نیست و فراموش نکرده است چیزی را و محتاج نخواهی شد با بودن آن کتاب به کتابی دیگر و دعوت می نماید تورا به سوی فهم لغات آن کتاب آفاق، کتابهای ما و امثال ما. پس هرگاه مداومت نمایی از برای تدبر و تفکر در آنچه که ما مثل می زنیم و شاهد می آوریم از برای مطلب خود به آیات کتاب آفاق خورده خورده مأنوس خواهی شد به خط آن و خواهی فهمید لغتی پس از لغتی از لغات آن کتاب را.

پس ملازم باش آنچه را که عرض کردم به جهت توتاترقی کنی و

اگر ملازم و مراقب باشی به زودی خواهی رسید به درجات سابقین و فایز می شوی و می رسی به علم و عمل.

و اگر من موفق شدم به ملاقات شما و یافتن در شما جدّ و جهد و طلب و سعی و کوشش را در تحصیل علم و عمل، و یافتن شما را که پشت نموده باشید به دنیا و آنچه در دنیا است و سالك به سوی آخرت شده باشید هرآینه تعلیم می کنم شما را اموری چند که آسان شود مشکل شما و سهل گردد صعب شما.

\*\*\*\*\*

تمام شد ترجمه؛ و صلّی الله علی سیدنا محمد وآله الطیبین الطاهرین بید اقل العباد جرماً و اکثرهم جرماً تراب اقدام المؤمنین ان شاء الله تعالی محمد حسین الطباطبایی النائینی فی بلدة اصفهان فی لیلة السابع والعشرين من شهر شوال المکرم سنة ۱۳۳۱.

و اما در باب حکام و سلاطین پس در معاشرت به حد ضرورت اکتفا کن و مراعات کن احترام و ادب را. اگر بخوانند تو را اجابت کن و اگر فرمانی دهند به نیکی اطاعت نما و در غیاب و حضور نام ایشان را به نیکی یاد کن و اگر مردم بر ایشان بدگویی کنند تو خاموش باش یا از انجمن ایشان بیرون رو و اگر بتوانی و از تو بپذیرند ایشان را باز دار و اگر بر ایشان شورش کنند تو مانند ابن اللبون باش لا ظهر له فیرکب ولا ضرع له فیحلب.